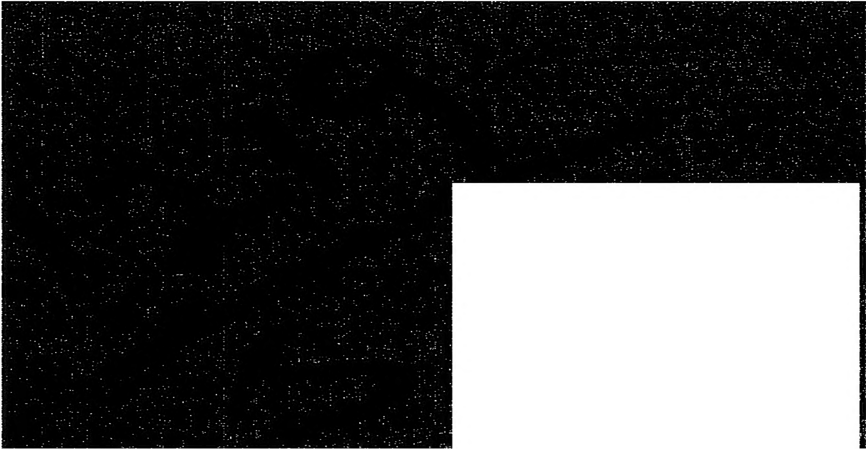


نصر من الله وفتح قریب

هذا کتاب بسم الله الرحمن الرحیم عقاید الشیعة

الحمد لله الذی شرح صدورنا بعقاید اسرار مجتبیه ونقش فی قلوبنا فوائد انوار مکنونه وصرح طیبنا منا بجذبات
سعادات آثار رجال مستبشرات اطاع علینا من ظل عدله ورأفته وحمده حمدا لا ینبغی الا لرضاه وشکرا لا ینبغی الا لفضله
ونعماء لا ینبغی الا لمرضاته والصلوات المتکاثرات المتظافرات المتواترات علی خاصته من بریته محمد وعترته

وبعد چون جمعی مؤمنین را از خدام شرع انور وسعی در ترویج مذهب حضرت جعفر وداعی دوام دولت احمدیه
اطهر بن علی اکبر علی اصغر البروجردی عفی الله عن جرائمهما فی القبر وفی یوم المحشر خواهش رسالهٔ عقاید بلغت فارسی بود بلکه جدا
از تکلف عبارات ودلیل عقلی ونقلی که قریب بفهم عامه عوام باشد تالیف نمایم که کافه مسلمین از او بهره مند شوند
ابتغاء لمرضات الله ومجیبا للدعوة مع کثرة اختلال الاحوال وتشتت البال بجمع وکتابه از آثار واخبار ائمه اطهار وقلم عزم
بر ورق جزم ثبت وضبط افتاد انچه موجز وحفظ این عقاید لازم است بر مسلمین ومنکر انها از آثار واخبار داخل است
در معاندین ومسمی نمودم او را بعقاید الشیعه فی فواید الشریعه ومرتب ساختم او را بپنج مشکوة ویک مقدمه وخاتمه وهر
مشکوتی بر چند مصباح وهر مصباحی بچند نور وامید از خلاق آسمان وزمین چنان است که خوانندگان وناظرین از مؤمنین را
خطی وافر در دنیا واجر بزرگ در آخرت کرامت فرماید بمحمد وآله بدانکه خداوند عالم عبث بر خلق اخلق نفرموده است که هر چه
خواهد بعمل بیاورند وثواب وعقاب وحسنات از برای ایشان نباشد بلکه از برای عبادات وطاعات ایشان را خلق
فرموده است وپیغمبران واوصیا فرستاده است با کتابها که ایشان خداوند خواسته است ودر آن کتابها نوشته است زیرا

مردمان بنا بر تمامی بندگان خاتم پیغمبران او را محمد بن عبد الله قرار داده است دین و قرآن که کتاب اوست
ناسخ دینهای پیغمبران سابق و کتابهای ایشان قرار داده و ملتست پس بر جمیع خلق واجب است که احد
عقاید و معالم حلال و حرام و احکام را از جناب نمایند و هر چه او فرماید اعتقاد نموده بعمل آورند
چنانچه خداوند فرموده است ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی آنچه پیغمبر او داد بشما
شما او و دیگر بگیرید او را و آنچه او شما را نهی از آن نمود واگذارید او را و پیغمبر او و آنچه را که خداوند
امر نموده بود که او را خلق برساند از اوامر و نواهی و عقاید برسانید و در زمان رحلت و قیمی و
نگهبانی از برای دین خود قرار داده باذن خداوند بشهادت و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی
یوحی و حرفی پیغمبر بغیر پیغام الهی از هوای نفس خود نمیباشد حرف زدن او مگر از وحی الهی که
وحی شده است باو پس فرمودند انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یردا علی
الحوض یعنی بدرستیکه من گذاردم در میان شما دو چیز سنگین را که کتاب خدا و عترت من باشند که این
دو از هم جدا نمیشوند تا آنکه بر من وارد شوند در قیامت در لب حوض کوثر و مراد از کتاب قرآنست
چنانچه مراد از عترت ائمه طاهرین میباشند پس بر همه خلق واجبست که رجوع نمایند بکتاب خدا
و عترت پیغمبر او و آنچه ایشان بگویند واجبست اطاعت نمودن و عمل کردن و اعتقاد نمودن
و ائمه اطهار اخبار و آثار در میان مردم گذاردند که در آنها بیان کتاب خدا میباشد و در زمان
غیبت کبری لازم است رجوع نمودن بکتاب و آثار و اخبار ائمه اطهار بجهة اطاعت و عبادت
پادشاه جبار و قهار پس آنچه از اینها معلوم میشود حکم خداوند سه چیز است اول اعتقاد قلبی
دوم اقرار زبانی سیم عمل ارکانی و عمل یا بدنی تنها است مثل غسل و وضو و تیمم و جهاد یا بدنی
و نفسانیست مثل نماز یا نگاهداشتن نفس است مثل روزه یا مالیست مثل خمس و زکوة یا بدنی
و مالیست مثل حج و در همه این اعمال مختص باید حکم خدا را بدانند و عمل کنند و دانستن احکام یا
از اجتهاد است یا از تقلید است پس مردم باید یا مجتهد باشند یا مقلد باشند و در عملها

واگر هیچ کدام نباشند اعمال ایشان بر وجه صحت واقع نخواهد بود واما اقرار به آنکه ما هم باید از روی اعتقاد قلبی باشد مثل شهادت دادن بوحدانیت الهی و رسالت حضرت رسالت پناهی و بولایت ائمه اطهار اما اعتقاد قلبی باید از روی اجتهاد و عقل و نقل باشد پس اجتهاد نمودن در عقاید واجبست بر مسلمین و مؤمنین هر چند دلیل ایشان دلیل عقلی اجمالی یا دلیل نقلی مطابق عقل باشد پس بر کافه خواص و علوم لازم است تفحص و تجسس نمایند در تصحیح نمودن اعتقادات است خود هر چند بر سبیل اجمال باشد که به چه اعتقاد باید نمود و بعد از دانستن آنها بدلیل اجمالی عقلی یا بدلیل نقلی مطابق عقل کفایت میکند از برای ایشان لهذا ما اجمالا از عقل و اخبار و آثار معلوم میشود که واجب است اعتقاد نمودن با آنها بیان میکنیم که بر مؤمنین باد گرفتن آنها و اعتقاد نمودن بکتاب و سنت و اخبار و آثار و ترک بهوای نفسانیه و خیالات شیطانیه رجوع کرده اند و حرفهای بیهوده میگویند و اعتقادات فاسده ظاهر میکنند و میگویند که دلیل عقلی داریم و حال آنکه عقول ناقصه و آراء فاسده و کاسده ایشان بجهة هوای نفسانی و اغوای شیطانی مغلوب شده است پس بعضی قائل شده اند بوحدت وجود و موجود و بعضی قائل شده اند باتحاد و حلول و بعضی قائل شده اند بجبر و بعضی قائل شده اند بمباح بودن اموال و عیال مردم و بعضی قائل شده اند بنظر کردن مرشد را در عبادات بجهة اینکه آنها واسطه اند خواه امام باشند یا غیر امام و بعضی قائل شده اند بنبودن تکالیف و سقوط آنها و بعضی قائل شده اند بخالق و رازق و محیی و ممیت بودن امام یا بواسطه و اذن خدا یا بی واسطه و اذن او و بعضی قائل شده اند بنبودن حشر و نشر و قیامت و حساب و ثواب و عقاب و بعضی قائل شده اند بجسمانی نبودن معاد و روحانی بودن او و بعضی قائل شده اند بجسمانی نبودن معراج پیغمبر و روحانی بودن او و بعضی قائل شده اند به نبودن میزان و صراط و بهشت و دوزخ جسمانی و بعضی غالی شده اند یعنی امام را از مرتبه خود بالاتر برده اند و بمرتبه [illegible] رسانده اند

اینها انسان شود اگر هر یک با آنها نزول نموده اند در بارهٔ اعتقادات رجوع نمودن

بعضی قائل شده اند بنبودن عبادات [illegible] از ریاضت و بعضی [illegible] شده اند

خدا دانسته اند و بعضی غالی شده اند که امام را از مرتبهٔ خود بالاتر آورده اند و بعضی صنمای قریش را اعتقاد الهامی با امیر المؤمنین ع و ائمهٔ طاهرین ع نموده اند و بعضی انواع نغمات و طنبور و مسکرات از قبیل چرس و بنگ و شراب را حلال دانسته اند و مشغول آنها شده اند و دف و کف زدن را عبادت نام کرده اند و بعضی ترک عبادات را عبادت میدانند و بعضی مرتکب معاصی میشوند که ملامت کنند خلق ایشان را که نفس ایشان کامل شود و بعضی صفات خدا را در مرشدین یا ائمهٔ طاهرین ظاهر میدانند مثل آهنی که در کوره گذارده باشند و سرخ شود که صفت آتش در آهن پیدا میشود و بعضی عمر و علی و محمد ص و ابو جهل و شمر و حسین همه را از یک طینت میدانند و بعضی موسی و فرعون را یکی میدانند در باطن و در ظاهر میگویند دو تا شده اند بجهة اسیر بودن آنها برنگ دنیا و بعضی میگویند مردم که میمیرند مثل علف خشک میشوند دیگر بعد از مردن چیزی نیست و بعضی میگویند بصورت دیگر میشوند بعد از مردن خوب بصورت خوب و بد بصورت بد و باز بدنیا میآیند بطریق تناسخ و بعضی دیگر میگویند ما هر چه می بینیم هر چند هست خدا است و بعضی میگویند خدا جسم است و بعضی میگویند نور است و بعضی میگویند از نور است و بعضی میگویند تنزل و ترقی دارد باری مذاهب بسیار اختراع شده است که ذکر همهٔ آنها بطول میانجامد ما برمیگردیم بانچه واجبست که مؤمن باو اعتقاد نماید بیان مینمائیم بعون الله تعالی و منه الاستعانة و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم مشکوة اول در بیان اعتقادات متعلقه بذات و صفات خداوند بدانکه واجبست اعتقاد نمودن بتوحید الهی و توحید بر چهار قسم منصور میشود اول توحید ذاتی دویم توحید صفاتی سیم توحید خلقی چهارم توحید عبادتی پس در اینمقام چهار مصباح است مصباح اول در توحید ذاتیست بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند واحد و یکتا و بی شریک و بی

بی همتا است و در ذات مقدس مستجمع جمیع صفات کمال و مبرا از جمیع صفات نقص و صاحب جلال
پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند واحد مرکب از اجزا و مرکب از اعضا نمیباشد و معنی
مرکب آنست که از دو چیز یا بیشتر بعمل آمده باشد و خدا جزئی ندارد و نه اجزاء و همیه و نه اجزاء
خیالیه و نه اجزاء عقلیه و نه اجزاء خارجیه و نه اجزاء داخلیه و نه اجزاء ترتیبیه و نه اجزاء غیر ترتیبیه
پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند دست و پا و سر و گوش و چشم و دل ندارد و از
چیزی مرکب نیست نه از مجردات و بسایط و نه از غیر مجردات مثل نور و غیر نور و واجبست اعتقاد
نمودن باینکه خدا جوهر نیست و عرض نیست جوهر آنست که بخودی خود موجود باشد و در
وجود محتاج بغیر نباشد مثل جمادات و نباتات و حیوانات و عرض آنست که بواسطهٔ غیر موجود
باشد مثل رنگ و بو و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا محل نیست یعنی چیزی بر او وارد
نمیگردد و چیزی از خدا جدا نشده و خدا از چیزی جدا نشده و مثل بو و رنگ و طعم نیست و واجبست
اعتقاد نمودن باینکه خدا از کسی نزائیده و او کسی را نزائیده و زن ندارد و فرزند ندارد و فرزند
کسی نمیباشد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا دیده نمیشود نه در دنیا و نه در آخرت و نه
در عالم برزخ و نه در عالم مثال و نه در عالم اشباح و نه در عالم اظله و نه در عالم ذر و نه در
بالای عرش و نه در پایین فرش و نه در هیچ مکان و نه در هیچ زمان و نه عالم او را میبیند و نه
مرشد او را میبیند و نه پیغمبر او را میبیند و نه امام او را میبیند و نه خواص و نه عوام
و نه ملک هیچکس او را نمیبیند بچشم سر لکن شناخته میشود بآثار و قدرت بعقل و بچشم قلب
ایمان چنانکه امیرالمؤمنین ع در جواب آنکه پرسید از آنحضرت که آیا پروردگار خود را میبینی
در وقت عبادت نمودن او فرمودند ما کنت اعبد ربا لم اره یعنی نبوده ام من که عبادت
کنم پروردگاری را که ندیده باشم او را پس راوی عرض کرد که چگونه دیده او را آنحضرت در جواب او فرمودند

وبلک لا تدرکه العیون فی مشاهدة الابصار ولکن رأته القلوب بحقایق الایمان یعنی وای بر تو
او را در چشمها در بدن چشمها و لکن میبینند او را دلها بحقیقتهای ایمان پس واجبست
اعتقاد نمودن باینکه خدا دیده نمیشود و عقل ادراک حقیقت او را نمیکند و عقل و وهم و خیال
احاطه بر خدا نمیکنند چنانچه امام ع فرموده‌اند لا یحس و لا یجس و لا تدرکه الحواس و لا یحیط به شیء
و لا جسم و لا صورة و لا تخطیط و لا تحدید یعنی خداوند بچشم دیده نمیشود و بدست درک کرده
نمیشود و درک نمیکند او را نه حواس ظاهره و نه حواس باطنه و احاطه نمیکند باو چیزی از عقل
و خیال و وهم و هوا و جسم و جوهر و عرض و صورت و مثال و خدا جسم نیست و صورت نیست
و خط ندارد و حد ندارد پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا محل چیزی نیست و چیزی محل او
نیست و زمان و شکل و حلول ندارد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا محتاج نیست
و نمیخورد و نمیآشامد و نمیپوشد و نمینوشد و پوشیده بچیزی نمیشود و نمیخوابد و حرکت
نمیکند و غم و غصه و الم و درد و شادی و بلندی و پستی ندارد و تغیر و تبدیل و ترقی و تنزلی ندارد
و محتاج بشراب نیست و احتیاج بچیزی ندارد در هیچ چیز و غنی مطلق است و قدیم است و حادث
نیست و واجبست اعتقاد نمودن باینکه صفات ذاتیه خداوند عین ذات اوست و زیاد بر ذات
او نیست که ذات او چیزی باشد و صفات ذاتیه او چیزی دیگر باشد علیحده که در او جمع شده باشد
چنانچه بعضی میگویند و این از اصول مذهب است چنانچه در حدیث است که از کمال توحید نفی صفات
از ذات یعنی صفات غیر از ذات نیست و عین ذات است و آنچه باید اعتقاد نمود که خداوند آنها را ندارد
اینهاست که ذکر شد و از آنجمله است که گفته‌اند شعر نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل بی
شریکست و معانی و غنی دان خالق و اینها را صفات سلبیه و صفات جلالیه میگویند که واجبست اعتقاد
نمودن باینکه این صفات را خداوند ندارد بجهت اینکه این صفات باعث نقص است و خدا ناقص نیست

بر ذات مقدس او نمیکند چیزی احاطه

در توحید ذاتیست

و باعث احتیاج است و خدا محتاج نیست پس قول باینکه خدا جسم است چنانچه بعضی میگویند غلط است
و قول باینکه خدا جسم است چنانچه بعضی میگویند مثل این جسمها یا جسم لایق بحال خود دارد غلط است
و قول باینکه خدا دیده میشود چه در دنیا و چه در آخرت غلط است و اینها از اصول مذهب سنت
و قول باینکه خدا حلول میکند در دل عرفا یا حلول میکند در اشیا یا حلول کرده است در پسرهای ساده رو
یان و زنها و دخترهای خوش رو و بو و روح چون حلول کردن آب در کوزه که میگویند که خدا مثل آب است
و اینها مثل کوزه اند که نور خدا از اینها ظاهر شده است مثل ظاهر شدن آب از بیرون کوزه و ظاهر نمودن
از او پس خدا در خوش صورتان بیشتر حلول کرده و جلوه از اینها بیشتر نموده است و اینها غلط و
کفر است و اعتقاد نمودن باینها با تقصیر باعث مخلد بودن در آتش جهنم است با وجود اینکه با اینها جماع
و زنا و لواط میکنند چگونه جلوه خدا در اینها بیشتر است و قول بوحدت وجود و موجود یعنی وجود
همه عالم و اشیا با وجود خدا یکیست مثل دریا و موج که میگویند خدا مثل دریا است و سایر
موجودات مثل موج دریا میباشد لکن باعتبارات و حیثیات پیدا میکند لکن در حقیقت یکی است بالذات
و این کفر و غلط است و این از اصول دین سنیان است زیرا که در عالم موجودات خبیثه و کثیفه و نجسه میباشند
مثل سگ و خوک و نجاسات العیاذ بالله چگونه وجود اینها با وجود خداوند یکیست و قول بوحدت
وجود و تعدد موجود ایضاً کفر و غلط است چنانچه بعضی که مثل هم و نحو اند میگویند خدا دریا
و موجودات مثل نم دریا می باشند که در باطن نم از یم است لکن در ظاهر دو چیز میباشند زیرا
که آب دریا نفوذ کرده و نم در کنار دریا پیدا شده در حقیقت نم از یم است پس خدا در اشیا ظهور
کرده مثل ظهور آب در کنارهای دریا که آب یکیست و محل ظهور او بسیار است که ظاهر یکی و مظاهر
متعدد بند مثل آفتاب که بر پنجره که شیشه‌های رنگ برنگ از سرخ و زرد و سفید و آبی و کبود و غیر
داشته باشد تابیده باشد پس آفتاب یکی است و از شیشه‌ها رنگ برنگ مینماید و هر ساعت بشکل دیگر

در اعتقادات متعلقه بتوحید ذاتیست

ظاهر میشود بجهت اختلاف رنگ شیشه‌ها و این غلط است و قول باینکه عارف باخدا یکی میشود مثل شیر و شکر
که با خلط هم میشوند کفر و غلط است و قول باینکه بعد از مدتی ذات با ریاضات عارف واصل بخدا میشود و دیگر
محتاج بعبادت کردن نیست مثل زنانکه بخانه میچسبد کفر و غلط است و قول باینکه خدا با کرمها یار است
غلط است و قول باینکه خدا دیده میشود چه در دنیا و چه در آخرت و چه در برزخ و چه در خواب و چه در
عالم ذر و چه در عرش و چه در عالم خلسه چه در حیات و چه در ممات غلط است و قول باینکه خدا بصورت
پسری در عرش نشسته است غلط و کفر است و قول باینکه خدا از برای عرفا ظاهر میشود و از برای مرتاضین
کفر و غلط است پس واجبست اعتقاد کردن باینکه خدا بوئیدنی و روئیدنی و جوشیدنی و پوشیدنی و دوشیدنی
و چشیدنی و دیدنی و مالیدنی نیست و حد و سد و شکل و جسم و صورت و عرض و عمق و طول ندارد
و بو و رو و مو و رنگ ندارد و بر چیزی قرار نمیگیرد زیرا که اینها همه باعث احتیاج است
و خدا محتاج نیست و غنی مطلق است و قول باینها کفر و غلط است **مصباح دوم** در بیان اعتقادات
متعلقه بتوحید صفاتیست بدانکه خداوند را صفات ذاتی و صفات فعلی میباشد اما اولی را صفت ذاتی
و صفت ثبوتی و صفت کمالی میگویند و اصل آنها سه است اول حیات دوم قدرت سیم علم که علم و حیات و قدرت
عین ذات الهی است و صفات الهی عین علم و حیات و قدرت است و از شعبه علم است ادراک سمع و بصر و از
شعبه حیات است قدیم و ازلی و ابدی و سرمدی بودن خداوند و از شعبه قدرت است متکلم و صادق
بودن خداوند و این مصباح سه نور دارد نور اول در حیات است بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا
حی است و حی دو معنی دارد یکی زنده بودن یعنی خدا همیشه زنده بوده و هست و خواهد بود و مردن
از برای خدا نیست زیرا که هستی او ضد مردن است و محال است و یکی دیگر بمعنی منشأ صحت متصف شدن
بعلم و قدرت است یعنی خداوند وجودیست که متصف بصفت علم و قدرت بوده است و هست و
خواهد بود پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند قدیم است و قول بحدوث خدا کفر است و واجبست

مصباح دوم در بیان اعتقادات متعلقه بتوحید صفات

اعتقاد نمودن باینکه خدا ازلیست یعنی ابتدائی ندارد واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا ابدیست
یعنی انتها و آخری ندارد واجبست اعتقاد نمودن باینکه حیات عین ذات خداوند است نه زائد بر ذات
او نیست که حیات چیز دیگر باشد و ذات چیز دیگر که حیات بر ذات زیاده شده باشد زیرا که یا حدوث یا
ترکیب لازم میاید و هر دو غلط است پس حیات را هرگز نمیتوان از ذات سلب نمود یعنی همیشه خداوند
حی است بصفتی که عین ذات است نفره دویم در قدرتست باینکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا
قادر است و قادر بوده است و قادر خواهد بود و قدرت دو معنی دارد یکی بمعنی توانائی داشتن
خداست بایجاد کردن هر چیز که ممکن باشد بر وجهی که اراده دارد و دویم بمعنی منشاء تمکن و توانا
بر خلقت نمودن اشیا است و مراد در اینجا چیزیست که سبب تمکن و توانائی بر کردن هر چیز و ترک کردن
آن است پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا هر چیز را که میخواهد و ممکن باشد خلق نمودن او را
خلق میتواند نمود بی ماده و مدت اگرچه بخواهد صد هزار هزار مثل این عالم را در آن واحد خلق
نماید میتواند خلق نماید چنانچه تا بحال هزار هزار عالم را خلق فرموده است و بعد از این هم خواهد
خلق فرمود چنانچه از اخبار ائمه اطهار معلوم میشود و از شعبه قدرتست متکلم بودن پس واجبست
اعتقاد نمودن باینکه خداوند متکلم است و تکلم بمعنی توانائی و قدرت داشتن بر ایجاد نمودن کلام
است در هر چیز باشد خواه در درخت باشد چنانچه با موسی تکلم نمود و خواه در دل ملک یا پیغمبر
او یا باشد و خواه در هوا باشد و از این جهت است که تکلم را بعضی صفت ذات دانسته اند یعنی خدا
قادر بر تکلم است و قدرت بر تکلم نمودن داشته و دارد و خواهد داشت و بعضی تکلم را صفت فعل
دانسته اند نه صفت ذات و میگویند هر گاه صفت ذات بود لازمست خدا همیشه متکلم باشد چنانچه
همیشه عالم و قادر و حی است و حال اینکه در وقتی که تکلم نمی نماید متکلم نیست و باین مضمون حدیثی
نیز در کافی وارد شده است پس اگر تکلم بمعنی ایجاد نمودن کلام باشد از صفت فعل خواهد بود

دربیان توحید صفات

واگر بمعنی قدرت بر ایجاد نمودن کلام باشد صفت ذات است و هر دو معنی بی عیب است و واجب است
اعتقاد نمودن باینکه خداوند صادق است یعنی راست گو است یعنی کلامیکه خلق میفرماید لابد
بر معنی دارد که مطابق واقع است و خلافی ندارد و صادق نیز از شعبه تکلّم است که او از شعبه
قدرت است یعنی خدا قدرت بر ایجاد نمودن کلامی دارد که مطابق واقع باشد نه مخالف واقع و واجب
است اعتقاد نمودن باینکه قدرت عین ذات الهی است و زاید بر ذات نیست و این نیز از اصول دین
است نوع سیم در علم است بدانکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند عالم است و علم عین
ذات الهی است و صفت زاید بر ذات نیست و علم بمعنی دانستن آمده است و بمعنی منشأ انکشاف اشیا
نیز آمده است پس در اینجا مراد دویمی است یعنی خدا سبب ظهور خلقت اشیا و سبب دانستن آنها است
پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا عالم بوده و هست و خواهد بود و هرگز خدا جاهل نبوده
است و نیست و نخواهد بود و میداند جزئی و کلّی را و علم بالا و پست و عرش و فرش و کوچک
و بزرگ و کم و زیاد دارد و علم الهی یکسانست بالنسبه بهمه موجودات بدون تفاوت و علم الهی
تغییر و تبدیلی ندارد و چنانچه علم دارد باشیا بعد از خلقت اشیا علم بآنها دارد پیش از خلقت
آنها و چنان نیست که علم بعد از خلقت اشیا غیر از علم قبل از خلقت اشیاء باشد و قول باینکه علم خدا تعلق
باشیا میگیرد بعد از خلقت آنها و پیش از خلقت آنها علم او تعلق بآنها نمیگیرد غلط است پس واجب است
اعتقاد نمودن باینکه علم الهی بعد از خلقت اشیا باشیا همان عین علم اوست باشیا بلا تفاوت و قول باینکه
خدا دو علم دارد یکی حادث و یکی قدیم غلط است بلکه یک علم دارد و او عین ذات الهی است و اما علم
بندگان از قبیل ملئکه و پیغامبران و امامان علیست که بمعنی دانستن است و خداوند آنها را خلق
فرموده است و آن علوم مخلوقه فعل خداوند است و ذاتی نیست و آنچه در بعض اخبار وارد شده
که خدا دو علم دارد یکی علمیست که مختص بذات پاک اوست و یکی دیگر علمیست که تعلیم بانبیاء و ملئکه

در بیان نوع سیم در علم است

دائم بوده است یعنی دانستن است که چیزها را بآنها تعلیم داده اینها هم او را دانستند و چیزها که تعلیم
نداد باشیا او را ندانستند لهذا اطلاق نوع علم بر او نموده اند و اعتقاد بقدیم بودن علم الهی قدیم بودن
اشیا لازم نمی آید زیرا که ممکنست که کسی چیزی را بداند و آن چیز هنوز موجود نباشد چنانچه بالنسبه
بمخلوق متصور است و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند عالم بکلی و جزوی اشیا می باشد
و قول باینکه خدا عالم بکلیات است و جزئیات در تحت کلیات مندرج اند که بعد از خلقت جزئیات
عالم بجزئیات بتفصیل خواهد شد غلط است و کفر است و واجب نیست فکر کردن در اینکه آیا علم خدا
حصولیست یا حضوری لکن قول بحصولی کفر است چنانچه واجب نیست فکر نمودن در ذات باری تعالی لکن فکر
نمودن در آثار قدرت الهی بسیار خوبست که از آثار قدرت او کسی بذات بی مثال او خواهد برد و از شعب
علم است یعنی اراده مرید بودن خدا و اراده بمعنی خواستن آمده است و بمعنی علم بمصلحت نیز آمده
و ابو الحسن بصری قایلست باینکه اراده علم بمصلحت داعیه بایجاد فعل است و نجار گفته است اراده
بمعنی غیر مغلوب است پس از صفات سلبیه است و بلخی گفته است اراده در افعال خدا علم خدا
می باشد بان افعال و در افعال غیر خدا امر نمودن خداست بان افعال و اشاعره و جماعتی از
معتزله گفته اند که اراده صفتی زاید بر ذات است که مغایرت دارد با علم و قدرت که مخصص زبرای
فعل است پس اشاعره گفته اند که این زیادتی بمعنی حادث است پس معتزله گفته اند این زیادتی در
محل نمی باشد و کرامیه گفته اند این زیادتی قائم بذاتست پس بدانکه اراده بمعنی علم بمصلحت صفت ذاتست
زیرا که همیشه خداوند عالم بمصلحت بوده و هست و خواهد بود پس اراده در خدا بمعنی علم بمصلحت
فعل است که باعث مشیت و خواستن کردن است یا علم بمفسده آن که سبب مشیت و خواستن ترک آنست
باینمعنی که این چیز را که میکند با شعور بمصلحت و قصد آن بجا می آورد و آنچیز را که ترک میکند
با شعور بمفسده و با اراده و قصد ترک میکند او را و اراده در خدا غیر از اراده در ما است زیرا

که اراده الهی علم بمصلحت یا مفسده کردن و نکردن فعل است و بعضی اراده را صفت فعل دانسته‌اند
و میگویند اراده خواستن خلق نمودن چیز است و خداوند همیشه چیزی را نمیخواهد و الا باید همیشه
آنچیز موجود باشد و حال آنکه هرگاه بخواهد آنچیز را خلق میفرماید و هرگاه اراده نکند خلق نمیکند
او را چنانچه یکدفعه چیزی موجود نیست و یکدفعه موجود میشود باراده خدا و باین مضمون
چند حدیث در کافی منقول است از انجمله مرحوم ثقة الاسلام کلینی از امام ع روایت میکنند
که حضرت فرمودند اراده صفت فعل خدا است نه صفت ذات و باز در حدیثی دیگر فرمودند که
اراده از خلق از ضمیر و قلب است و اراده از خدا خلق نمودن چیز نیست و احداث و ایجاد نمودن آن
چیز است نه غیر این و در حدیثی دیگر شخصی خدمت معصوم عرض کرد که خدا همیشه مرید است
حضرت فرمودند اراده نمودن نمی باشد مگر از برای چیز خدا اراده او را داده و باشد
و خدا همیشه عالم و قادر بوده است پس اراده کرده و در حدیثی دیگر فرمودند که هرگاه اراده
از صفات باشد مثل علم و قدرت لازم میآید آنکه خدا اراده نکرده است ضد است از برای اراده و منافی
او نیست یعنی اراده نکردن خدا اراده او را نمیشکند و اراده اگر صفت ذات باشد تغییر در ذات لازم آید
چنانچه رساله عوام است و مقام اطناب کلام و استدلال نیستیم همین قدر بر مکلف واجب است
اعتقاد نمودن باینکه خداوند مرید است و اگر اراده بمعنی علم بمصلحت باشد صفت ذات است
و اگر بمعنی خواستن ایجاد باشد صفت فعل است و تفصیل این را در کتاب مشکوة الانوار
نوشته‌ام و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند کاره است یعنی علم بمفسده بودن آن
چیز را دارد یا بمعنی اراده نمودن بجا نیاوردن فعل است یعنی علم بمفسده داشتن وجود
او یا بمعنی اینست که خدا نخواسته است آنچیز را اگر کراهت در او هست و باینکه نهی فرموده است
از او و همچنین در الثانی از شعبه علم است پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند مدرک است

وادراک بمعنی عالم بودن بمحسوسات چه محسوس بحس سمعی باشد یا بحس بصری پس خدا سمیع است یعنی شنوا
یعنی علم بشنیدنیها دارد و همچنین خداوند بصیر است یعنی بیناست یعنی علم بدیدنیها دارد نه اینکه
خدا چشم و گوش ظاهری داشته باشد که بچشم و گوش بیند و بشنود پس خداوند عالم بجزئیات محسوسه
مسموعه مبصره میباشد و از این جهت است که خداوند را سمیع و بصیر میگویند وادراک هم از صفات ذاتست
و شنیدن و دیدن خدا علم داشتن بشنیدنیها و دیدنیها است و دیدن خلایق و شنیدن ایشان
بواسطه اسباب و آلات است مثل گوش و چشم و خداوند محتاج باینها نیست و از این جهت است که بعضی
از علما صفات ثبوتیه و ذاتیه را هشت صفت شمرده اند و او را در یک بیت جمع نموده اند شعر
عالم و قادر و حی و مرید و مدرک   هم قدیم ازلی و متکلم صادق
و از بیان سابق معلوم شد که اصول
صفات خدا سه صفت است علم و قدرت و حیات و اراده و ادراک از قسم علم میباشد و قدیم و ازلی و ابدی
و سرمد بودن از قسم حیات است و متکلم و صادق بودن از قسم قدرت است و باید دانست که
هشت صفت را صفات ذاتیه و صفات ثبوتیه و صفات جمالیه میگویند که این صفات را خداوند همیشه
داشته و دارد و خواهد داشت و اصل اینها عین ذاتست و ذات یکیست و مختلفه نیست و اختلاف
این صفات در عبارات و اعتبارات است نه اینکه در حقیقت زیادتی زیاده تر باشد بلکه بجهت فهمیدن
و فهمانیدن است که بعبارتهای مختلفه ذکر میشود چنانچه دانستی پس صفات ثبوتیه که باید اعتقاد نمود
که خدا همیشه آنها را داشته و دارد و خواهد داشت اینست اول علم که عالم است دویم قدرت
که قادر است سیم حیات که حی است چهارم اراده که مرید است پنجم ادراک که مدرک است ششم قدیم که
قدیم است هفتم تکلم که متکلم است هشتم صادق است و صفات سلبیه که باید اعتقاد نمود باینکه خدا
آنها را ندارد اینست اول اینکه مرکب نیست دویم اینکه جسم ندارد سیم اینکه مرئی نیست یعنی دیدنی
نیست چهارم اینکه محل چیزی نیست پنجم اینکه متغیر است ششم اینکه بی صفا نیست یعنی صفات زائد

صفات سلبیه

در بیان اعتقادات

الهی زیاد بر ذات او نیست بلکه عین ذات او ست دوم اینکه ذات او فاقد صفات است و پس صفات ذات کار صفات
میکند و نه اینکه خدا عالم نیست بلکه ذات او کار علم میکند و این غلط است سوم اینکه محتاج نیست بود دوم
در صفات الهی است بدانکه خداوند را نیز صفات فعلی میباشد که آنها را صفات فعل و صفات جمال
میگویند چنانچه صفات ثبوتی را نیز صفت ذات و صفت کمال و صفت اکرام میگویند و صفات سلبیه را
صفت جلالیه میگویند و صفت ثبوتی آن است که خدا همیشه باشد که سلب نتوان کرد آن صفات
از او و صفات سلبیه آن است که هیچ وقت خدا آن صفات را ندارد و آن صفات را از برای خدا هیچ وقت نتوان
ثابت کرد و صفات فعل آن است که جایز باشد ثابت نمودن آنها از برای خدا و جایز باشد سلب آنها از (خدا)
مثل رازقیت که جایز است بگوئی خدا رازق موجودین است و رازق معدومین نیست پس خدا روزی
بآنکسانیکه مخلوق و موجود شده اند میدهد و روزی بکسانیکه موجود و مخلوق نشده اند نمیدهد
و صفات فعلی الهی بسیار است مثل رازقیت و خالقیت و رحمانیت و رحیمیت و جوادیت و غیره
اینها که روزی میدهد و روزی نمیدهد و خلق میکند و خلق نمیکند و رحم میکند و رحم نمیکند و جود
میکند و جود نمیکند بخلاف صفات ذاتیه که عین ذات است تغیر و تبدل ندارد چنانچه حضرت صادق علیه السلام
فرمودند لم یزل الله عز و جل کان عالما و العلم ذاته و لا معلوم و السمع ذاته و لا مسموع و البصر ذاته و لا
مبصر و القدرة ذاته و لا مقدور یعنی بوده است خدای عز و جل همیشه عالم و علم ذات خدا است و حال آنکه
معلومی نبوده است و دیدن ذات خدا است و حال آنکه دیده شده نبوده است و قدرت ذات خدا است و حال
آنکه مقدوری نبوده است

مصباح سیم در بیان اعتقادات متعلقه بتوحید خالقیت بدانکه واجب است
اعتقاد نمودن باینکه خدا واحد یکتا و بیشریک و بیهمتا خالق همه چیز است اگرچه میخواهد بشریکی
از برای او در خلق نمودن نیست پس کسی دیگر غیر از خدا خلق نمیکند پس قول مجوس که میگویند
یزدان خالق خیر و اهرمن خالق شر است غلط است بلکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند عالم

در بیان متعلقه بتوحید خلقیت

خالق همه مخلوقات است و خداوند همه مخلوقات و موجودات را از کتم عدم بمقتضای هوای خود بوجود
آورده است و غیر از خدا کسی دیگر خلق نکرده است مخلوقات را نه ملائکه و نه انبیاء و نه اولیاء
و نه غیر ایشان از سایر مخلوقات و این اعتقاد موافق عقل و نقل از آیات قرآنیه و از اخبار ائمه معصومین است
و از جمله اصول دین ما است و منکر او از جمله معاندین است و با تقصیر در اسفل السافلین است پس قول
باینکه ملائکه خلق میکنند بی واسطه و اذن الهی غلط است و اما اگر خداوند ملائکه را اذن بدهد
که چیزها باین وصف بسازند یا فلان کار را بکنند هیچ عیب ندارد چنانچه در بعض اخبار وارد شده است که ملائکه را
خداوند امر میکند که صورت انسان را در شکم مادر او از نطفه آب منوی درست میکنند یعنی چشم و گوش
و دست و پا و غیره مصور او را میکشند و این هیچ عیب ندارد زیرا که خداوند خالق است و بواسطه
ایشان هر چیز را خلق میکند و قرار الهی اینست که امورات را باسباب جاری میفرماید لهذا هر چیز را بواسطه
چیزی و سبب چیزی خلق میفرماید چنانچه گندم را بواسطه افشاندن تخم بزمین و شخم او و آب دادن خلق
میفرماید و انسان و حیوانات را بواسطه انتقال منی از پشت برحم مادر خلق میکند و صورت انسان را
بواسطه بعضی ملائکه خلق میفرماید و در حقیقت خداوند مصور بدن انسان است چنانچه در آیات
و اخبار بیان است که خداوند مصور تمام انسان است و مصور خدا است اگرچه بواسطه عمل ملائکه
باشد نیز منافات ندارد زیرا که ملائکه بقوت و قدرت و اذن الهی کار میکنند پس در حقیقت خدا
خالق و مصور است ولیکن خداوند باسباب امورات را جاری میفرماید نه بواسطه احتیاج او است
بواسطه بلکه بجهة ظهور حجت و قدرت خود است و بجهة منتظم شدن نظام بنی نوع انسان است
که هر که محتاج یکدیگر باشند در امورات یکدیگر را اعانت نمایند و بدانند که خداوند محتاج
نیست چنانچه انسان محتاجند پس از این جهت است که خداوند بعضی ملائکه را موکل باد و بعضی را بباران
و بعضی را بزمین و بعضی را بدریا و بعضی را بصحرا و بعضی را بآسمان و بعضی را بجهنم و بعضی را ببهشت

گزیده‌ای از اعتقادات

وبعضی را بانان و بعضی را بجوان و بعضی را بجن و بعضی را بمیوه‌ها و بعضی را بحفظ نمودن هر چه
میخواهد بعضی را بکار دیگر از قبیل قبض روح نمودن و سؤال در قبر نمودن و غیر اینها از امور
نموده است و در حقیقت فاعل و کننده این امورات خداوند است نه غیر او بواسطه ملائکه با
و قوت و قدرت او کار میکنند و اما خیر و شری که از بندگان مختار ظاهر میشود کار خدا نیست
بلکه کار بنده است لهذا مورد ثواب و عقاب میشوند نظر باختیاری که دارند بخواهش و میل خود میکنند
انها را که خداوند امر و نهی نموده است اگر چه ایشان هم بقدرت و قوتی که خداوند بایشان عطا نموده
است میکنند لکن چون اختیار هم بایشان داده برای ثواب و عقاب اهم قرار داده و اما خدا خالق خیر و شر است و
بندگان فاعل و کننده او است و باقی امر چون رساله بجهة عوام است محل کلام ما اینجا نیست و جمیع
است اعتقاد نمودن باینکه خداوند خالق اشیاء موجودات است نه غیر او و قول باینکه امیر المومنین
خالق است و اشیاء را او باذن خدا خلق کرده است غلط است و قول باینکه آنحضرت باذن خدا عالم را
خلق کرده است بی دلیل است و آیات و اخبار بیشمار خلاف این قول است اگرچه عیبی ندارد که بنده
برگزیده خدا بقدرت و قوتی برسد که باذن خدا چیزی را خلق کند لکن چون دلیلی نرسیده
که خدا امیر المومنین علیه السلام را اذن داده است که آسمان و زمین و اشیا را خلق کند بی دلیل نباید اعتقاد
نمود اما در بعضی از خطبهای امیر المومنین وارد شده است که آنحضرت فرموده انا خالق
السموات والارضین یعنی من خالق آسمانها و زمینها میباشم ثابت نیست که این خطبه از آنحضرت باشد شاید دیگری از زبان آنحضرت نقل کرده
باشد و بر فرض اینکه از آنحضرت باشد باید او را تاویل نمود که موافق آیات قرآنیه و اخبار باشد
و همچنین قول باینکه امیر المومنین قسمت کننده روزیها است چنانچه بعضی آنحضرت را قاسم الارزاق
میدانند دلیلی برای مطلب نیست اگرچه شأن امیر المومنین اجل است از این منصب و مرتبه و همچنین
فعل الهی مثل خالقیت و رازقیت و رحمانیت و رحیمیت از آنحضرت ظاهر شده است و خداوند

دربیان متعلقه بتوحید خلقیست

بعین ذات مقدس مباشر این چیزها نیست و لکن امیرالمؤمنین ع مباشر است بواسطه ظهور صفت
الهی در او و تفصیل هریک را در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام و بر عوام واجب نیست دانستن
اینها بلکه اعتقاد نمودن باینها بسیار مشکل است مخصوص از برای عوام الناس که اله کلام را نشنیده
نمیدانند و بر نمیخورند همین قدر بر عوام بلکه بر خواص واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا خلق میکند
و خدا روزی میدهد و خدا زنده میکند و خدا میمیراند و لیکن چگونه میکند اینها را و آیا ظهور صفت
فعل در امام است یا در پیغامبر او و راست یا در طلب است احتیاج نیست فهمیدن اینها را بلکه باید اعتقاد
کند که خدا محتاج هیچکس نیست در هیچ چیز نه در ظهور فعل و نه در غیر او بلی وارد شده که حساب مردم را
خدا در قیامت با امام وا میگذارد و امیرالمؤمنین ع قسمت بهشت و جهنم میکند و هرکس را میخواهد
باذن خدا شفاعت میکند و از حوض کوثر آب میدهد و دوستان خود را به بهشت میبرد و دشمنان
خود را بجهنم میبرد و قول باینکه خدا از امیرالمؤمنین ع اذن گرفت در خلق نمودن عالم یا آنکه مشورت با آن
حضرت کرد غلط است و حرف بی معنی است و حدیثی میگویند که آنحضرت دست کرد در زیر سجاده و آسمان
و زمین را از زیر سجاده بیرون آورد و این از اغلاط جهال این غلاط است و در کتاب معتبری که علما
ذکر کرده باشند نیست و دلیل عقلی هم بر این مطلب نیست بلی وارد شده است که امیرالمؤمنین ع عین
الله است و قدرة الله است و جنب الله و اذن الله و رحمة الله و وجه الله و ید الله است یعنی چشم خدا است و قدرت
خدا است و پهلوی خدا است و گوش خدا است و رحمت خدا است و روی خدا است و دست خدا است
اینها همه مؤول است یعنی باید اینها را تاویل نمود و الا خدا گوش و چشم و دست و رو ندارد مراد که
آنحضرت باشد بلکه مراد اینست آنحضرت بمنزله دست خدا است چون کسی کاری را که میکند بسبب دست میکند
غالبا هرکسی را که بسیار بجهت رضای آنکه کار میکند آن شخص میگویند فلانی دست من است یا فلانی چشم من
است چنانچه بالنسبه بفرزند و دوست میگویند که فلان چشم من است نه اینکه در حقیقت او

در بیان اعتقادات

چشم باشد و در بارهٔ برادر میگوید فلان کس پشت منست و چون معجزات بسیار از آنحضرت ظاهر
میشد بجهت خلایق که کسی نمیتوانست مثل آنکارها بکند و خداوند آنها را میکرد و بنزد خواص
آنحضرت معجزات را بجهت هدایت بنی نوع خلق لهذا آنحضرت را قدرة الله میگویند زیرا که خداوند
بقدرت خود هرچه میخواهد میکند و در نزد معجز نمودن آنحضرت قدرت خداوند ظاهر میشد
و همچنین وجه خدا یعنی بمنزلهٔ روی او است زیرا که کسی که کسی را میخواهد رو باو میآورد و خدا
امر فرموده است که مردم اطاعت امام را بکنند پس رو بخدا نمودن و اطاعت او را کردن رو بخدا
کردن و اطاعت اوست لهذا آنحضرت وجه الله است یا بمعنی که رو بخدا است که باید مردم رو بخدا
بیاورند از رو نمودن باو و اطاعت کردن او و از اینجهت است که آنحضرت را باب الله میگویند یعنی
در رحمت خدا است یعنی کسیکه میخواهد بخدا رو بیاورد باید از این در داخل شود یعنی باید
محبت و ولایت ایشان را داشته باشد و اطاعت ایشان را بکند که اطاعت ایشان اطاعت خدا است
و اگر از غیر این راه اطاعت خدا را بکند قبول نیست زیرا که این راه را خدا قرار داده است و از اینجهت
کرد در حدیث وارد است که کسیکه از اول عمر دنیا تا آخر دنیا شبها بنماز بایستد و روزها
روزه بگیرد و بی محبت و ولایت ائمه هدی باشد و عبادت او قبول نمیشود و همچنین چون بیعت
نمودن با خدا اطاعت او است و بیعت عبارتست از دست دادن بکسی بکسیکه مطیع او شود
که هرچه بگوید اطاعت او را نماید و خدا دست ندارد زیرا که جسم ندارد لهذا خداوند امام را
بمنزلهٔ دست خود قرار داده است که هرکه دست بیعت بسوی دست ایشان دراز کند و با ایشان بیعت
کند که هرچه او بفرماید عمل کند بیعت با خدا کرده است از اینجهت است که آنحضرت را دست خدا
میگویند زیرا که ایشان را خدا قرار داده است و هرچه ایشان بگویند قول خداوند است و خلق
باید اطاعت ایشان را نمایند تا اطاعت خدا را کرده باشند و همچنین در بعضی اخبار وارد شده و نیز

رو نمودن با امام است
رو بخدا با امام نمودن

در توحید است

وارد شده است که قلب ایشان محل و ظرف مشیت الهی است و مشیت صفت فعل است
میگویند که امام نور مشیت خداست و ثابت نیست بدلیل عقلی و نقلی و تفصیل هر یک را
در مشکوة الانوار نوشته‌ام و چون این رساله مختصر و مجمل است همین قدر کفایت میکند پس واجب است
اعتقاد نمودن باینکه خدا خالق است و خدا رازق است و خدا محیی است و خدا ممیت است پس قبض روح
کار ملک است چه حضرت عزرائیل باشد و چه ملک دیگر و درست است باینکه قبض روح و موت را
میکند چه ملک دیگر باشد که قبض روح کافر و منافق را میکنند و میرانند کار خدا و ملائکه
هر دو معلوم است که میرانیدن غیر از قبض روح است و زنده کردن کار مخلوق است و قول باینکه غیر از خدا
این کارها را میکند غلط است و بعضی میگویند که خدا اول مشیت را بنفسها خلق کرد و مشیت عبارت است
از امام و سایر اشیاء را بمشیت خلق کرده پس مشیت که امام باشد خلق میکند و این معنی صحیح است
لکن معنی صحیح این است که بواسطه مشیت خدا خلق کرده است اشیاء را و اسباب اشیاء را خود مشیت خدا
خلق کرده است که امام علیه السلام باشد معلوم و بتفصیل در مشکوة الانوار نوشته‌ام فایده
آنکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه بدا مخصوص بخداست و بدا بمعنی این است که هر چیز را خدا بخواهد
میکند و هر چه را که نخواهد نمیکند بحکم یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و قول بوقوع بدا از برای
خدا از اصول مذهب است و در حدیث وارد شده است که هیچ پیغمبری مبعوث نشده‌اند اول
بیکتائی و بتبری از بتها و بدای خدا در هر امر و خدا بتبریک در خلقت نمودن اشیاء و بر شیعه بدا از برای
خدا بسیار حرام بوده است که هیچ پیغمبری او را حلال نکرده است از آدم تا خاتم و علم بدا مختص بخداست
و غیر از خدا کسی دیگر او را نمیداند و این غیبی است که غیر از خدا کسی او را نمیداند بحکم و ما یعلم الغیب الا الله
و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا هر چیز را که بخواهد بی‌ماده و مدت و بی سبب میتواند خلق نماید و روا است
پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا واحد است در صفات ذات خود و واحد است در صفات فعل خود از قبیل

در توحید است

در توحید عبادتیست

مصباح چهارم در توحید عبادتیست

ولنا القبة وشیرکهما بیخ بلک از اینها اندر

بدانکه باید دانست که عبادت مختص است بالهیت و باید خداوند را عبادت نمود و عبادت از برای غیر خدا جایز نیست
و باید عبادت ذات اقدس الهی را نمودن و عبادت صفات فعلی و اسماء الهی را نمودن غلط است پس هر کس عبادت
کند ذات مقدس را موحد است و هر کس عبادت کند اسم را بدون ذات مثل لفظ الله و غیره کافر است
و هر کس عبادت کند اسم و ذات هر دو را مشرک است پس نباید غیر خدا را با خدا در عبادت شریک قرار داد
و نیست هر عبادتی را بجهت رضای الهی باید کرد و هر گاه کسی غیر خدا را در عبادت شریک نماید بالله مشرک است
و شرک بر سه قسم است اول شرک جلی و آن اینست اینکه عبادت غیر خدا را بکند در ظاهر
و آشکار مثل عبادت نمودن بت و سنگ و ماهی و درخت و ستاره و قمر و آفتاب و گاو و گوساله
و آتش و نخل و پیر و آدم و حیوان و نبات و جماد و خواه شکل باشد مثل صلیب که شکل دار کشیده
حضرت عیسی علیه السلم که از آنها و از آنها حاجت میگویند خواه از چیزی و از آن تراشیده باشند یا اینکه صورتی
باشد که در چیزی او را کشیده باشند و خواه آنچه شکل پیغامبر او وصی یا امام باشد و خواه شکل
غیر از اینها باشد و خواه آنکسی را که عبادت میکنند پیغامبر او وصی یا امام باشد یا غیر اینها و اینها را عبادت
نمودن ترک سنت بخداوند و روز قیامت که میشود و عابد و معبود را بغیر از امام و پیغمبر او را
داخل جهنم خواهند نمود نظر بمفهوم آیه انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم و ان الذین
سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون و چون پیغامبر او یا حضرت محمد مصطفی ص این
آیه را خواند بر اصحاب خود که یکی از بزرگان عرب بود گفت میروم یا محمد مخاصمه میکنم پس آمد
بخدمت حضرت و عرض کرد یا محمد کما یا عیسی و موسی را مردم عبادت نکردند که بعضی از نصاری
گفتند عیسی خداست و بعضی از ایشان گفتند پسر خداست و بعضی از یهود گفتند که موسی خداست و غایب
شد و بعضی از ایشان گفتند که عزیر پسر خداست حضرت فرمودند که بلی لکن لفظ ما در آیه

در بیان اعتقادات

از برای غیر ذوی العقول است و پیغام او و ان ناییه ثانیه میرسد که خداوند با ایشان نیکوئی کرده
است و در تفسیر علی بن ابراهیم و در بشمار العالم و کتاب هفتم بحار الانوار است که مرویست از معصوم
که روز قیامت که می‌شود ماه و آفتاب را مثل دو گاو که پی نموده باشند در جهنم می‌اندازند که
آنها عبادت ایشان نموده اند ببینند که خود شان و معبود ایشان در جهنم می‌باشند یا اینکه ایشان
راضی شدند باینکه معبود واقع شوند یا اینکه نمیسوزند مثل سنگی که بی روح است و از آتش الهی باو نمیرسد
بهر حال راوی عرض کرد که ما شنیده ایم که از شما روایت وارد شده است که نور ما و آفتاب از نور
شماست چگونه نور شما بجهنم میرود حضرت فرمودند که نور ما را از ایشان میگیرند و داخل
جهنم میکنند ایشان را و قول باینکه باید صورت مرشد را در نماز و روزه و غیر اینها از عبادات
نظر آورد و ایشان را عبادت نموده زیرا که ایشان واسطه فیض میانه خدا و مردمند و این عبادت
خدا اند زیرا که بمقام قرب رسیده اند غلط است و شرک است و مرشد پرستی است نه خدا
پرستی و همچنین قول باینکه صورت پیغامبر و یا امام ع در عبادت نظر آورد و این نیز غلط است
و شرک است و قول باینکه کاف خطاب در ایاک نعبد و ایاک نستعین یعنی ترا عبادت میکنیم و از تو
یاری میجوئیم راجع بامیرالمؤمنین ع است غلط است و همچنین است قول باینکه مراد از قل هو الله
احد امیرالمؤمنین است و تفصیل اینرا در مشکوة الانوار نیز بیان کرده ام دویم شرک خفی
و آن پرستیدن چیزهای دیگر است مثل دنیا و مال دنیا و عیال و اطفال و هوای نفس و ریا
و غیر اینها و اینها هم بمنزله شرک بخدا است مثل نماز کردن از برای غیر که بگوید خوب آدمی است
یا تعزیه کردن بجهت شهرت چنانچه بعضی کارشان اینست خداوند حفظ نماید و نظر بعموم
و لا یشرک بعبادة ربه احدا نباید احدی را شریک نمود و اما زیارة خانه کعبه زادها الله شرفا
و قبرهای ائمه ع را از قبیل شرک عبادتی نیست زیرا که خداوند اذن بزیارة آنها داده است

بعبادات ما عبدا

پس در حقیقت زیارت تنها عبادت خداوند است نه غیر پس هر عبادتی که برای غیر خدا است نه عبادت
شرکی است که آن غیر را با خدا شریک نموده است در عبادت و اما تعظیم انبیا و اولیاء و ائمه هدی
علیهم سلام الله و علما و سلاطین حقه بی عیب است مادامیکه عبادت نباشد و خم شدن بجهت غیر خدا اگر بجهت
عبادت باشد شرک است خواه بقدری باشد که بحد رکوع برسد یا نه و اگر بقصد عبادت نباشد و بحد
رکوع برسد بصورت شرک است و اما سجود از برای غیر خدا مطلقا شرک فعلی است مگر سجود ملائکه
از برای حضرت آدم که سجود تعظیمی بود و آنهم باذن خدا بود پس عبادت خدا بود نه غیر و تعظیم
انوار مقدسه ائمه اطهار را ملائکه در آن سجود نمودند **شکوه دوم** در بیان اعتقادات
متعلقه بعد الست بآنکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا عادل است نه ظالم که خدا ظلم باحدی
از موجودات نکرده و نمیکند و نخواهد کرد و این از اصول دین است و منکر او با تقصیر مخلد در جهنم
و خدا ظلم و ستم نمیکند و راضی بظلم و ستم نیست زیرا که ظلم و ستم قبیح است و قبیح بر خدا جایز نیست
و خدا منزه است از ظلم و شر و رضا شدن بظلم و شر پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه همه
فعلهای خدا نیکو است و با غرض و فایده ایست که راجع بمخلوق است و فعل خدائی غرض و فایده نیست
و فعل خدا جبر نیست بلکه همه افعال خدا با مصلحتیست که عاید به بندگان است نه عاید بخدا زیرا که محتاج
بچیزی نیست و حدیث کنت کنزا مخفیا فاحببت لان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف دلالت بر احتیاج خداوند
ندارد زیرا که بجهت اظهار جلال است و خدا عین غناء مطلق است پس باید اعتقاد نمود باینکه
مصلحتی در بارهٔ هر کس که هر چه قرار گرفته است خدا او را بجا آورده است خواه مصلحت دنیای
بنده باشد و خواه مصلحت آخرت بنده باشد اگر چه بنده آن مصلحت را نداند زیرا که بسیار چیزها هست
که بنده او را مصلحت دنیا و آخرت میداند و خدا او را مصلحت نمیداند بجهت آنکه خدا میداند که آن
خیرها این بنده یا در دنیا یا در آخرت ضرر میرساند و بنده این را نمیداند لهذا او را میخواهد و بسیار

متعلقه بعد الست در بیان اعتقادات

در بیان مسائل متعلقه بعدالت

چیزهاست که مصلحت دنیا و آخرت بنده است و بنده چنین میداند که بعضی ضرر است برای او
و حال آنکه منفعت و مصلحت او در اینها است پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه غرض و فایده افعال الهی
به بنده برمیگردد نه بخدا و واجب است اعتقاد نمودن باینکه فعل خدا با غرض و فایده است نه
بی غرض و فایده و این از اصول مذهب است و قول اشاعره که میگویند افعال خدا بی غرض و فایده است
غلط است و باید دانست که لطف خدا بر خدا واجب است لطف نسبت بخدا کاری بکند که بنده بواسطه
آن کار نزدیک بطاعت و دور از معصیت خدا بشود از قبیل نصب انبیا و اولیا و ائمه هدی و علما و فرستادن
کتابهای آسمانی و بیان نمودن احکام و معجزه دادن به پیغامبران و ائمه و نصب عقل و باید دانست
که حسن و قبح اشیاء عقلیست نه شرعی چنانچه اشاعره باین قائلند و این غلط است چنانچه در اصول
تفصیل بیان شده است و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا اصلح را بحال بندگان بعمل
میاورد یعنی آنچه صلاح بندگان در او بیشتر است او را میکند و این از اصول مذهب است و قول
بعضی از حکما مجرد صلاح کفایت میکند غلط است زیرا که ترجیح مرجوح بر راجح لازم میاید و او
عقلا قبیح است بر حکیم نفرت و سبب آن که دشمن سببی داشته باشد که او اصلح خواهد بود
و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا نه جبر کرده است و نه تفویض بلکه میانه رو و اعتدال کار
کرده است یعنی که بندگان را مجبور نفرموده بر معاصی و تعلق فرموده اگر بیکاره اند که جبر است
که هر چه میکنند خدا میکند نه بنده و نه با کار را آنکه هر چه بندگان میکنند خود میکنند بقوت خویش
خود و قوت و قدرت الهی که تفویض باشد بلکه با اختیارند که هر چه میکنند از روی اختیار میکنند نه از
روی جبر و اکراه بلکه خدا قوت و اسباب و آلات را داده و راه خیر و شر را بهم نموده هر کس باختیار خود
خوب میکند مستحق ثوابست و هر کس باختیار بد میکند مستحق عقابست مثلی بیان کنم تا مطلب معلوم
شود مثلا استاد نجاری شاگرد را امر کرد در ساختن و تعلیم ساختن و ارسی ساختن را

متعلقه بعدالت

باو نشان میدهد بعدالتیکه واره و رنده و چوب و اسباب او میدهد و میگوید که یک پنجره
باین قدر و باین وصف بساز و شاگرد هم باید به تیشه استاد و بالات و اسباب او و باستادی که استاد
باو نشان داده است باختیار خود بی اینکه کسی او را مجبور بدارد دری میسازد و هرگاه استاد او را
چوب بزند که چرا در ساختی من بتو گفتم پنجره بساز شاگرد نمیتواند بگوید که تو بمن چرا استادی یاد دادی
یا چرا تیشه و اره و رنده بمن دادی و این در ساختن من از تو است بجهة اینکه اسباب را تو بمن دادی
و استادی را تو بمن نشان دادی هرگاه این را بگوید او را عقلا منع و مذمت میکنند که اسباب بتو دادند
که پنجره بسازی نه اینکه در بسازی پس خداوند دست و پا و چشم و گوش و قوه و قدرت و شهوت
داده است که بنده عبادت خدا را بکند نه اینکه معصیت او را بکند از قبیل زنا و لواط کردن و
حرام خوردن و بحرام دست دراز کردن و بنامحرم نگاه کردن و غیبت کردن و فحش دادن و ظلم کردن
و زدن مسلمانان و غیر اینها از معاصی فایده بدانکه ابوحنیفه گفت که هر چه هر کس میکند خدا میکند
و شخص مجبور است در اعمال خوب و بد و خدا دیده میشود زیرا که چیز موجود میشود که دیده شود
و شیطان با آتش نمیسوزد زیرا که شیطان از آتش خلق شده است و جنس ضرر و اذیت بجنس خود نمیرساند
بهلول چون این را شنید کلوخی برداشت بسر او زد و سر او شکست و خون جاری شد گفت سه
مسئله ات باطل شد ابوحنیفه رفت پیش خلیفه و شکایت از بهلول کرد خلیفه بهلول را طلبید
گفت سر ابوحنیفه را چرا شکستی بهلول گفت من نشکسته ام بیچاره ابوحنیفه گفت سرم درد میکند
بهلول گفت دروغ میگوئی درد را نشان بده تا بدانم راست میگوئی گفت درد دیده
نمیشود بهلول گفت چگونه میشود که موجودی دیده نشود ابوحنیفه گفت سرم شکسته آه
بودن کلوخ گفت تو میگوئی جنس بجنس اذیت نمیرساند کلوخ از خاک است و تو هم از خاک خلق شده
پس چگونه میشود که کلوخ سر ترا بشکند و ابوحنیفه خجل شد و برخواست و رفت خلیفه و مردم

خدا شکسته

بجهت حدیثی که خداوند خلق فرموده است ائمه را از طینت اعلا علیین و قلبهای شیعیان را
از آن طینت خلق فرموده است و خلق فرموده است بدنهای شیعیان را از غیر آن طینت و طینت
کفار و منافقین را از طینت سجین خلق فرموده اند و مستضعفین را از گل چسبنده که غیر از این
دو طینت می باشد خلق فرموده است و کیفیت خلط کردن این دو طینت را ذکر کتاب مشکوة الانوار
بتفصیل نوشته ام و چون خداوند پیش از خلقت میدانست که مؤمن را از طینتی که مناسب اوست
خلق فرمود که طینت علیین باشد و کافر را از طینت سجین خلق فرمود نه اینکه طینت علیین باعث
خوبی مؤمن میشود و طینت سجین باعث بدی کافر میشود تا جبر لازم آید

مشکوة سیم

در بیان اعتقادات نبوت است و نبوت بر دو قسم است عامه و خاصه اما اولی نبوت انبیا است و
اما ثانیه نبوت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله است و این اعتقادات مشتمل بر چند مصباح است

در بیان اعتقادات نبوت

مصباح اول در نبوت عامه است بدانکه واجب است اعتقاد نمودن بحقیقت جمیع پیغمبران
اجمالا و عدد انها بروایت مشهور یکصد و بیست و چهار هزار است و بعضی یکصد و چهل گفته اند
و واجب است اعتقاد نمودن بعصمت انبیا از اول عمر ایشان تا باخر عمر ایشان که هیچ گناهی
نه صغیره و نه کبیره از ایشان صادر نشده است و این اعتقاد از اصول مذهب است نظر باینکه
اهل عامه پیغام آوران را معصوم نمیدانند بجهت پوشانیدن خطاهای رؤسای شان را در توحید
الهی و این غلط است و واجب است ایمان آوردن به همه پیغام آوران و تصدیق نمودن ایشان
در توحید الهی و صفات او زیرا که اختلافی در خدا پیغام آوران ندارند و همه یک حرف زده اند
در ذات و صفات خداوند و همچنین باید تصدیق ایشان را در آنچه آورده اند از جانب خدا نمود
اگرچه در این شریعت عمل کردن بانها لازم نباشد بجهت نسخ شدن آنها و بعضی نسخ شریعت بعض دیگر
نموده اند و واجب است ایمان آوردن بحقیت ایشان و واجب است ایمان آوردن بکتابهای ایشان

در بیان متعلقه بنبوة است

که از جانب خداوند آورده اند اگرچه بعض آنها ناسخ بعض دیگر اند و کتابهای آسمانی که نسخ
نبودند بعض آنها بعض دیگر را چهار تا میباشد اول توریة موسی دوم انجیل عیسی سیم صحف
ابراهیم چهارم قران محمد ص و کتابهای آسمانی انبیا است از قبیل صحیفه آدم و نوح و شیث و غیر از
اینها از کتابهای سایر پیغمبران که از آسمان با ایشان نازل شد و در روایتی یکصد و بیست و چهار کتاب از
آسمان نازل شد و در حدیثی یکصد و چهار بر شیث پنجاه صحیفه و بر ادریس سی صحیفه و بر ابراهیم
بیست صحیفه نازل شد و سیصد و سیزده نفر ایشان مرسل بودند یعنی فرستاده بخلق بودند و چهار
نفر ایشان سریانی بودند آدم و شیث و اخنوخ که ادریس است و نوح و پنج نفر ایشان عرب بودند
هود و صالح و شعیب و اسمعیل و محمد ص و ششصد نفر پیغامبران بنی اسرائیل بودند اول
ایشان موسی و آخر ایشان عیسی و در خبری چهار هزار بودند و واجب نیست دانستن آنها را
مفصلا لهذا اما اجمالا بیان کردیم و انکار نمودن یکی از پیغامبران انکار نمودن همه است
و همچنین انکار نمودن یکی از کتابهای ایشان که خداوند از آسمان نازل فرموده است انکار همه میباشد
و واجبات ایمان آوردن بمشهورین ایشان مثل آدم و نوح و ابراهیم و شیث و داود و سلیمان
و یعقوب و اسحق و یوسف و ذو الکفل و ایوب و شعیب و صالح و یونس و هود و ادریس و موسی
و عیسی و محمد ص و غیر از اینها اسم شریف آنها را خداوند در قران مجید بیان فرموده است و آنچه نسبت
معصیت بایشان داده شده است از اخبار محمول بر تقیه است بجهة اینکه موافق است با مذهب عامه
و آنچه در روایات یافت میشود که بحسب ظاهر لفظ دلالت بر گناه کردن ایشان میکند محمول بر ترک
اولیست نه معصیت بجهة اینکه از اهل بیت عصمت که حاملان تنزیل و تاویل قرانند چنین
وارد شده است بدانکه پیغامبران اولوا العزم پنج نفر بودند نوح و ابراهیم و موسی
و عیسی و محمد ص و در معنی اولوا العزم در اخبار خلاف است مشهور آنست که پیغامبران اولوا العزم

در زبور داود ع
ناسخ کتابی نبود
بلکه بیانات
توریة
بود
۴

در بیان اعتقادات نبوّات

کسانی می‌باشند که شریعتهای ایشان شریعتهای پیغمبران گذشته را نسخ کرده باشد و صاحبان شریعت باشند و این از حضرت صادق منقولست و از حضرت باقر مرویست که ایشان کسانی میباشند که عزم بر اقرار بعهد و میثاق فضیلت محمد و آل محمد نمودند پیش از همه پیغمبران و حضرت آدم این عزم را نداشت نظر باینکه و لم نجد له عزما و در روایتی از حضرت سجاد مرویست که اولوا العزم کسانی میباشند که مبعوث بشرق و غرب و جن و انس شده باشند

مصباح دوم در نبوت خاصه است بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه پیغمبر ما حضرت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المناف آخر همه پیغمبران است و بعد از او پیغمبری از جانب خداوند نخواهد آمد و هر کس بعد از او ادعای پیغمبری نماید کافر است و کشتن او بر مسلمانان لازم است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه پیغمبر ما محمد بن عبد الله افضل و اکمل و اجمل و اورع و اتقی و ازهد و اعلم و اشجع و اسخی و ازکی جمیع پیغمبران و از جمیع جن و انس و ملائکه و روحانیین و کروبیین و مقدسین و مجردین و تمام موجودین اولین و آخرین میباشد و خداوند بهتری از آنجناب خلق نفرموده است و بهتر از او خلق نخواهد فرمود و نور آنجناب و آل اطهار او را پیش از همه موجودات چندین هزار سال خلق فرمود و او را آخر همه پیغمبران فرستاد بجهت اینکه مرتبه فاتحیت و مرتبه خاتمیت را داشته باشد و آنچه تمام نشده است از شریعتهای پیغمبران گذشته بجهت مقتضی نبودن وقت آنحضرت آنها را تمام کند و دیگری بعضی شریعت ورا نسخ نکند و دین او بماند تا قیامت و واجبست اعتقاد نمودن باینکه شریعت آنحضرت همه شریعتهای پیغمبران را درهم شکست و ناسخ همه دینها دین او است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت مبعوث شده است بتمام جن و انس و اهل آسمانها و زمینها و دریاها و صحراها و تمام موجودات **مصباح سیم** در اعتقادات متعلقه بقرآنست بدانکه قرآن که

در اعتقادات متعلقه بقرآنست

در بیان اعتقادات بقرآن است

کتاب آنحضرت که از جانب خدا آورده است ناسخ همه کتابهای آسمانی پیغامبران سابق
است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه کتابی بعد از قرآن از آسمان نازل نخواهد شد و
ناسخی از برای او نخواهد بود و واجبست اعتقاد نمودن باینکه قرآن کلام خداوند و معجزه پیغامبر
او و محمد بن عبد الله است و اعتقاد نمودن باینکه محمد او را درست کرده است و از جانب خدا نیست بلکه
شعر آنحضرت است کفر است و باید دانست که قرآن بزبان عربی فصیح نازل شده است بلکه همه کتابهای
آسمانی عربی نازل شد لکن بگوش هر پیغامبری که میرسید بزبان قوم و بگوش او میرسید و واجبست
اعتقاد نمودن باینکه خداوند او فرستاده است و قرآن غیر از پیغامبر او است و خود پیغامبر و روح
و باطن آنحضرت نیست اگرچه علم او در باطن آنحضرت است لکن قرآن معجزه پیغامبر او است از جانب
خدا و خود آنحضرت نیست و قول باینکه قرآن از جبرئیل از باطن پیغامبر او میگرفت و بظاهر او
میرسانید بیهوده است و توجیه باینکه لوح و قلم از نور پیغامبر او است پس قرآن از قلم بلوح مینوشت و اسرافیل
بمیکائیل میرسانید و میکائیل بجبرئیل میرسانید و او به پیغامبر میرسانید و بر همین در
همین مضمون حدیثی وارد است از رسول خدا و باید اعتقاد نمود باینکه قرآن قدیم نیست بلکه حادث
است و کلام نفسی نیست و باید اعتقاد نمود باینکه قرآن بواسطه جبرئیل و حال آنکه بعد از
ده سال دیگر از این مقدمه قرآن نازل شد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بطریق
اولی میدانست و کیفیت آنرا در کتاب مشکوة الانوار مفصلا نوشته ام اگرچه ظاهر
وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی دلالت بر دانستن
آنحضرت میکند با بعضی آیات دیگر و واجبست اعتقاد نمودن باینکه تمام جن
و انس جمع شوند نمیتوانند مثل قرآن بیاورند بلکه مثل یک سوره از او نمیتوانند
بیاورند بجهت اینکه قرآن معجزه پیغامبر او است و معجزه آنست که از جانب خدا باشد

در بیان اعتقادات متعلقه بقرآنست

که همه مردم عاجز باشند از مثل آوردن او عادة و واجبست اعتقاد نمودن باینکه همه احکام الهی از قرآن می‌باشد و هیچ تر و خشکی نیست در عالم مگر اینکه حکم او را خداوند در قرآن بیان فرموده است و علم آنها در نزد پیغامبر و اوصیای آنحضرتست و واجبست اعتقاد نمودن باینکه تأویل قرآن را نمیدانند مگر خدا و رسول و امام و کسانیکه پیغامبر و امام باو تعلیم داده باشند زیرا که آنها راسخ در علم می‌باشند و انکار قرآن کفر است و استخفاف قولی مثل بد گفتن یا فعلی العیاذ بالله مثل بپا زدن و دور انداختن یا پرتاب نمودن بجهة استخفاف یا حدث به او یا بول و غایط بر او انداختن کفر است ولی تا پا دراز کردن بغیر استخفاف کفر نیست و خوب هم نیست و همچنین حدث نمودن در نزد او بغیر استخفاف و واجبست اعتقاد نمودن باینکه قرآن اصلی تغییر و تبدیل در او واقع نشده است اگرچه از قرآنهای دیگر بعض از منافقین انداختند یا تغییر دادند و آن قرآن اصلی در نزد امام عصر عجل الله فرجه میباشد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه قرآنی بغیر از این قرآن که بر محمد بن عبدالله نازل شده است دیگر نازل نمیشود و ادعای نزول قرآن دیگر کفر است خواه بر پیغامبر او و خواه بر نائب او و انکار همه قرآن یا بعضی از او اگرچه یک سوره یا یک آیه باشد کفر است و واجبست اعتقاد نمودن بانچه در قرآن میباشد از حلال و حرام و قصه‌های پیغامبران و وقوع واقعات و حدوث حادثات و حکایات و اخبار آینده و اخبار گذشته و انکار یکی از اینها کفر است

مصباح ۳ در اعتقادات متعلقه بصفات پیغامبر ما محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است

باید اعتقاد نمود باینکه آنحضرت امی بوده یعنی درس نخوانده بود و کسی او را تعلیم نکرده بود از جمله آنها آنحضرت سایه نداشت در نزد ماه و آفتاب و چراغ زیرا که نور آنها از نور آنحضرت منور شده است و ابر بر سر آنحضرت سایه می‌انداخت و از پشت سر میدید چنانچه از پیش رو میدید و چشم او بخواب میرفت و دل او بیدار بود و آنچه در بیداری میدید و میشنید در خواب هم میدید و میشنید و وقتی که راه میرفت

در اعتقادات متعلقه بصفات پیغامبر ما

در بیان اعتقادات متعلقه بصفات پیغمبر

نور روی آنحضرت در روز دیوار را روشن میکرد حتی آنکه زنهای آنحضرت در شبهای تار سوزن
که گم میکردند بروشنی نور جمال آنحضرت او را پیدا مینمودند بی شمع و چراغ و زمین بول و غایط
آنحضرت را فرو میبرد و حیات و ممات او یکیست و عرق آنحضرت از مشک و عنبر خوشبوتر بود و ختنه
کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه از مادر متولد شد و در وقت تولدش عالم روشن شد و ملائکه نازل
شدند و بتها سرنگون افتادند و طاق کسری که از همه بناهای اولاد آدم بلندتر بود شکست
و دریاچهٔ ساوه که در او ماهیان بودند که بعضی از مردم آنها را میپرستیدند خشک شد و ماهیهای
او مردند و آتشکدهٔ فارس که هزار سال بود که افروخته بود و مردم او را عبادت میکردند خاموش شد
و از نور جمال آنحضرت قصرهای بصره و شام را آمنه والدهٔ آنجناب از مکهٔ معظمه مشاهده نمود و نماز
شب بر او واجب بود و خوف و بیم آنحضرت تا سه ماهه بود از اثر آن کفار میافتاد هر طرف که رو مینمود
بجهت تبلیغ و جهاد و تبلیغ رسالت الهی را بخلق نمود و بر اذیت و آزار و جفای دشمنان خدا صبر
نمود تا دین را روشن کرد و کفر را برطرف نمود چهار زن و بیشتر بعقد نکاح از برای آنحضرت
حلال بود و از برای دیگران حرام است و قسمت میان زنها بر آنحضرت واجب نبود علی قول و هرگاه
زنی خود را بآنحضرت می‌بخشید برای او حلال بود و با فقراء و مساکین می‌نشست و چیز میخورد و در
بازارها راه میرفت و مردم را باسلام دعوت مینمود و گناه صغیره و کبیره نکرد از اول عمر تا آخر
و در چهل سالگی مبعوث برسالت شد و دین خدا آشکارا نمود و شریعت خود را ظاهر کرد
و پیش از مبعوث شدن بدین خود عمل مینمود نه بدین ابراهیم و موسی و عیسی و غیر ایشان از پیغام
آوران فوقیت کمی نبود و افضل از همه پیغام‌آوران بود بلکه از جمیع موجودات از جمادات
و نباتات و حیوانات و انبیاء و جنیان و ملکیات و فلکیات و بهتر از جمیع موجودات از زمین
و سموات بود و همه ذرات موجودات عالم وجود را خداوند بطفیل وجود شریف آنحضرت خلق

در بیان متعلقه بمعجزات

فرمود که آنحضرت را خلق نفرمود هیچ موجودی بوجود نمی آمد و اعلم از همه مخلوقات بوده
اگرچه بحسب ظاهر جبرئیل واسطه پیغام الهی بود در بعض اوقات از برای او ولکن جبرئیل خادم و معلم و متکلم
آنحضرت بود و عزرائیل بی اذن آنحضرت داخل در حجرهٔ طاهره او نشد و جبرئیل فخر مینمود
بخادمی او و همه علوم اولین و آخرین را خداوند باو عطا فرموده بود و از همه جهت کامل بود و
ناقص نبود بنده خدا بود و مخلوق بود و خالق نبود عاشق نشد و لهو و لعب نکرد و خیانت ننمود و [illegible]
بود دروغ نگفت بچشم زدن معصیت الهی نکرد و نور او پیش از همه موجودات خلق فرمود
و عرش و کرسی و لوح و قلم و آسمانها و بهشت و ملائکه و آفتاب و ماه و مجردین و مقدسین
از نور او خلق فرمود اما کیفیت اینکه چگونه خلقت اینها را از نور آنجناب نمود در کتاب
مشکوة الانوار نوشته ام بتفصیل هر کس بخواهد مطلع شود رجوع باو نماید و اجمالاً
علوم را خداوند همه را باو عطا فرموده بود و تفصیلات او را آیه بآیه و سوره بسوره خدا از برای
او نازل میفرمود بواسطه جبرئیل یا غیر از او از ملائکه و مؤید بروح القدس بود و از هوای
نفس حرفی نمیزد بلکه هر حرفی میزد از جانب خدا بود که وحی باو فرموده بود و شاعر نبود و کذاب نبود و ساحر
نبود و دیوانه نبود و اعتقاد نمودن باینها کفر است و کشتن او بر مسلمانان لازم است و آنحضرت پنج
روح داشت یکی روح مدرج و یکی روح قوت و یکی روح شهوت و یکی روح ایمان و یکی
روح القدس و بروح القدس سهو و خطا و نسیان از او برخواسته شد و مؤمنین چهار روح
دارند و کفار و منافقین سه روح را دارند و امام نیز آن پنج روح را دارد و مصباح پنجم در اعتقادات
متعلقه بمعجزات آنحضرت و انبیا است بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت صاحب
معجزات بود مثل شق القمر کردن و سنگریزه در دست آنجناب تسبیح و تقدیس الهی نمودن و
هر جا که راه میرفت در و دیوار و سنگ و کوه و درخت تعظیم او را مینمودند و ذکر خدا که میکرد

در بیان اعتقادات متعلقه بمعراج رفتن

همه اینها با آنحضرت نیز که خدا امینمودند و بر هرچه که میگذشت بر او سلام مینمودند و بتعلیم الهی
خبر از آینده و گذشته میداد و خبر از آنچه در سینههای مردم بود خبر میداد و آنچه در خانهها پنهان کرده
بودند میفرمود و مرده را باذن خدا زنده میکرد و آنچه از خدا میخواست خدا باو عطا میفرمود و هر
خارق عادتی که میخواست بکند بجهة معجزه از خداوند سؤال مینمود و خداوند در دست او جاری میکرد
و خود بخودی باذن الهی کاری نمیکرد و نمیتوانست کرد و هر معجزه که پیغمبران گذشته داشتند همه آنها
با معجزات غیر از آنها داشت قول و فعل او همه از جانب خداوند بود و علم هر چیز داشت بتعلیم الهی و اما
فانا علم او زیاد میشد و هفتاد و دو اسم الهی را میدانست و یک اسم را نمیدانست که او مختص خداوند است
و سایر پیغمبران از این هفتاد و دو اسم بعضی یکی میدانستند بعضی دو تا بعضی چهار تا بعضی هشت تا و
بعضی بیست تا بعضی بیشتر و بعضی کمتر و آنچه غیب خداوند باو تعلیم نموده بود بواسطه این اسما میدانست
و نمیخواست چیزی را مگر آنکه میدانست که او از خدا میخواهد بجهة علمیکه باو عطا فرموده بود ملک
نبود بلکه بشر بود و بهتر از ملک بود و قرآن بر او نازل شد نه بر غیر او و خبر از شهادت امیرالمؤمنین
و حضرت حسن و حسین و سایر ائمه داد و خبر از زمان بد و افعال بد و اقوال بد که حال ظاهر است
در میان مردم داد و خبر از قیامت و آنچه در او واقع میشود داد و بهشت و جهنم را بچشم سر دید و با سماها
با همین جسم و جسد و لباس که در بر او بود حتی نعلین او در پای مبارک او بود که در عرش خواست
بیرون بیاورد و خطاب مستطاب از رب الارباب بان قدوم اولوا الالباب رسید که مکن بگذار از گرد
نعلین تو عرش من زینت بگیرد و مقامات و حجابات و سرادقات را طی نمود بهمین جسم و جسد ظاهری
عنصری و بجائی رسید که هیچ یک از ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و روحانیین و مقدسین و انبیا
مرسلین و غیر مرسلین و کروبیین نرسیده و نمیتوانستند برسند و نخواهند رسید و حال آنکه
حامل انوار ائمه بود و کسی با او در این مقام و مرتبه شریک نبود و نخواهد بود و علوم و امض

در بیان اعتقادات متفرقه در امر نبوت چند

و مکاشفات مشکله برا و ظاهر شد که بر کسی اظهار نشده بود **مصباح ششم** در اعتقادات متعلقه
بمعراج آنحضرتست پس واجبست اعتقاد نمودن بمعراج جسمانی آنحضرت که بهمین جسم و جسد بآسمانها رفت
و بالاتر از اوج کرسی و عرش رفت و بمقام قاب قوسین رسید که ممکن از برای هیچ ممکنی نبوده و نیست
و نخواهد بود که بآن مقام برسد و مقام انتهای امکانست لکن نه اینکه بمقام واجب رسیده باشد
انکار معراج جسمانی کفر است و اعتقاد بمعراج روحانی تنها کفر است و قول باینکه بباطن خود فرو رفته
اینکه باطن آنحضرت معراج بوده و عرش و کرسی باطن آنحضرتست باطل است و قول باینکه عناصر اربعه جسم ظاهر
خود را که آب و خاک و آتش باشد در هر کره از کرههای این چهارگانه گذارده غلط است و شبهه اینکه لازم
می آید از رفتن آنحضرت با این جسم از آسمانها پاره شدن و بهم آمدن آسمانها نامربوط است زیرا که خداوند
قادر است بر هر چیز یکه چگونه کمتر از یک چشم بهم زدن پیغمبر خود را از زمین بمقام قاب قوسین که
چندین هزار ساله راه است برد همچنین قادر است که او را بآسمانها ببرد بی پاره شدن و بهم آمدن آسمانها با وجود
اینکه عیبی ندارد عقلا و شرعا پاره شدن و بهم آوردن آنها را و این یک معجزه آنحضرتست و وجود اینکه
عیسی و ادریس نیز بآسمانها بهمین جسم رفتند و قول باینکه با وهم بمعراج رفته کفر است و دیگری نه پیغام
آوران تا بمعراج رفته غیر از آنحضرت و بر آنچه آنحضرت سوار شد در راه معراج دیگری از مخلوقات
سوار نشده و نخواهد شد و آنچه آنحضرت از اسرار و انوار دید دیگری ندیده و آنچه بر آنحضرت معلوم شد
از علوم بر دیگری معلوم نشد و سال بسال و ماه بماه و جمعه بجمعه و روز بروز و ساعت بساعت این علم
و فضل آنحضرت زیاد میشد و فیض وجود و لطف خداوند باو زیاد میشده و میشود و این نقص نیست
بر آنجناب بلکه فیض وجود الهیست که آنا فآنا بر آنحضرت میرسد و زیاده میشود و پیش از آنها از همه جهة کامل بود
و همچنین تا آخر **مصباح هفتم** در اعتقادات متفرقه در او چند نور است **نور اول** بدانکه آنحضرت
پیغمبری بود که خداوند باو وحی میفرمود و وحی بچند طریق است اول با آمدن جبرئیل و خبر دادن باو

در بیان اعتقادات متفرقه در او چند نوع

دوّیم بالقاء الهی بیکر غیر از جبرئیل سیّم ایجاد کردن خداوند کلام را بی‌واسطه جبرئیل و با انحضرت
حرف زدن چهارم در خواب خطاب باو میرسید یا بلا واسطه یا بواسطه ملکی پنجم ریختن خداوند علم را در قلب
انحضرت و این قسم را الهام نیز میگویند پس چون خداوند وحی میخواست نماید امر میکرد بقلم که بلوح بنویسد
چون تمام میشد بر پیشانی اسرافیل میخورد و اسرافیل باو نگاه میکرد و هر چه در او نوشته بود بمیکائیل
میرسانید و میکائیل بجبرئیل میرسانید و جبرئیل به پیغامبر او را میرسانید و قول باینکه وحی را
جبرئیل از چاهی که در بیابانی میگرفت و از خدا گرفت که ببیند وحی کننده کیست چون نیز چاه آمد دید که
علی بن ابی طالب از چاه وحی میکند از غلطهای غلات است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه جبرئیل بر انحضرت
نازل میشد و قول باینکه جبرئیل باطن انحضرت بوده و ملکی نبود کفر است زیرا که تکذیب الهی لازم می‌آید و
اعتقاد نمودن باینکه انحضرت در پیغام آوری شریکی نداشت و قول باینکه جبرئیل را خداوند بعلی فرستاده
و چون محمّد صلعم بعلی شبیه بود جبرئیل بغلط نازل شد بر محمّد و خدا هم اجازه فعل جبرئیل را نمود کفر است
و همچنین قول باینکه جبرئیل را خدا بعمر فرستاد باشتباه پیش محمّد آمد غلط است پس واجبست اعتقاد نمودن
باینکه انحضرت پیغام آور بود نه دیگری و دیگری هم قابل این منصب نبوده و پیش از خلقت آدم محمّد صلعم پیغام
آور و رسول خدا بوده و خداوند او را رسول خود قرار داده بود و باید دانست که محمّد بن عبد الله رسول
و نبی و محدّث و امام بوده و این چهار منصب را داشت و فرق در میان اینها آنست که رسول کسیست که در بیداری
وحی باو نازل میشد و ملک وحی را و بنده و غیره هم او را میدید و نبی آنست که در خواب میدید مثل حضرت
ابراهیم در خصوص ذبح فرزندش و مثل حضرت رسول پیش از مبعوث شدن برسالت و محدّث آنست که ملک
با او سخن میگوید و آواز ملک را میشنید و این معنی بحدیث صحیح است که حضرت امام محمّد باقر علیه السلام منقول است
و امام آنست که هم در خواب می‌بیند ملک را و هم در بیداری و در هر دو حال وحی باو میرسید و بعض از اخبار

در بیان اعتقادات متعلقه در او چند نور است

اختلافات دیگر هم دارد در خصوص اینجهات تا و بعضی از علما هم فرقه دیگر کذارده اند چون رسالهٔ حجیه
عوام است اقتصار اولی است و تفصیل همه را در مشکوة الانوار ایراد نموده ام نور دویم بدانکه واجب
اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت شفاعت کننده گناه کاران است در قیامت و رحمة للعالمین است در دنیا
و آخرت و اختیار بعضی از احکام را خداوند باو داده است که مکروه و مستحب و حلال و حرام کند آنچه
که میخواهد باذن خداوند و خداوند باو علمی داده بود که میدانست که خدا چه میخواهد و چون خداوند
نمازهای پنجگانه را در اول دو رکعت دو رکعت واجب کرده بود پس زیاد کرد آنحضرت بر نماز ظهر و عصر
دو رکعت و بر نماز عصر دو رکعت و بر نماز مغرب یکرکعت و بر عشا دو رکعت و آنچه خدا واجب کرده بود
در سفر ساقط نمیشود و آنچه آنحضرت واجب کرده است ساقط میشود بجهت آنکه آنحضرت رحمة للعالمین است
و مشقت از برای امت خود نخواست که ظاهر شود در سفر مگر نماز مغرب که آنچه آنحضرت واجب کرده
ساقط نمیشود تا آنکه بالمره آنچه آنحضرت واجب کرده است ساقط نشود در سفر بدانکه چون حضرت فاطمه ع
متولد شد وقت مغرب بود و حضرت رسول باین شکرانه یکرکعت نماز بر نماز مغرب زیاد کرد و چون
حضرت امام حسن ع در وقت ظهر بود متولد شد حضرت باین شکرانه دو رکعت نماز زیاد نمود
بر نماز ظهر و چون حضرت امام حسین ع متولد شد هنگام عصر بود حضرت بجهت این شکرانه دو رکعت
بر نماز عصر زیاد نمود و از این جهت است که ارثیه نصف از ثمر داشت اگر چه علت دیگر هم است
و نماز خفی باشد و چون حضرت فاطمه مادر است و نماز در اصل است یکرکعت اصل باقی ماند و دو رکعت
فرع ساقط شد در سفر و نماز عشا هم علتی دارد که در مشکوة ایراد کرده ام و ایضا حرام نمود
هر مستی کننده را و واجب کرد خدا روزه ماه رمضان را و سنت نمود رسول خدا صلعم روزه ماه شعبان
و سه روز از هر ماه را و بعض چیزها دیگر را آنحضرت مکروه نمود و دیه چشم و دیه نفس را رسول خدا

در بیان اعتقادات متعلقه بامامت

وضع نمود وغیر از اینها بسیاری از آنحضرت حلال وحرام ومکروه ومستحب نمود وخداوند اجازهٔ
فعل آنحضرت تفویض نمود نور سیم آنکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه اعمال خلایق عرض آنحضرت میشود
در حال حیوة او وبعد از وفات او نیز باید اعمال ایشان را بجهة عمود نوری که عکس خلایق واعمال آنها
در او معلوم اند ونبی وامام او را می بینند یا بجهة اینکه ملائکه نامهٔ اعمال خلایق را باو عرض میکنند پس
هرگاه در نامهٔ اعمال امت بدی می بینند استغفار میکنند از برای ایشان وهرگاه خوبی می بینند
خوشحالی آنحضرت زیاد میشود باید اعتقاد نمود باینکه انبیاء از نور آنحضرت خلق شده اند وهمچنین
اوصیاء ایشان و باید اعتقاد نمود باینکه آنحضرت ارث گذارده و وارث از او ارث میبرند وجهت
اینکه پیغمبر ارث نمیگذارد از مجعولات اهل سنت است و باید اعتقاد نمود باینکه آنحضرت وصی
تعیین نمود بعد از خود و آن وصی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است وآنحضرت بعد از پیغمبر او
وصی بلافصل وخلیفه ومطلق وجانشین است وآنچه مذکور شد همه از اصول مذهب است
وبعضی قائل شده اند باینکه رسالت تجلی بر هر دو کار است واختلاف طبقات انبیا بجهة اختلاف
تجلیات است وامامت هم فرع رسالت وباطن او است واین قولیست که بکار عوام بر نمیخورد و واجب هم
نیست دانستن اینرا بلکه هرگاه اینرا ندانند بهتر است بجهة اینکه جماعتی از اعاظم علما انکار او را نموده اند

مصباح چهارم در بیان اعتقادات متعلقه بامامت ودر او چند مصباح است مصباح اول

بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه پیغمبر ما محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله دوازده وصی وجانشین
وخلیفه داشت که از جانب خدا پیغمبر ایشان را تعیین نموده بود که وصی آنحضرت باشند یکی
بعد از دیگری وانکار تعیین نمودن وصی بر پیغمبر او دور غلط است واز مذهب اثنی عشری خارج است
مثل اهل سنت و واجبست اعتقاد نمودن باینکه اول اوصیاء رسول خدا امیر المؤمنین است نه ابوبکر
و واجبست اعتقاد نمودن باینکه وصی دویم آنحضرت امام حسن مجتبی پسر علی بن ابی طالب است نه عمر
خطاب و واجبست اعتقاد نمودن باینکه وصی سیم وخلیفه آنحضرت بعد از امام حسن برادر او

در بیان اعتقادات متعلقه بامامت ودر او چند مصباح است مصباح اول

در بیان اعتقادات متعلقه بامامت

او امام حسین است نه عثمان بن عفان و حسن و حسین علیهما السلام پسران علی بن ابی طالب ع میباشند
و از فاطمه زهرا دختر رسول خدا اند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه امام چهارم امام زین العابدین
خلیفه و امام برحق است بعد از امام حسین ع نه محمد حنفیه پسر امیر المؤمنین که از غیر فاطمه است و کیسانیه
که منسوب بمختار پسر ابو عبیده ثقفی میباشند بعد از شهادت حضرت سید الشهداء قائلند بامامت
محمد حنفیه پسر امیر المؤمنین ع و او را امام میدانند و امام زین العابدین ع را امام نمیدانند و میگویند قائم
آل محمد اوست و در کوه رضوی که کوه عقیق در یمن واقع است غایب شده است و در آخر الزمان ظاهر میشود
و نمرده است و این غلطست زیرا که از ظهورش در زمان ظهور قائم آل محمد نیست تا باید نزند و یکی از پسرهای
های آنحضرت شود و محمد حنفیه با نیست مرد عالمی و عابدی بود و نزاع او با حضرت سید سجاد و مرافعه
پیش حجر الاسود بجهة اظهار امامت حضرت امام زین العابدین ع بود که بعد از آنحضرت امام موسی کاظم
امام است و اسمعیل پسر امام جعفر صادق ع امام نیست چنانچه اسمعیلیه قائلند و همچنین عبد الله افطح پسر
آنحضرت امام نیست چنانچه فطحیه قائل شده اند و میگویند و چون پای عبد الله بسیار پهن بود او را افطح
میگفتند و بعضی قائم آل محمد امام موسی میدانند و میگویند آنحضرت غایب شده است و نمرده است و در آخر
الزمان ظاهر خواهد شد و بعد از آنحضرت امامی نیست چنانچه واقفیه میگویند و این غلط است و انکه بعضی
میگویند که خداوند اول اسمعیل پسر امام جعفر صادق ع را امام قرار داده بود و بعد از برای خدا بدا
شد و امام موسی ع را امام قرار داد و نظر بجزء زیارت آنحضرت که السلام علیک یا من بدا لله فی شأنه باشد
و این مخالف اخبار دیگر است و جزء زیارت معنی دیگر دارد که در مشکوة نوشته ام پس مذهب کیسانیه و
زیدیه و اسمعیلیه و ناووسیه و فطحیه و واقفیه از مذاهب شیعه است لکن اثنی عشری نیستند و معذبند
بالتقصیر بلکه مخلد اند در جهنم و همچنین سنی لکن همه داخل در مسلمین میباشند و پاک اند و مال و خون
و عیال ایشان هم مسلمانان حرام است بنابر مشهور منصور اگرچه بعضی از علما سنی را کافر میدانند و از این

تا آنحضرت باید دانند اگر
مردم بدانند که امام حضرت امام
زین العابدین است و امام محمد را امام
ندانند چنانچه بعضی میدانند و مختار
نیست اگرچه بعضی میگویند کیسانی
مذهب است و بعضی میگو
بجهنم میرود بجهة
آنکه
بقدر ذره محبت اهل بیت را
داشت ز دل حضرت امام حسین
او را بیرون آمدی آورد و گفتن پسر
روزی امام محمد در حضرت امام محمد باقر
آنحضرت او را نزدیک خود نشانید و
فرمود خدا رحمت کند مختار را که
ناصر ما بود و مهرهای از ما
که مختار فرستاده است و
است اعتقاد نمودن باینکه بعد از
امام زین العابدین فرزندار شد او
امام محمد باقر ع امام است و زید
پسر امام حسن مجتبی امام نیست که
زیدیه قائلند بامامت او و این
غلط است و واجبست اعتقاد
نمودن باینکه بعد از امام محمد باقر ع
امام جعفر صادق پسر آنحضرت
امام است و امام جعفر صادق
قائم آل محمد نیست چنانچه ناووسیه
قائلند و میگویند آنحضرت غایب
شده است و ظاهر خواهد شد در
آخر الزمان و این غلط است که
چه آنحضرت در زمان رجعت رجوع
بدنیا خواهد فرمود و واجبست
اعتقاد نمودن
باین

در بیان معرفت پیغمبر و ائمه هدی است

عزّ و جلّ لازم می آید و اخبار دیگر دلالت بر امامت ایشان میکند و واجب است اعتقاد نمودن بامامت
امام رضا بعد از حضرت امام موسی و بعد از آنحضرت امام محمد تقی پسر آنحضرت امام است و بعد از او پسر
آنحضرت امام علی النقی امام است و بعد از او پسرش امام حسن عسکری امام است و بعد از او پسر او مهدی
صاحب العصر عجل الله فرجه امام است و قائم آل محمد آنحضرت است و غائب شده است **مقصد چهارم**
در بیان معرفت پیغام او و ائمه هدی است اما رسول خدا ولادتش شب جمعه نزد طلوع صبح یا روز او نزد
زوال در شعب ابی طالب در خانه او در هفدهم ربیع الاول یا دوازدهم و در عام فیل ۱ ۲ ۱
از تاریخ اسکندری گذشته بود در سال هفتم سلطنت انوشیروان عادل یا کمتر یا بیشتر و از وفات حضرت
آدم تا ولادت آنحضرت بقول اکثر هفت هزار و هفتصد سال و چهار ماه و هفت روز گذشته بود و نورش اول
از همه موجودات خلق شده بود و در عالمها چندین هزار سال در پردها و دریاها مختلفه گردش میکرد
تا آنکه بآدم منتقل شد عمر شریفش شصت و سه سال و کم بیش هم گفته اند پنجاه و سه سال در مکه ماند و چهل
پیش از بعثت و سیزده سال بعد از بعثت و ده سال در مدینه ماند بعد از هجرت و مدت نبوتش بیست
سال هجرتش از مکه بمدینه در سال سیزدهم از بعثت و پنجشنبه غره ربیع الاول و اختلافات دیگر هم
هست بعثتش روز دوشنبه نزد زوال در بیست هفتم رجب ۲۰ او و اختلافات دیگر هم
هست معجزاتش بسیار است مثل شق القمر و قرآن و معراج و سایه نداشتن و شنیدن از بالای سر و پیش رویشان
و از پس سر چنانکه از پیش رو دیدن و خواب و بیداری یکی بودن و بول و غایط او را زمین فرو بردن و سنگریزه
بدستش تسبیح گفتن و بر هر چه میگذشت او را تعظیم مینمودند و مگس بر رویش ننشستن و غیر اینها
زوجاتش نه یا دوازده یا اکثر انتشار دو یا بیشتر اولادش چهار پسر قاسم و طاهر و طیب از خدیجه و ابراهیم
از ماریه قبطیه دختر فاطمه و زینب و رقیه از خدیجه هر دو زن عثمان بن عفان شدند و بعضی گفته
اند از خدیجه از شوهر دیگرش بوده اند و اینکه میگویند بعضی که جنیبه بصورت تنها شد

با بعثت پنجم

در بیان معرفت پیغامبر و ائمه هدی است

عثمان معلوم نیست نامش محمد است لقبش مصطفی و بشیر و کنیتش ابو القاسم بود مادرش آمنه بنت
وهب بن عبد المناف چند روز بعد از تولدش وفات کرد مادر رضاعیش حلیمه سعدیه و ثویبه زن ابی لهب
پدرش عبد الله بن عبد المطلب جدش بعد از مادرش وفات یافت جنگهای او با کفار هشتاد یا هفتاد
و شش که در بسیاری از آنها خود حاضر بود معراجش شب دوشنبه هفدهم یا بیست و یکم ماه مبارک رمضان
شش ماه پیش از هجرت یا در بیست و هفتم ماه رجب یا ربیع الاول ممکن است که همه واقع شده باشد
اگرچه بعضی دو معراج بیشتر قائل نیستند یا از خانه ام هانی و جاهای دیگر یا در شعب ابی طالب عروج با آسمان
نمود سال وفاتش شصت و سه سال از عام الفیل گذشته بود در روز دوشنبه بیست و هفتم یا بیست و هشتم
ماه صفر و خلاف دیگر هم هست قبرش در مدینه سبب وفاتش از درد دل بگوشت بزغاله زهرآلوده
که در خیبر زن یهودیه با ایشان خورانیده بود مدت نبوتش بیست و سه سال یا ۲۲ و هفتاد یکروز خلاف
دیگر هم هست امیر المؤمنین علیه السلام وصی بلافصل رسول خدا بود بعد از سی سال از ولادت با سعادت رسول خدا
در میان خانه کعبه متولد شد عمر شریفش شصت و سه سال بود سی و سه سال با رسول خدا بود و
یک سال چیزی کم بعد از آنحضرت بود که مدت خلافتش می باشد بیست و پنج سال چیزی کم او را دیگران غصب نمودند
و آنحضرت خانه نشین بود ابوبکر دو سال سه ماه عمر بن الخطاب ده سال و شش ماه عثمان دوازده سال و بعد
از عثمان آنحضرت چهار سال و شش ماه خلافت ظاهری نمود و در این مدت محاربه کرد یا قاسطین که معاویه
و اصحاب او باشند و یکی با ناکثین که عایشه و طلحه و زبیر در بصره واقع شد که او را جنگ جمل میگویند که عایشه
در آن جنگ بر شتر سوار شده بود و یکی با مارقین که خوارج باشند و این جنگ در کنار نهروان واقع
شد بنا بقولی هفده پسر و نوزده دختر بود عدد اولادش و بعد از حضرت فاطمه دوازده زن گرفت عدد اصحابش
سیصد و نود و پنج نفر بودند مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد المناف بود پدرش عمران بود که
اسم دیگر او عمران و عبد المناف اصغر بود و کنیه اش ابو طالب بود مؤمن و موحد بود کافر نبود اگرچه ابو لهب

بعد از آن در بیان احکام ... [illegible]

در بیان معرفت پیغمبر و ائمه هداست

اسلام نیاورد و همیشه متکفل احوال رسول خدا بود و وصی بود و از دهم حضرت عیسی بود و وفاتش
بیست یکم ماه رمضان از ضربت ابن ملجم مرادی لعین که بر فرق آنحضرت زد فاطمه پدر بزرگوارش محمد ص مادرش
خدیجه بنت خویلد تولدش صبح جمعه بیستم جمادی الثانی در مکه بعد از پنج سال از بعثت رسول خدا
و اختلاف دیگر هم هست عدد اولادش پنج نفر بود حسن و حسین و محسن که سقط شد ظلماً و زینب
کبری و ام کلثوم مدت عمرش هیجده سال و چهل روز و بقولی هفتاد و پنج روز که بعد از رسول خدا
هفتاد و پنج روز ماند وفاتش در عصر روز دوشنبه سیم جمادی الثانی سال یازدهم هجرت بعلت
رنجوری از ضربت ... و اختلافات دیگر هم هست مدفنش در بقیع یا در میان قبر و منبر رسول خدا
امام دویم امام حسن پدرش علی ع مادرش فاطمه بنت محمد تولدش چاشت روز سه شنبه سیم شعبان
یا نیمه رمضان شب جمعه سال سیم هجرت در مدینه طیبه بقولی شش ماهه متولد شد عمرش بفرموده
حضرت صادق چهل و هفت سال با رسول خدا بود چهل سال بعد از آنحضرت بود سی سال با امیرالمؤمنین
بود و ده سال بعد از آن حضرت مدت خلافتش ده سال و شش ماه خلافت کرد و نه سال چهار ماه
با معاویه و اکذار نمود بجهت تقیه و حفظ خون و مال و عیال شیعیان از دست معاویه و اصحاب
و عدد اولادش بقولی پانزده پسر و دختر بود و اختلافات دیگر هم هست عمرش پنجاه و شش
یا هفت یا هشت سال با رسول خدا شش سال و کسری بود و با امیرالمؤمنین سی سال مدت خلافتش
ده سال بود و در اینها اختلافات دیگر هم هست عدد زوجاتش پنج زن نکاحی سوای کنیزان بود
اولادش شش پسر علی اکبر که سید سجاد باشد و علی اوسط که در کربلا بدرجه شهادت رسید
که از لیلا بنت عروه بود علی اصغر و محمد و جعفر و عبدالله و سه دختر فاطمه کبری بقولی و سکینه
فاطمه صغری علت وفاتش آنکه شب نیمه شعبان از مدینه بیرون آمد بجهت آنکه یزید پلید عنید نامه
نوشت بحاکم مدینه که از جانب معاویه بود که آنحضرت را بگیر یا او را بکشند و ولید در مکر تا روز عرفه

در بیان معرفت پیغمبر و ائمه هداست

هشتم ذیحجه در مکه بود بعد با اهل و عیال آمد بطرف عراق که کوفه باشد چون یزید جمعی را فرستاده بود
که پنهانی در حج آنحضرت را در مکه بگیرند و شهید کنند و آنحضرت بعلم امامت میدانست لهذا در روز
عرفه بدل حج را بعمره مبدل نموده از مکه بیرون آمد و روانه عراق که کوفه و غیرها باشد با اهل و عیالش
و در دوم یا ششم یا هشتم محرم وارد شدند در زمین معروف بکربلا ابن زیاد ملعون حاکم کوفه بود
از جانب یزید بخبر شد لشکر فرستاده دور آنحضرت را گرفتند در آن بیابان و در روز جمعه یا دوشنبه
یا شنبه دهم ماه محرم الحرام در سال شصت یکم هجرت بوقتیکه زوال ظهر بود با هفتاد دو نفر از اقربا
و برادران و فرزندان و اصحابش بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند و در همین سال اختلافات دیگر هم هست
و باین سبب شهادت در عالم پیدا شد و خونها ریخته شد و تا سال نکشید که همان اشقیا که با آنحضرت
محاربه کرده بودند بدرجه اسفل السافلین من النار وارد گردیدند اللهم اشدد علیهم العذاب و هفتاد دو
معجزه در راه کربلا در وقت شهادت و بعد از شهادت از آنحضرت ظاهر شد مدفنش کربلا کنیتش
ابو عبد الله لقبش بسیار از آنجمله سید الشهداء امام چهارم اسمش علی پدرش حسین بن علی که مادرش
شهربانو دختر یزدجرد پادشاه عجم و بقولی آنرا ولد غزاله یا سلافه نام تولدش در روز
جمعه یا پنجشنبه وقت ظهر در مدینه پانزدهم جمادی الاولی یا ثانی یا رجب سال سی هشتم یا سی ششم هجرت
در زمان خلافت امیر المؤمنین عمرش پنجاه هفت سال یا پنجاه هشت سال و اختلافات دیگر هم هست
یکسال و کماه و هفت روز با امیر المؤمنین بوده ده سال با امام حسن ع دوازده سال با امام حسین ع
بوده که همه بیست و دو سال یا چیزی بیشتر با پدرش بود و بعد از شهادت آنحضرت مدت عمر و خلافتش
سی چهار سال یا قدری بیشتر یا کمتر بود لقبش بسیار از آنجمله سید سجاد و زین العابدین کنیتش ابو الحسن
اول باعتباری و ابو الحسن ثانی باعتباری و ابو محمد معجزاتش بسیار این کتاب گنجایش نداشت و ام عبد الله
دختر امام حسن مجتبی بود بغیر از کنیز از عدد اولادش بقولی هفت پسر و نه دختر و بقولی دوازده پسر

دربیان معرفت پیغمبر و ائمهٔ هداست

وچهار دختر از آنجمله زید شهید بود که بطلب خون سید الشهدا خروج کرد و بدست یوسف بن عمر
ثقفی در کوفه شهید شد باشارهٔ هشام ابن عبد الملک مروان و چهار سال یا دو سال نعش مبارکش را
بدار آویخته بودند تا آنکه عنکبوت را خداوند امر فرمود که عورت او را تنید و
وفات حضرت سجاد روز شنبه و بقولی دوازدهم محرم در سال یکصد و دهم هجری و بقولی
نود و چهار هجری علت وفاتش زهری که هشام ابن عبد الملک باو خورانید مدفنش در بقیع و دو
دفعه آنحضرت را باسیری بشام بردند یکدفعه در زمان خلافت یزید ملعون دفعه دیگر در
خلافت هشام اما دفعهٔ دویم باعجاز امامت غل و زنجیر خود را بیرون آورد و بهمان روز
وارد شام شد بهشام فرمودند این من و این تو هر چه میخواهی از من و دفعه سیم شنیدم میگویند که یزید او را
دوباره باسیری بشام برد و زینب خاتون در آن سفر بنزدیکی شام رحلت فرمودند
والله العالم امام پنجم امام محمد باقر اسم شریفش محمد کنیه‌اش ابو جعفر لقبش بسیار است از آنجمله باقر العلوم
معجزاتش بسیار پدر بزرگوارش علی بن الحسین مادرش ام عبد الله دختر امام حسن مجتبی
وبقولی اسما بنت عبد الرحمن ابن ابی بکر ولادتش روز جمعه یا شنبه در مدینهٔ طیبه اول
رجب یا بیست و دویم او یا سیم صفر در سال پنجاه هفتم یا هشتم از هجرت در ایام خلافت معاویه
که از عوی یعوی نالیدن سگست عمر شریفش پنجاه هفت سال یا هشت سال است یا کسری و هفتاد
هشت نیز گفته‌اند پنجاه سال با جدش حسین ابن علی ع بود بنا بقولی سه سال با پدرش علی بن الحسین
بود مدت خلافتش بعد از پدر هیجده سال یا نوزده یا هفده و اختلافات بسیار نیز هست
عدد ازواجش دو زن نکاحی غیر از کنیزان عدد اولادش بقولی چهار پسر و دو دختر وفاتش
روز دوشنبه هفتم ذیحجه یا ربیع الاول یا ربیع الثانی در سال یکصد چهاردهم یا شانزده
هفتم از هجرت و اختلافات دیگرهم دارد علت وفاتش زهری که ابرهیم ابن ولید بآنحضرت خورا

دربیان معرفت پیغامبر و ائمهٔ هداست

یا هشام ابن عبد الملک مروان باشاره زید عموزادهٔ آنحضرت تعبیه در زین نمود بعد از
سواری حضرت بر زین از تاثیر زهر شهید شد مدفنش در بقیع امام ششم امام جعفر صادق
اسم شریفش جعفر القابش بسیار از انجمله صادق المحقق کنیه اش ابو عبد الله اصحابش چهار
هزار و سیصد نفر پدرش امام محمد باقر مادرش ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر تولدش روز
شنبه هفدهم ربیع الاول در سال هشتادم از هجرت در زمان خلافت عبد الملک مروان
در مدینه واختلافات دیگر هم هست در سال تولدش عمر شریفش شصت و پنج یا هشت و اختلا[ف]
دیگر هم هست و زن نکاحی داشت بغیر از کنیز اولادش هفت پسر بقولی سه دختر هم داشت
وفاتش دوشنبه بیست پنجم شهر شوال و بقولی ماه رجب در سال یکصد و چهل هشت یا پنج
هجری قاتلش منصور دوانقی ملعون که از خلفای بنی عباس بود بواسطهٔ زهری که در انگور بانحضرت
خورانید مدفنش در قبرستان بقیع در مدینهٔ طیبه مدت خلافتش سی و سه یا سی و چهار سال
واختلافات دیگر هم هست چون آنحضرت اسم شریفش موسی لقبش بسیار از انجمله کاظم کنیه اش بسیار
از انجمله ابو الحسن پدرش امام جعفر صادق ع مادرش حمیده بربریه یا فاطمه اندلسیه تولدش
یکشنبه یا سه شنبه هفدهم صفر در سال یکصد و بیست و نهم هجری در ایام سلطنت ابرهیم
ابن ولید عباسی عدد اولادش هجده پسر و نوزده دختر زیاده هم گفته اند زن نکاحی نداشت
همه اولادش از کنیزان بود عمر شریفش پنجاه و چهار سال شصت نیز گفته اند مدت خلافتش
بیست هفت سال اختلافات دیگر هم هست وفاتش عصر جمعه پنجم رجب قول دیگر هم هست در سال
یکصد و شصت و هفت هجری یا یکصد و هشتاد و سیم هجری در ایام خلافت هرون الرشید عباسی
بعلت زهری که سندی بن شاهک ملعون بامر هرون ملعون مردود بدتر از یهود بانحضرت خورانید
و بعد از آنکه هفت سال یا چهار سال آنحضرت را در بصره و بغداد حبس کرده بودند مدفنش در

در آخر دولت بنی امیه و اول دولت بنی عباس بود و اینها و طایفه با هم نزاع میکردند حضرت باسودگی مشغول بیان احکام الهی بود از اینجهت مذهب منسوب بانحضرت شد چون خبر حضرا آنحضرت ... داد

امام هفتم امام موسی

در بیان معرفت بغداد و ائمه هداست

بغداد معروف بکاظمین امام هشتم امام رضا ع اسم شریفش علی لقبش رضا کنیه اش ابوالحسن ثالث
بنابر اینکه ابوالحسن اول حضرت امیرالمؤمنین و ابوالحسن ثانی حضرت امام موسی ع است و بنابر اینکه
حضرت امیرالمؤمنین ع را منظور نداشته باشند حضرت موسی ع را ابوالحسن ماضی و حضرت امام رضا
ابوالحسن ثانی میگویند و حضرت سید سجاد را ابوالحسن اول میگویند و حضرت کاظم ع را ابوالحسن
ثانی میگویند و حضرت رضا ع را ابوالحسن ثالث میگویند بقولی پنج پسر و یک دختر و بقولی همین امام
محمد تقی ع را داشت وفاتش روز جمعه بیست و چهارم ماه رمضان در صفر نیز گفته اند در سال دویست و
سه هجری بعلت زهری که مامون ملعون بآنحضرت خورانید در طوس رحلت فرمود قبرش معروف
اهل آسمانها و زمینهاست امام نهم امام محمد تقی ع اسم شریفش محمد لقبش تقی کنیه اش ابوجعفر معجزه اش
بسیار پدرش امام رضا ع مادرش کنیزکی ام ولد که خیزران نام داشت یا ریحانه تولدش در مدینه
روز جمعه دهم رجب یا پانزدهم رمضان و بخلاف دیگر هم هست در سال یکصد و نود و پنج هجری
در زمان خلافت مامون بن هارون ملعون یک زن نکاحی داشت که ام الفضل دختر مامون باشد
بغیر از کنیزان اولادش دو پسر و دو دختر بعضی زیاده گفته اند عمرش بیست و پنج سال و دو ماه و بخلاف
دیگر هم هست وفاتش در بغداد سه شنبه اول ماه ذیقعده در سال دویست و بیست هجری بعد از
دو سال بعد از فوت مامون ملعون بدو سال و نیم مدت امامتش هجده سال چیزی و اختلاف دیگر هم هست
علت وفاتش آنکه ام الفضل زوجه ملعونه آنحضرت بتحریک معتصم عباسی سم بزهر آلوده در وقت
مجامعت بآنحضرت داد و باین سبب زهر تاثیر در آنحضرت نموده رحلت فرمودند و در نزد جد
بزرگوارش حضرت امام موسی ع در بغداد مدفون شد امام دهم امام علی النقی اسم شریفش علی
لقبش نقی کنیه اش ابوالحسن رابع و ابوالحسن ثالث نیز میگویند معجزاتش بسیار پدرش امام محمد تقی
مادرش کنیزکی بود و سوسن نام و بقولی زنه مغربیه تولدش در جمعه یا سه شنبه دوم ماه رجب یا در

در بیان معرفت و صفات ائمه هدات

ماه ذی الحجه یا جمادی الآخر در سال دویست و دوازده هجری در زمان خلافت مامون ملعون
عباسی بود با کرامات نزدیک مدینه عمرش چهل و دو سال بود در هر باب اختلافات دیگر هم هست
عدد اولادش چهار پسر و یک دختر زن نکاحی نداشت و اولادش از کنیز بودند مدت امامتش سی و
سه سال و چیزی بالا در زمان خلافت معتصم و الواثق بالله و متوکل و مستعین بالله و معتز بالله عباسیان
علت وفاتش آنکه متوکل یا معتز بالله بدست یکی یحیی بن هرثمه آنحضرت را در سرمن رای زهر خورانید
وفاتش در شنبه بیست و هشتم شهر جمادی الآخر در سال دویست و پنجاه و چهار هجری در هر باب
از مذکورات اختلافات دیگر هم هست و در سرمن رای در خانه خود مدفون شد امام یازدهم
امام حسن عسکری ع لقبش زکی کنیتش ابو محمد پدرش امام علی النقی ع مادرش کنیزی بود مسماة ام و
مکنیه بام الحسن معجزاتش بسیار تولدش در جمعه چهارم ماه ربیع الاول یا هشتم یا دهم ماه رمضان
المبارک در سال دویست و سی و دو هجری در مدینه عمرش بیست و هفت سال و چیزی بالا
بود زن نکاحی نداشت کنیزها داشت از انجمله نرجس خاتون مادر حضرت قائم که دختر یشوعا
پسر قیصر روم بود اولادش منحصر بیک پسر که حضرت قائم ع و یک دختر مدت امامتش بقولی پنج سال و چیزی
بالا وفاتش جمعه هشتم ماه ربیع الاول در سال دویست و شصت هجری در زمان خلافت المعتمد
علی الله عباسی و در هر باب از مذکورات اختلافات دیگر هم هست مدفنش در خانه خودش در
سرمن رای علت وفاتش زهر معتصم عباسی باشاره همین معتمد ملعون ملقب شدنش بعسکری اینست که خلیفه
بلخو زمان آنحضرت روزی آنحضرت را بمکان بلندی برد و جلوه لشکر خود را باو نمود حضرت
فرمودند تو لشکر خود را نشان میدهی نگاه کن چون نگاه کرد میان آسمان و زمین پر از سواران
ابلق مکمل مسلح دید و عسکر بمعنی لشکر است چون لشکر آسمانی آنحضرت بسیار بود او را عسکری میگفتند
امام دوازدهم حضرت مهدی اسم شریفش م ح م د و لقبش بسیار از انجمله قائم آل محمد ع و مهدی

در بیان اعتقادات صفات امام

آخر الزمان حجة الله و بقیة الله کنیه اش ابو عبد الله و ابو القاسم و این از خصایص آنحضرت است
که با رسول خدا در کنیه شریکست و این کنیه با این اسم از برای غیر آنحضرت جایز نیست پدرش امام
حسن و مادرش نرجس خاتون تولدش شب جمعه پانزدهم شهر شعبان المعظم در سال دویست و
پنجاه و پنج هجری در زمان خلافت المهتدی بالله عباسی در خانه پدر بزرگوارش در سر من رای و از عمر
شریفش تا بحال که سنه هزار و دویست و شصت و سه است هزار و هشت سال گذشته است و ظاهر خواهد
شد ان شاء الله تعالی و عالم را پر از عدل و داد خواهد کرد بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد و قول
باینکه آنحضرت هنوز متولد نشده است غلط است و قول باینکه متولد شد و در زمان حیوة پدر
فوت شد غلط است و قول باینکه متولد شد و صد ساله هم شد و بعد فوت شد غلط است پس واجبست
اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت متولد شده و زنده است و غایب است و ظاهر خواهد شد در هنگامیکه اذن
بآنحضرت از خدا و از برای ظهور آنحضرت علامات چند هست که ذکر میشود انشاء الله و باید در زمان غیبت
اسم آنجناب را بزبان نبرد و او را بلقب باید خواند مثل مهدی و صاحب و واجبست اعتقاد نمودن
باینکه آنحضرت باذن خدا غایب شده است بجهة مصلحتی که خدا میداند یا بجهة یاری کننده آنحضرت نیست

مصباح دوم در اعتقادات صفات امام است و چند نور است **نور اول** بدانکه واجبست
اعتقاد نمودن باینکه همه ائمه افضل و اکمل و اعلم و اشجع و ازهد و اورع و اتقی از خلایقند بعد از
رسول خدا بلکه افضل از همه پیغامبران و اوصیاء ایشان و ملائکه و جن و انس میباشند بغیر
از محمد بن عبد الله ص و باید اعتقاد نمود باینکه ائمه همه نور هستند و خداوند نور ایشان را
پیش از همه موجودات خلق فرموده و بواسطه ایشان خدا شناخته شد و بواسطه وجود شریف
ایشان آسمانها و زمین و آنچه در آنها خلق شده است برپا میباشند و بواسطه ایشان رحمتهای الهی و
فیوضات نامتناهی خداوند بر مخلوقات و موجودات نازل میشوند و بواسطه ایشان باران از آسمان

بطفیل وجود شریف

در بیان اعتقادات صفات امامت

میاورد و علف و میوه‌ها از زمین بیرون میاید و بواسطهٔ ایشان علم زیاد شده و در میان مردم
ظاهر شد و بواسطهٔ ایشان آسمانها حرکت میکنند و زمین قرار گرفته است و هرگاه امام نباشد زمین
اهلش را فرو میبرد و بواسطهٔ ایشان بندگان زندگانی میکنند و روزی میخورند و معاش میکنند
و بواسطهٔ ایشان خداوند مخلوقات را خلق فرموده و واجبست اعتقاد نمودن باینکه ایشان آنچه
میگویند از جانب خداست و از پیش خود چیزی نمیگویند و خدا احکام را بایشان الهام میفرماید یا
بی واسطهٔ علم بایشان میرسد یا صدای خلق میکند که بگوش ایشان میرسد یا بواسطهٔ ملکی که بایشان
عرض میکند یا در خواب می‌بینند یا در بیداری می‌شنوند یا ملک را می‌بینند یا ملاحظهٔ درختی را میکنند
که مثال هر چیز را خداوند در آن درخت بصورت شاخ و برگ خلق فرموده است و یا در دل الهامی بر آن
میزند و آنچه شاخ و برگ در آن درخت هست خاصیت خود را بیان میکنند و امام میشنود و صدای
او مثل صدای زنجیر نیست که بطشت میخورد و صدا میکند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه بر امام
عرض اعمال خلایق میشود یا بواسطهٔ ملائکه که طومار اعمال هر روز را بر امام عرض میکنند و امام می‌بیند
و میداند که فلان پسر فلان چه کرده است از خوبی و بدی و کفر و ایمان یا بواسطهٔ اینکه ملک باو
عرض میکند یا بواسطهٔ آنکه خدا عمودی از نور در میان زمین و آسمان خلق فرموده است که عکس
اعمال تمام خلایق در او می‌افتد و آن عمود در نظر امام است یا بواسطهٔ آنکه خداوند پرده از پیش
چشم امام برمیدارد که خلایق و اعمال ایشان را می‌بیند از مشرق عالم تا مغرب عالم بلکه همهٔ موجودات
از بالا و پست و عرش و فرش و غیر از اینها یا بواسطهٔ اینکه خداوند چشمی بایشان در باطن عطا
فرموده است که همه چیز را میتوانند دید و واجبست اعتقاد نمودن باینکه علم امام سال بسال
و ماه بماه و هفته بهفته و روز بروز و ساعت بساعت و آن بآن زیاد میشود و این باعث نقص
امام نیست بلکه باعث کمال اوست در آن که براو وارد میشود لهذا در شبهای قدر تقدیر

در بیان اعتقادات صفات امامت

امور خلایق را خدا بواسطه روح که ملکیست بزرگتر از همه ملائکه حتی جبرئیل با ملائکه از
برای امام میفرستد و شبهای جمعه روح امام با ارواح انبیا در نزد قائمه عرش نماز میکنند
و بر میگردند و روح امام پر از علم میشود که پیش از آن نداشت و باید اعتقاد نمود باینکه
خداوند علوم اولین و آخرین را با امام عطا فرموده است و امام جاهل نیست و میداند همه چیز را
حتی همه زبانها را بلهجه‌های خود و لغزهای حیوانها را و باید اعتقاد نمودن باینکه امام عالم بهر چیز میباشد
و علم امام بتعلیم خداوند است و بی تعلیم الهی نمیباشد و هر چه را بخواهند خدا بایشان عطا
میفرماید از علوم و غیر از علوم از معجزات و غیر از معجزات هر چه بخواهند از خداوند سؤال میکنند
و خداوند بایشان عطا میفرماید و بی اذن خدا کاری نمیکنند و خدا علمی بایشان عطا فرموده
است که بواسطه او میدانند که خدا چه میخواهد و چه نمیخواهد و واجب نیست دانستن اینکه علم ایشان
حضوریست یا حصولی لکن حضوری بودن علم ایشان که شغلی ایشان را مشغول از شغل دیگر نمیکند
مثل خدا غلط است و واجب است اعتقاد نمودن باینکه امام بنده برگزیده خداست و خویشی با
خدا ندارد و خدا نمیباشد و صفت خدا در ایشان ظهور نکرده است امام میخورد و میآشامد
و میخوابد و جماع میکند و جنب میشود که باید غسل کند و بول و غایط امام دارد و محتاج
بخدا و وضو میگیرد و روزه و نماز میکند و میکند از برای خدا و اطاعت و عبادت خدا را
میکند و آنچه در میان مردم افتاده است که یا خون یا دم یا بول و غایط امام پاک است یا نجس نمیکند
نمودن از این کلمات همه درست نظر بتعارض ادله طرفین اگر چه بحسب ظاهر حکم بظاهر و بحسب
باطن حکم بباطن مستفاد از ادله میشود لکن این اعتقادی نیست که واجب باشد اعتقاد نمودن
باو از برای مؤمنین و لکن محتلم نمیشود و جنب میشود باین معنی که بعد از جماع باید غسل
نماید اجنابتی که عبارت از حصول کیفیت رذالت نفسانیه باشد که ظلمتی او را میگرفت

در بیان اعتقاد صفات امام است

و بغسل نمودن این ظلمت برطرف میشد از برای ایشان حاصل نمیشود اگرچه بحسب ظاهر هم
بر جنب حرام است بر ایشان هم حرام بود و طهارت و نجاست خون و بول و جنابت ایشان را در
مشکوة الانوار نوشته ام و تکلیف امام با احکام تکلیفیه رعیت ایشان یکیست لکن پاره تکلیفها
امام طرا ر دارد که رعیت ندارد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه امام محتاج برعیت نیست
در علم و غیر علم و همه مردم محتاج بایشان میباشند لکن امام باید بطریق مردم باشد در میان مردم
و سلوک کند با آنکه تکلیف خود را میداند و بخبر الهام کردن غلط است مثل آنکه امام حسن
اگر میدانست کوزه زهر دار را چرا خورد و اگر نمیدانست که جاهل است و مثل رفتن امام حسین
بصحرای کربلا و شهید شدن او و مثل دانستن امام رضا زهر انگور یا انار یا رطب را و خود خود را
بهلاکت انداختن پس اگر باید مؤمن مطیع و منقاد امام باشد قول و فعل امام را صحیح بداند
و آنچه از ایشان صادر میشود باطل و لغو و بی اذن خدا نداند و اگر چنین بداند از مذهب
خارج است و باید دانست که آنچه از ایشان ظاهر میشد تکلیف ایشان بوده است چنانچه جبرئیل
امین در وقت رحلت رسول مبین از جانب خالق آسمان و زمین دوازده صحیفه از آسمان بزمین آورده
که هر یک سر بمهر بودند بطلای آتش ندیده بهشتی و جبرئیل برسول خدا عرض کرد که امر الهی
اینست که این دوازده صحیفه هر یک از یکی از امامان که بعد از تو اند و هر یک از امامان در زمان
امامت خود مهر آنرا که باسم اوست بگشاید و آنچه در ان صحیفه نوشته شده است عمل نماید
و در ان صحیفه آنچه از ایشان بعمل آوردند از اول مدت امامت ایشان تا زمانیکه از دنیا
رحلت نمودند خداوند بخط قدرت نوشته بود و ایشان عالم بهمه آنچه بر ایشان واقع
میشد بودند و گاهی ملتفت نبودند اگرچه علم او را داشتند چنانچه علما علم بچیزی دارند
و زمانیکه مشغول بشغل دیگر هستند التفات بمعلومات خود ندارند و از این جهل

در بیان اعتقادات صفات امام است

امام لازم نمی‌آید زیرا که سلب علم بعدم التفات از ایشان نمیشود تا جهل لازم آید و علم
هر چیز را که میخواهند خداوند با ایشان عطا میفرمود مثل اینکه هر معجزه که از خداوند میخواستند
خداوند میخواستند خداوند بدست ایشان جاری میفرمود و جبرئیل و روح و سایر
ملئکه بر ایشان فرود میامدند لکن وحی از برای ایشان نمیآوردند زیرا که وحی مختص رسول
خدا بود و بعد از رحلت آنحضرت وحی قطع شد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه اینچه
امام بعمل میاورد بجهت اظهار معجزه حقیقت داشت و از جانب خدا بود و سحر نبود و فرق میان
سحر و معجزه آنست که سحر حقیقتی ندارد و بچشم چنین مینماید و معجزه حقیقت دارد اگرچه در این
باب میان علما اختلافست و ایضا معجزه از مدعی نبوت است در وقت خواستن معجزه و سحر را هر وقت
که ساحر بخواهد میکند و ایضا معجزه بی اسباب ظاهر میشود و سحر با اسباب است **نوع دوم**
واجبست اعتقاد نمودن بعصمت امام که ائمه از اول عمر تا آخر عمر گناهی نکردند نه صغیره و نه کبیره
و سهو و نسیان و خطائی از ایشان سر نزده و ترک اولی نیز بجا نیاوردند و بعضی از علما اینها را
بر پیغمبر و امام جایز دانسته‌اند نظر بحدیثی که مرحوم صدوق در کتاب من لا
یحضره الفقیه میفرماید که اول مرتبه غلو نفی سهو از پیغمبر است و متمسک شده است
بحدیثی که پیغمبر در خواب بود تا آنکه نماز صبح از آنحضرت قضا شد و بحدیثی که آنحضرت
در نماز چهار رکعتی در دو رکعت اول سلام دادند و خداوند اینها را براو کماری[?] تا رفع
عار از سهو کنندگان امت او بشود و سکوت در این مقام بهتر است اگرچه میتوان حمل حدیث
بر تقیه نمود با احتمال اینکه خدا هر چه بخواهد درباره پیغمبر خود بعمل میآورد و شاید
تکلیف ایشان همین بوده است بهرحال اگر عمل بحدیث بخواهیم نمائیم و انفاقیست که پیغمبر او
و امام سهو در بیان احکام نمیکنند و نباید نمایند بجهت اینکه هرگاه سهو کنند در بیان احکام الهی

نوع دوم در اعتقاد بعصمت امام است

در بیان اعتقاد از صفات امامت

ائمه را بحرف ایشان نتوان نمود پس بر خدا است که لطف واجبست که سهو را از ایشان در باب
احکام بردارد و اما سهو در غیر از بیان احکام اینست که بعضی مثل صدوق و غیره قائل شده
اند باینکه جایز است خدا او را بسهو بیندازد بجهت مصلحتی و این صحیح نیست در باره پیغامبر و
امام نظر بعموم لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون که پیشی نمیگیرند رسول خدا و ائمه
هدی بر خدا در هیچ قول و ایشان بامر خدا عمل مینمایند چه میکنند و واجبست اعتقاد نمودن
باینکه امام اگر شهید نمودند شهید شد و در صورت شهید ظاهراً حتم نیامد بلکه شهید
شد یعنی او را کشتند والم زهر تیر و شمشیر باو رسید و قول مشبهه که میگویند که حضرت امام
حسین شهید نشد و صورت شهید بنظر مردم مینمود بلکه باسمان رفت پیش از شهادت
مثل حضرت عیسی غلط است و از حضرت قائم ع توقیع در لعن اینها بیرون آمد و همچنین در باره
شهادت امیر المؤمنین ع که بواسطه ضربت ابن ملجم مرادی ملعون شهید شد و شهید امام بلکه
مطلق شهید بخون نیست و محتاج بغسل نمی باشد و بر سر کشته اینها غسل واجب نیست و باید
اعتقاد نمود باینکه امام بعد از انکه جانش بیرون رفت در قبر نمیماند بلکه روح و جسد و خون و گوشت
و استخوان او را باسمان بالا میبرند بلکه همه پیغامبران و اوصیا ایشان چنین می باشند نظر
بصراحت حدیثی که در کافی منقول است و مستحب است که مردم در محل قبر ایشان که ایشان را
زیارت کنند و ایشان در آسمان زیارت کنندگان خود را می بینند و سلام ایشان را میشنوند
و جواب ایشان را میفرمایند بلکه استغفار از برای ایشان میکنند و نظر بحدیث معراج که
رسول خدا در شب معراج بر آسمان چهارم در بیت المعمور که مثل خانه کعبه است و در
مقابل و ستون زیکدانه یاقوت سرخ یا در سفید است امامت از برای انبیا نمود و ایشان
در آنجا بودند و باید اعتقاد نمود باینکه امام مؤید بروح القدس است و ملائکه خدمت ایشان

در بیان اعتقادات صفات امامت

میرسند و در پاره از امورات باذن الهی اذن از ایشان بجهت احترام ایشان میگیرند که در آنچه
خداوند امر فرموده است که بعمل بیاورند و اخبار وارده و خبر وقوعات واقعه در عالم را
بایشان میدهند از مردن پادشاهان و نشستن دیگری بجای ایشان و جن بخدمت ایشان میرسند
و مسائل حلال و حرام از ایشان اخذ میکنند و با ایشان نماز جماعت میکنند مثل ملائکه و فرمان
برداری ایشان را مثل بندگان از ملائکه و انس میکنند و همچنین میوه‌ها در غیر موسم از برای
ایشان بهدیه میاورند و امر اگر عملی یا جنی بفرمایند بعمل می‌آورند و اطاعت ایشان را از روی
رضا و خوشنودی مینمایند و بالهای خود را ملائکه باطفال ایشان میمالند بجهت تیمن و تبرک
و بر فرشهای ایشان می‌نشینند و گاهی پرهای ملائکه بر سر فرشهای ایشان میریزد بدانکه ملائکه
پرها دارند نظر بقوله تعالی اولی اجنحة مثنی و ثلاث و رباع و پرهای ایشان موافق اجسام لطیفه
ایشان است زیرا که ایشان صاحبان اجسام لطیفه‌اند و باید اعتقاد نمود که علم و شجاعت همه ائمه
یکی میباشند و یکی بر دیگری زیادتی در علم احکام ندارد و در فضیلت همه مساوی‌اند و لکن
امیرالمؤمنین از همه افضل است بعد از رسول خدا و همه از یک نور میباشند و طینت طیبه
همه یکیست و آنچگونه از هم جدا شده‌اند کیفیت وارد در کتاب مشکوة الانوار نوشته‌ام و امیر
المؤمنین ع فرمودند که انا من محمد کالضوء من الضوء یعنی من از محمد مثل نوری میباشم که از نور آ
مثل اینکه چراغی از چراغ روشن شود و تفاوتی در میان ائمه نیست همه افضل و اکمل و اجل و اشجع
و اورع و اقنع و اتقی و انقی و ازکی و اعلم و افهم و اکرم و الطف و افهم و اعلی و اعلم و اجل از جمیع مخلوقات
میباشند و نور همه یکیست نظر بحدیثی که فرموده‌اند معصوم که نور ما همه یکیست و اصل اکو[illegible]
اول ما محمد است و آخر ما محمد است و وسط ما محمد است و همه ایشان بلا تشبیه مثل یک درخت و شاخ
و شاخ اند و درخت و ساقه‌اند میباشند که شجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء است و قول باینکه حضرت

در بیان اعتقاد صفات امامت

صاحب العصر از حضرت امام زین العابدین تا حضرت امام حسن عسکری علیهم السلام افضل است بجهت
زیادتی عمر او و زیادتی عبادت او و ظاهر کردن عدل بر طرف کردن ظلم و جور و ستم و بجهت
خاتم الاوصیا بودن و ثابت شده است و آیه ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها دلالت
بر افضلیت او دارد و حدیث تاسعهم قائمهم صحیح است و کلمه وهو افضلهم بصحت پیوسته
است با کثر احادیث یکی بودن ایشان در علم و شجاعت و اطاعت و عبادت و سخاوت و زکاوت
و امانت و دیانت و فضیلت مگر آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از رسول امین افضل از همه ایشان شد
بجهت کثرت اخبار و احادیث دالّه بر مطلب هر کس تفصیل اینها را خواهد رجوع بمشکوة الانوار
نماید و واجبست اعتقاد نمودن باینکه امام علیه السلام حاضر میشود در نزد جان کندن هر کس از مؤمن
و کافر و زن و مرد و سیاه و سفید و موافق و منافق و همچنین در قبر نظر بصراحت اخبار وارده
در اینخصوص و در نزد سؤال نکیر و منکر در قبر بلکه در وقت انعقاد نطفه در رحم
مادر چنانچه از بعضی احادیث ظاهر میشود و باید دانست که رسول خدا و امیرالمؤمنین علیه السلام
و همه ائمه حاضر میشوند در نزد احتضار با جبرئیل و بعضی از ملائکه و واجب نیست دانستن اینکه
آیا بجسم عنصری ظاهری یا بجسد نوری یا بروح مقدس یا بنور منور یا بقالب مثالی یا بتجلی یا
اظلّه حاضر میشوند یا بغیر از اینها بلکه باید اعتقاد نمود بحاضر شدن ایشان اجمالا در نزد محتضر
و قول باینکه نقش میبندد صورت ایشان در قوه خیالیه محتضر غلط است و واجب است
اعتقاد نمودن باینکه ائمه واجب الاطاعه میباشند و بنده میباشند و خدا نیستند
بشرند معصومند و از جانب خدا بامامت منصوبند و ملک نیستند بلکه از ملائکه افضلند و ملائکه
فخر بخادمی ایشان مینمایند و خالق نیستند و رازق نیستند و قاسم الارزاق نیستند و زنده
کننده نیستند و میراننده نیستند اگرچه مرتبه ایشان در نزد خدا زیاده بر اینها است بلکه

[illegible]

۵۷

ولیکن باید اعتقاد نمودن باینکه خدا خالق و رازق است و محیی و ممیت است و قاسم الارزاق
بلی هرگاه امام بخواهد بجهت اظهار معجزه مرده زنده شود یا چیزی را که موجود نیست
بخواهد موجود شود از خدا سؤال میکند خدا در دست او آن چیز را جاری میفرماید
و آن چیز را خلق میفرماید پس خدا جاری میکند او را در دست امام و امام باذن الهی آن چیز را
ظاهر میکند بخواهش خدا و از خدا خواستن و هرگاه کسی اعتقاد نداشته باشد بخالقیت
و رازقیت و قاسم الارزاق بودن و محیی و ممیت بودن امیر المؤمنین ع و ائمه طاهرین کافر نمیشود
ولکن هرگاه اعتقاد نداشته باشد بخالقیت و رازقیت و محیی و ممیت بودن خداوند عالم کافر
و نجس است و در آتش جهنم مخلد است پس امیر المؤمنین ع و ائمه طاهرین نه خالقند و نه رازقند
چه باذن الهی و چه بی اذن الهی اگر مخلوق و مرزوقند و قطعا اعتقاد نمودن بخالقیت و رازقیت
خدا باعث نجات میشود بخلاف اعتقاد نمودن اینها درباره امیر المؤمنین ع بدون اذن الهی یا با
اذن الهی و باید دانست که امام اولی بتصرف است در هر چیز و بنفسهای مردم که هر تصرفی که بخواهد
باذن الهی در آنها میکند و اما صفات امام بدانکه باید دانست که امام چشمش بخواب میرود و دلش
بیدار است و از پشت سر می بیند چنانچه از پیش رو می بیند و در وقتیکه متولد میشود از ران طرف
راست بزمین فرود میاید و از راه متعارف که مردم بزمین فرود میایند نمیاید و تا
چهل روز که نطفه است در شکم مادر چیزی نمیشنود بفاصله بشریت بعد از چهل روز
هر چیز را میشنود و بینا بود که با مادر خود در شکم حرف میزد و بینا بود که مادر او در شکم
خود ذکر تسبیح و تهلیل او را میشنید و بعد از آنکه بزمین فرود میاید بسجده می افتاد و
دستها را بدرگاه قاضی الحاجات بلند میکرد و انگشت شهادت بجانب آسمان بلند میکرد
و شهادت بوحدانیت و احدیت الهی میداد و شهادت برسالت حضرت رسالت پناهی میداد

در بیان اعتقادات صفات [illegible]

در ملائکه میباشند و خود را با وی میمالند بجهت تبرک و در بازوی راست او نوشته میشود
تمت کلمة ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم و همچنین اینزمان که جاء الحق
وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و نیز بود که در وقت تولد او از مادر ملائکه او را باسمان
بالا برند و عرش میبرند چنانچه اخبار در باره امام حسین ع و حضرت صاحب العصر ع بخصوصه
وارد شده است و نشو و نمای امام بغیر از سایر خلق است امام هر روز بقدر هر هفته دیگران
بزرگ میشود و هر هفته او بقدر هر ماه دیگرانست و هر ماه او بقدر هر سال دیگرانست و امام
ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه از مادر متولد میشود و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
پیغمبر و اوصیا او از اول زمان از وقت خلقت آدم تا زمان تولد ایشان همیشه در صلبهای
پاک و پاکیزه و مؤمن و رحمهای طاهره و مؤمنه بودند و در صلب کافری و در رحم کافره نبوده اند
پدرها و مادرهای ایشان تا حضرت آدم همه مؤمن و مؤمنه بوده اند و کافر و کافره نبوده اند
و باید اعتقاد نمود باینکه اینها همه حجتهای خدا میباشند بر خلق اولین و آخرین و جن و انس
و ملائکه و همه موجودات و همه مخلوقات مطیع ایشان بودند بجز بعضی از اولاد آدم و شیاطین
که اطاعت الهی نکردند و مطیع ایشان نشدند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا عهد
و میثاق امامت ایشانرا از همه پیغامبران گرفت بلکه باینکه از همه ملائکه و از همه جن و انس
و وحوش و طیور و جمادات و نباتات و حیوانات و جمیع مخلوقین ارضین و سموات
و ولایت ایشانرا عرض نمود بر همه موجودات و هر کس قبول نمود خوب شد و هر کس قبول ننمود
بد و عاصی شد و باید دانست که توبه حضرت آدم و داود بواسطه توسل جستن بنورهای
ایشان قبول شد بلکه هر پیغامبری که متوسل بنور ایشان بیشتر شد رتبه او بیشتر
از دیگران شد و هر کدام که مبتلا شدند بتوسل جستن بنور ایشان از بلا نجات

در بیان اعتقادات امامیه

یا فوقند بلکه در بعضی اخبار وارد است که ابتلاء بعضی انبیا هم در اعتراف نمودن بفضیلت
ایشان بود اگرچه صحت او معلوم نیست و باید اعتقاد نمود با فضیلت ایشان از پیغام اوران
سابق و اثار پیغام اوران سابق و اثار پیغام اوران و ارث ایشان هم در نزد امام است
از نعلین آدم و پیراهن ابراهیم و عصای موسی و انگشتر سلیمان و کیل شعیب و غیر اینها
از مواریث انبیا نوح تا پیغمبر ما بلکه باید دانست که علوم اولین و اخرین از بودنیها و گذشتها
و اینده ها همه در نزد امام است و جفر جامعه و جفر ابیض و مصحف فاطمه و کتابهای پیغام اوران
که بر ایشان از اسمان نازل شده است همه در نزد امام است و خدا علوم را در نطفه که در شکم
مادرند با ایشان عطا میفرماید روز بروز و ساعت بساعت و هفته بهفته و ماه بماه و سال
بسال علم ایشان زیاده میشود و این کمال بر کمال است نه باعث نقص و جهل بر امام است و باید
دانست که صلوات فرستادن بر محمد و ال محمد باعث زیادتی فیوضات الهی است بر ایشان
و باعث ادراک ثواب صلوات فرستنده است و اینکه بعضی مثل مرحوم شهید ثانی در اول
روضه میفرماید که صلوات فرستادن باعث زیادتی ثواب صلوات فرستنده است نه باعث
رفع درجات محمد و ال محمد است بجهت اینکه خداوند عالم ایشان را بقدر امکان زیادتی در
اول مرتبه داده است که دیگر ممکن نیست از این بیشتر زیادتی بهمه خلاف اخبار و اثار
ائمه اطهار و ایات ملک جبار است بلکه انا فانا باید خدا فیض و جود را درباره ایشان
مبذول نموده مقامات و مراتب و درجات ایشان را زیاد نماید و الا منع عطیه و
فیض و جود الهی بالنسبه بایشان لازم میاید که خدا یکدفعه فیض و جود درباره ایشان
نموده باشد و دیگر بعد از ان ننموده باشد و دیگر حال انکه خداوند میفرماید ان الله
و ملئکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما یعنی بدرستی که

خدا و ملائکه صلوات میفرستند بر پیغمبر پس صلوات فرستادن از خدا رحمت فرستادن
است و درجات بلند کردن او ست و صلوات فرستادن ملائکه و مردمان بمعنی
طلب رحمت کردن است از برای ایشان از خدا و لفظ یصلون جمع مذکر از فعل مضارع است
که دلالت بر حال و آینده هر دو میکند و همچنین اخبار بسیار بر خلاف قول مرحوم زاده هر کس
خواهد رجوع بمشکوة الانوار نماید تا بداند و باید دانست که طینت امام غیر طینت
سایر خلق می باشد و نطفه امام را خدا از قطره آب غیری که در زیر عرش است منعقد فرموده
چنانچه نطفه مؤمن از قطره آب رحمتی که در زیر عرش است خلق فرموده است و قلوب
مؤمنین که شیعیان ایشان باشند از بقیه طینت ایشان خلق شده اند لهذا همیشه دل
ایشان میل بایشان میکند و محبت و دوستی ایشان در رگ و پوست و خون و گوشت و
استخوان شیعیان دویده است و همه را پر کرده است و باید دانست که ایشان را خدا برگزیده است
پیش از همه مخلوقات و قابلیت این مرتبه را بایشان داده است و مرتبه پیغام را بمحمد صلی الله
و مرتبه امامت و ولایت را بامیر المؤمنین و ائمه طاهرین عطا کرده است و بر پیش خود امام
نشدند بلکه پیش از خلقت آدم محمد پیغام بود و علی و اولاد او امام و حجت خدا بودند
و باید دانست که پیغامبران گذشته در باطن بنور علی قوت داد و محمد را در ظاهر بانحضرت
نصرت و یاری داد و اینها از اعتقادات که مذکور شد همه از اخبار ائمه اطهار ظاهر میشوند
که امام بیان فرموده است و علماء اعلام ثبت و ضبط در کتب خود نموده اند خصوصاً
در کافی و همه اینها از اصول مذهب باشد و ما تفصیل هر یک را در مشکوة الانوار
نوشته ام و باید دانست که امام مؤمن و کافر را می شناسد چنانچه شخصی بامیر
المؤمنین عرض کرد که دوست تو را دارم و تو را دوست میدارم حضرت فرمود

در بیان اعتقاد صفات ائمه هدی

دروغ میگوئی پس دو دفعه عرض کرد که تو را دوست میدارم باز آنحضرت فرمودند دروغ
میگوئی دفعه سیم که عرض کرد آنحضرت فرمودند راست گفتی که ارواح دوستان ما را در عالم
پیش از خلقت جسدها بمن عرض کردند و تو را در میان ارواح دوستان خود ندیدم
آنمرد ساکت شد و باید دانست که حضرت رسول و حضرات ائمه اهل جهنم و بهشت را
میشناسند و اسم هر یک را میدانند چنانچه مرویست که روزی حضرت رسول تشریف بمنبر بردند
و مشت مبارک دست راست خود را بهم گذاردند و بلند کردند و فرمودند که چه در دست
منست صحابه عرض کردند که خدا و رسول بهتر میدانند آنحضرت فرمودند که اسمهای اهل بهشت
و پدران ایشان تا قیامت میباشد و بعد دست چپ را بلند کردند و فرمودند در میان
این دست اسمهای اهل جهنم و پدران ایشان میباشد و باید دانست که هفتاد و دو اسم
اعظم الهی در نزد امام میباشد چنانچه در نزد رسول خدا بود و باید دانست که امام حجت
خدا است بر همه موجودات در همه عالمها و باید دانست که پیغمبر او را افضل است از امیر
المؤمنین و پیغمبر و او را افضل است غلط است و قول باینکه خدا در علی حلول کرده است کفر
است و قول باینکه خدا همه امورات با امیرالمؤمنین تفویض کرده که تدبیر همه عالم را آنحضرت
میکند و خدا کاری نمیکند و بگوشه نشسته است کفر است و قول باینکه علی هر کاری میکند
اگرچه باذن خدا باشد و خدا وکیل مطلق کرده است غلط است اینها اقوال غلات ملعونه و مفوضه
مردوده میباشند و قول باینکه تمام صفات فعل الهی از علی و ائمه طاهرین ظاهر میشود
که صفت فعل الهی بغیر از علی و ائمه ظاهر نمیشود و اینکارها میکنند خدا میکند که [illegible]
خدا در اینها شده است بلا تشبیه مثل آهنی که در کوره آتش بگذارند و سرخ شود
و بسوزاند بدان آهن سرخ شده از آتش است که در او پیدا شده است نه از آهن است

در بیان اعتقادات صفات امام است

اگرچه بواسطهٔ اهل بیت غلط است و قول باینکه علی میتواند مثل این آسمان و زمین را بی
اذن خدا خلق کند غلط است و قول باینکه امیر المؤمنین و ائمه طاهرین قدیمند کفر است
و قول باینکه علی و ائمه غیر ممکنند بلکه واجبند کفر است و قول باینکه گاهی خدا میشوند و گاهی
از خدا جدا میشوند کفر است اینها همه اقوال غلات ملعونند و همچنین قول باینکه عالم همیشه
چنین بوده است و صانعی ندارد کفر است و قول باینکه علی خدا است و بصورت بشری
درآمده است کفر و قول باینکه علی و ابن ملجم یکی میباشند گاهی بصورت علی میشود و گاهی ابن ملجم
کفر است خداوند عالم را قسم میدهم بحق انوار طاهره ائمه اطهار که عالم را از کثافت وجود این کفار
بی ایمان پاک گردانند و اما صفات مخصوصه امام بسیار است اجمالا انست که امام رکن دین و ایمان است
و نور خدا و رکن زمین است و نور آسمانها است و در حجت خدا است و ولی امر الهی است و خزینه
دار علم نامتناهی و هدایت کننده خلق است پروردگار است و شاهد بر خلق است و اطاعت او واجب است
بر تمام خلایق و در هر چیز مردم اختلاف میکنند باید رجوع بامام نمایند و امام علامت
قدرت خدا است و اهل ذکر است و صاحب فکر است و برگزیده خدا است و مجموعه حکمت است
و خوانندهٔ مردم است براه راست و حق و بهشت و نعمت خدا است و نشانه ایست که خدا قرار داده
و معدن علم است و منتهای حلم است و محل نزول ملائکه است و وارث انبیاء است
و قرآن و معنای او در سینهٔ امام است و اسرار انبیاء همه در نزد امام است در شبهای قدر
تقدیرات امور خلق را فرشته میآورد و در شبهای جمعه بلکه هر روز علم او زیاده میشود
و علومی را که بیرون از مبداء است بسوی سینهٔ امام میرسانند و همه ملائکه همراه امام هستند و
میدانند چه وقت میمیرد و آنچه رسول خدا تفویض کرده امر دین شده بود بامام شده است و
مؤید و مسدد است و بپنج روح دارد و همه چیزها را میداند حتی فهمیدن بالهام مرغان هر او کرده

در مغرب و یکی در مشرق
و در هر شهری چند
هزار برج دارد و در هر
برجی چندین دروازه که در
هر روزی از هر دروازه
هفتاد هزار نفر داخل
شوند و هفتاد هزار
نفر بیرون می آیند
که هیچ یک زبان یک
دیگر را نمی فهمند حضرت
امام حسن مجتبی فرمودند
که زبان همه آنها را میدانم
من و برادرم حسین حجت
خدا میباشیم بر ایشان و باید
دانست که ائمه حجت خدا بودند
بر خلق گذشته و آینده و هر
گز زمین خالی از حجت خدا نخواهد
بود یا آشکار و ظاهر
یا پنهان و پوشیده و
اگر دو نفر در زمین باشند
البته یکی از آنها حجت
خدا میباشد بر ایشان
حجت خداوند بر خلق
پیش از خلقت آدم و بر همه
اولاد آدم و بر خلق بعد از

در بیان اعتقاد صفات امامت

کردن ماهیان دریا را و امامت عهد خداست و عظیم است و مبین احکام است و خوانند
بحکمت و موعظه حسنه است حجت بالغه است آفتاب طالع است بدر منیر است و سراج ظاهر است
امین حجت و خلیفه و نبأ عظیم الهیست و شمع عالم است دلیل مهالک است و هادی مسالک
است و خواننده بسوی خداست امام عالمیست که جاهل نیست و شجاعیست که خایف نیست حسب و
نسب او بلند است بشریست ملکی و جسدیست سماوی و امریست الهی و روحیست قدسی و مقامیست
بلند و سریست پنهان معدن تنزیل و معنای تاویل و خاصه رب جلیل و مهبط جبرئیل و
شجره نبوت و منتهای موعود لا اله محمد رسالت و نور جلال الله و مأوای عدالت است
جنب الله و امانت خدا و موضع کلمه الهی و کلید خلافت و معدن ... نعمت و سبیل و سلسبیل
و منهاج قویم و قسطاس مستقیم و ذکر حکیم و وجه کریم و نبأ عظیم است و امامت ولایتیست که حصن
حصین الهیست و عروة الوثقای الهیست و حبل الله المتین است و امام ابر خوشگوار بر تشنگان وادی حیرت
و ضلالت است امام قطب نجومیست و آسمان جود است و نور انوار آفتاب است و ماه و امام سراج
وهاج و ماء ثجاج و بحر عجاج و بدر مشرق و غدیر مغدق و دلیل واضح و لایح و سحاب هاطل و غیث
هاطل و نور کامل و کریم فاضل و شمس طالعه و نعمت جلیله و زهر اریج و ماه بهیج و سراج لایح و طیب
فایح و عمل صالح و طبیب دقیق و اب شفیق است و امام اصل و فرع و ماوی و معدن و منتهی
و اول و آخر هر خیر و فضیلت و نیز بعید است از جلال و دستفکر علماء و حکماء و بلغاء و فصحاء
و عرفاء و شعراء و همه عاجز اند از شناختن امام زیرا که امامت باطن نبوت است و نبوت سری از اسرار
الهیست که خبیر نمیشود باو احدی از بشر و جن و ملک چنانچه فرموده اند رسول خدا که یا علی نشناسد
خدا را مگر من و تو و نمی شناسد مرا مگر خدا و تو و نمیشناسد ترا مگر خدا و من لکن بر هر کس واجبست
که بقدر حوصله امام خود را بشناسد یا بطریق نورانیت یا بطریق ظاهر بنسبت که صفات بدیرا

در اعتقادات متعلقه بحالت احتضار است

از او سلب نماید و هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد بطریقه اهل جاهلیت مرده است و همین قدر شناختن از برای عوام کافیست که امام را بشر معصوم منصوب از جانب خدا بدانند و او را مفترض الطاعه بدانند که هر چه بگوید اعتقاد نموده عمل نماید و رد بر او نکنند و انکار او ننمایند و اما طریق نورانیت امام را در مشکوة الانوار نوشته ام

مصباح چهارم در اعتقادات متعلقه بحالت احتضار است و در آن چند نور است **نور اول** بدانکه واجبست اعتقاد نمودن بحضور رسول خدا و امام و ملائکه در نزد مردن هر کس از مؤمن و کافر و واجبست اعتقاد نمودن باینکه بعد از آنکه روح از بدن هر کسی که مفارقت میکند تعلق میگیرد بقالب مثالی که مثل این قالب است در عالم برزخ لکن لطیف است از اینجهت است که چشم ظاهر او را نمی بیند و قول باینکه روح ها در عالم برزخ بچینه دان مرغ سبز میرود و در زیر عرش است قول بعض از عامه است و غلط است و هرگاه خبری باین مضمون یافت شود محمول بر تقیه است و قول باینکه ارواح در قندیلها می باشند و در زیر عرش او معلقند این صحیح نیست و حدیث محمول او بر تقیه است و باید اعتقاد نمود باینکه روح بعد از مفارقت از بدن می بیند نعش خود را و همراه او هست و غسل دهنده و بردارنده و کفن کننده خود را می بیند اگر اهل خیرات میگوید تعجیل نمائید و مرا زود بمکان خود برسانید و اگر بدکار است التماس میکند که نعش مرا صبر دهید یا دیر بردارید و کسی سخن او را نمیشنود و باید اعتقاد نمود باینکه هر کس در حال جان کندن از خوبکار و بدکار منزل خود را در جهنم و بهشت می بیند و با او منزل او را نشان میدهند پس مؤمن خوبکار بجهة شوق ملاقات ائمه و مکان خوب خود اشک سرد از چشم راستش بیرون می آید و بدکار اشک بدکار بجهة سوختن دل و ست که خوناب دل و جگر او ست که از سوراخ گوشه چشم او بیرون می آید و باید دانست که احوال میت را در وقت جان کندن در نزد چشم و بصور در می آورند

بدانکه بعضی قائل شده اند بانکه علل اربعه نباشند از برای موجود انکه علت فاعلی و مادی و صوری و غائی باشند زیرا که هر چیز باین چهار علت را نداشته باشد چه در علت فاعلی که چهار نسبت دارد فاعل او نجار است و علت مادی او چوب است و علت صوری او آن شکل او هست و علت غائی او نشستن سلطان است بر او و این بحسب ظاهر شریعت درست نیست لکن علت غائی بودن اینها بی عیب و صحیح است بطور العموم لولاک لما خلقت الافلاک که اصل احمد رسول الله است مخصوص هر گاه نبود خداوند عالم را خلق نمیفرمود و این سه علت دیگر محل کلام علما است که بتفصیل همه را در مشکوة الانوار نوشته ام

در اعتقادات متعلقه بحالات احتضار است

و آتش میزنند و از اینجهت است که ارث و وقف بکسی نمی‌کند و باید دانست که روح میت فریاد میکند
که ای گروه اهل و عیال و اقوام من دنیا مرا فریب داد شما را فریب ندهد و کسی صدای او را نمیشنود
و باید دانست که بسیار میشود که مؤمن بتلخی جان میکند و کافر بخوبی و آسانی و بعکس میشود که مؤمن
بخوبی و کافر بتلخی پس بتلخی جان کندن دلالت بر بدی میت ندارد و آسان جان دادن دلالت بر خوبی
کسی نمیکند بجهت اینکه بسیار هست که مؤمن در دنیا کار بدی کرده است و خدا میخواهد او را پاک کرده
و به بهشت ببرد بجهت آن بدی که کرده است مبتلا میکند او را گاهی بمردن اولاد و اقربا تا مقابل بدی او
شود و اگر بدی او زیاده باشد مبتلا میکند او را بفقر و بی‌چیزی تا مقابل بدی او شود و اگر بدی او
زیاده است مبتلا میکند او را بناخوشی تا مقابل بدی او شود و اگر بدی او زیاده است مبتلا میکند
او را بهم و غم و درد و الم تا مقابل بدی او شود و اگر بدی او زیاده است مبتلا میکند او را بتلخی جان
کندن تا مقابل بدی او شود و همچنین بفشار قبر و کافر را اگر میخواهد بجهنم ببرد و خوبی از او ظاهر شده است
نعمت باو میدهند تا مقابل خوبی او شود یا دلش را خوش میکند و بدنش صحیح میکند یا اولادش را زیاد
میکند هر گاه اینها مقابل خوبی او شد فبها و الا در وقت جان کندن بآسانی جان او را میگیرد
و همچنین بفشار قبر و بالاخره باید دانست که پیغمبر و ائمه طاهرین حاضر میشوند نزد محتضر
پس هر گاه محتضر مؤمن و شیعه است پیغمبر میفرماید بملک الموت که این بنده مؤمن است و از دوستان
ما است با او مدارا کن ملک الموت اطاعت امر پیغمبر نموده بآسانی جان او را قبض میکند و یک دسته
از شاخ ریحان باو میدهد و آن مؤمن او را بو میکند و تسلیم میکند و اگر کافر است و از دشمنان
ما است باینها امر میکنند عملها ملک الموت قبض روح او را بسختی میکند که گویا قلابی انداخته
بکف پای او و مجموع رگها و ریشه‌های بدن او را میکشند یا مثل گوسفندی که پوستش را میکنند
باین سختی تسلیم میکند اللهم ارحمنا و لا تجعلنا منهم بمحمد و آله و از اینجهت است که ملک الموت قبض روح

در عقیقات متعلقه بحالات احتضار

کسیرا نمیکند مگر باذن خدا و رسول وائمه و باید دانست که بعضی از مردم را خدا قبض روح میکند
مثل پیغامبر و ائمه و شهدا و بعضی را ملک الموت که حضرت عزرائیل است و ملک مقرب
پروردگار جلیل است قبض روح میکند مثل مؤمنین و مقدسین و بعضی را ملائکه
دست راست عزرائیل قبض روح میکنند از خوبان که ملائکه رحمت میباشند و بعضی را
ملائکه دست چپ عزرائیل که ملائکه غضب میباشند قبض روح میکنند و اگر آن
شخص از بدان است و در حدیث وارد شده است که رسول خدا فرمودند شبی که مرا
بمعراج بردند در آسمان چهارم ملکی را دیدم که یک پای او در طرف مغرب بود و یک پای
او در طرف مشرق بود و لوح بسیار بزرگی در پیش رو گذاشته و بر کرسی بسیار بزرگی نشسته
است و همیشه نظر بان لوح میکند و بطرف دیگر نگاه نمیکند من پرسیدم از جبرئیل که این ملک
کیست عرض کرد که این ملک الموت است من پیش رفتم و باو سلام کردم و او بمن سلام کرد و
تعظیم من نمود بعد از آنکه جبرئیل باو گفت که این محمد است و در آن لوح اسمهای تمام مخلوقات از
اولاد آدم وغیرهم نوشته شده بود و اسم خوبان از مرد و زن بطرف راست او و در
لوح واسم بدان بطرف چپ او در لوح نوشته بود و ملائکه رحمت بسیاری در طرف راست
او ایستاده بودند و همچنین ملائکه غضب بسیاری در طرف دست چپ او ایستاده بودند چون
اسم هر یک می خواست بطرف شود و محو گردد اگر از دست راست بود ملک الموت یکی از
آن ملکهای دست راست و رحمت را امر مینمود که او را قبض روح میکرد و اگر اسمها دست
چپ میخواست بطرف و محو شود یکی از ملائکه دست چپ غضب را امر مینمود که او را قبض روح نماید
و مثل حضرت عزرائیل مثل آفتاب است که در ظهر در همه جا تابیده است و واجبست اعتقاد نمودن

در بیان اعتقادات متعلقه بحالت

باینکه خداوند عالم ممیت و میراننده است نه غیر او و از ملک الموت و سایر اعوان او از ملک غضب
و رحمت چه خدا قبض روح او را نموده باشد چه ملک الموت چه ملک رحمت و چه ملک غضب و امیر
المؤمنین ع نیز قابض الارواح نیست اگرچه شان آنحضرت از این منصب بالاتر است مخصوص ملائکه
و عزرائیل است چون دلیلی نیست بر او اعتقاد نباید نمود و اگر کسی اعتقاد باین نماید داخل در
غلات است و قبض روح که گرفتن روح است مخصوص ملائکه و عزرائیل است و میرانیدن که ممیتیت باشد
اختصاص بخداوند دارد و دخلی بقبض روح نمودن ندارد نظر بآیه الله یتوفی الانفس حین
موتها با آنکه جدا نمودن روح را از بدن باشد که عبارت از میرانیدن است مخصوص بخداوند
است و آیه و یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم موکل بقبض روح است نظر باخبار دیگر و این
جمع نمودن میانه اخبار و احادیث دیگر است و در بعض اخبار وارد شده است که در نزد ملک
الموت درختی خداوند خلق فرموده است که برگهای بسیار دارد و در هر برگی اسم شخصی نوشته است
چون آن برگ زرد میشود و میخواهد بیفتد ملک الموت میداند که اجل این شخص سر آمده است
لهذا او را قبض روح میکند اگر مامور باشد یا امر میکند بیکی از ملائکه دست راست و یا دست
چپ که او را قبض روح میکند بالنسبه بخوبان و بدان و اسم خوبی و بدی آن شخص نیز در آن برگ
نوشته است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه بعد از دفن نمودن میت و برگشتن تشییع
کنندگان روح در بدن اصلی انسانی تعلق میگیرد بجهت سوال و جواب نوع دویم در بیان
اعتقادات متعلقه بسوال قبر است بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه از میت در
قبر سوال میکنند دو ملک که اسم یکی از آنها نکیر است و اسم یکی از آنها منکر است اگر میت
مؤمن است بصورت خوب آن دو ملک داخل قبر میشوند و اگر کافر یا منافق است بصورت بد
بر او داخل میشوند چشمهای ایشان مانند شعله میسوزد و بیان ایشان ... دارند که زمین

نوع دویم در اعتقادات متعلقه بسوال قبر

در بیان اعتقادات متعلقه بحالت احتضار

میشکافند و موهای ایشان زمین را پاره میکنند و یکی از آنها بالای سر او می ایستند و گرزهای آتشین در دست ایشانست که اگر یکی از آنها را بر کوهها زنند همه خاکستر میشوند و سؤال میکنند از خدا و از رسول و از امام یکی بعد از دیگری تا دوازده امام و از قبله و از کتاب که قرآن باشد پس هرگاه مؤمن جواب داد از سؤالهای ایشان باو میگویند خوش باش بخواب مثل خوابیدن عروس در حجله خود و قبر او را فراخ میکنند بقدر یکه چشم کار کند و دری از بهشت برای او در قبر او باز میکنند که نسیم بهشت را میبوید و در بهشت متنعم میشود بانواع نعمتهای الهی و هرگاه کافر باشد میت و جواب ندهد یا بگوید از مردم میشنیدم اینها را باو میگویند خوش نباشی و ندانستی پس گرزی باو میزنند که قبر او پر از آتش میشود و در بعضی اخبار تا هفتم طبقه زمین فرو میرود و باز بر میگردد در قبر خود و قبر او پر از آتش میشود و فریادی میکند که همه صاحبان روح صدای او را میشنوند مگر جن و انس و از این جهت است که گوسفند و چهارپا و مرغ در وقت ذبح سر خود را میکشند و میل بزمین میدهند و بآسمان نمی نگرند ... و بعد از جهنم دنیا بر قبر او باز میکنند که تا قیامت بعذاب گرفتار است و باید دانست که امیر المؤمنین در نزد سؤال قبر در قبر مؤمن و کافر حاضر میشود و در بعض اخبار روایت است که کسیکه در زمین کربلای معلی دفن شود سؤال از برای او نیست و بی پرسش داخل بهشت میشود هرگاه شیعه باشد و هر کس در کربلا دفن شود بغیر از کافر و غیر شیعه اثنی عشری در قیامت داخل بهشت میشود اگرچه حیوانات باشد مثل سگ وغیره و چون روز قیامت میشود زمین کربلا را چهار فرسخ در چهار فرسخ از هفت طبقه زمین بامر خداوند میکنند و داخل بهشت میکنند و نجاست که ما فاتی که در او می باشند بیخته میشود مثل غربال و همچنین هرگاه کافری یا دشمنی از اهل بیت در او دفن باشد بیخته میشود پس نجاسات و بدن نجس بجای خود میمانند و خوبان از صحرای کربلا

داخل

در بیان اعتقادات متعلقه بحال اموات

داخل بهشت میشوند و از بعضی اخبار چنین ظاهر میشود که حساب قیامت را هم نمی بینند
اگر چه این معارض با آیه وان منکم الا واردها میباشد لکن بقاعده ما من عام الا وقد خص
شاید این خبر از جمله مخصصات او باشد والله العالم بنا بر آنکه حدیث مخصص میشود و باید دانست
که ولایت امیر المؤمنین در قبر بیاری جان میرسد و باعث نجات معصیتکار از شیعه میشود
و در بعض اخبار وارد شده است که ولایت امیر المؤمنین بصورت نیکوئی در میاید بسر قبر
کفار و در وقت و غیرها باشد میگوید که اگر تمام عمر دشمنان باشد من ترا تمام میکنم خوف مکنید
و در بعض اخبار وارد است که خوشحالی که کسی بر دل مؤمن خوشحال میکند بصورت خوبی نفس
آن صورت که کسی ندیده است با میت داخل در قبر میشود با او مونس میشود و غمگسار او میباشد
و در ایام غریبی و تنهایی مونس او میگوید تو کیستی که در چنین جائی مونس من شده
آنکه مثل تو در خوبی صورت بیشتر کسی ندیده است و میگوید که من خوشحالی میباشم که تو بر دل
مؤمن خود داخل نمودی و در پیش تو نیکوئی میکند و صحبت با او میدارد تا آنکه پیش
او موافقت او را داخل بهشت کند و در بعض اخبار وارد است که از همه از سوال میکنند
و در بعض اخبار است که از سه چیز سوال میکنند اول سوال میکنند که عمر را بچه کار صرف کردی دویم
سوال میکنند که مال از کجا آوردی سیم سوال میکنند که مال را چه راه صرف کردی یا براه خدا
صرف کردی یا براه باطل نور سیم در اعتقادات متعلقه بفشار قبر است بدانکه واجب است اعتقاد
بضغطه قبر یعنی فشار قبر که میت را در قبر زمین فشار میدهد و دیگر آنکه روح فی الجمله تعلق
دارد و اعتقاد اجمالی کفایت میکند دیگر واجب نیست که اعتقاد نماید که از زمین بطول یا بعرض
یا بالا و یا بپایین با همه قسم فشار میدهد چنانچه واجب نیست دانستن اینکه آیا مؤمن را فشار
میدهند یا منافق و مؤمن را فشار نمیدهند اگر چه در بعض اخبار وارد شده است فشار قبر

در اعتقادات متعلقه بفشار قبر

در اعتقادات متعلقه بعالم برزخ است

از برای مؤمن کامل نمی‌باشد و تفصیل مسئله را با اخبار در کتاب فارسی که مسمی است
بسیف الشیعه نوشته‌ایم هرگاه کسی بخواهد اطلاع بیابد بر تفصیل او رجوع بآن کتاب نماید
و باید دانست که فشار قبر مختص بقبر نیست پس هرگاه کسی را بر دار کشیده باشند
خداوند امر میفرماید که هوا او را فشار میدهد سخت بلکه هوا سخت‌تر از فشار زمین فشار میدهد
و فضای هوا و زمین یکی است همچنین هرگاه کسی را در دریا بیندازند و یا آنکه او را حیوانات
بخورد و غیر اینها و واجب است اعتقاد نمودن باینکه روح بعد از سؤال و جواب بعد از فشار
از بدن اصلی عنصری که در دنیا بود مفارقت مینماید بعد داخل قالب مثالی میشود که اگر از اهل
جهنم است روح بآن قالب معذب میشود و اگر از اهل بهشت است روح بآن قالب راحت میکند و این
راحت و عذاب نیست برای آنکه روح و محبت او در داخل میکند به بدن بروح خواه روح در
این بدن باشد یا در غیر این بدن مرده را هرچه باو بکنند خبر نمیدانند اگرچه او را پاره کنند یا بسوزانند
یا انواع نعمتها را بر او بریزند و یا قالب مثالی قالب علیحده باشد که خدا او را خلق فرموده است یا
قالب مجردی نیست در میان همین قالب که مثل مغز است و این قالب بمنزله پوست است و
اولی از اخبار معلوم میشود و بدویم بعضی قایل شده اند و منافات بهم ندارد قول دویم با
اول هم میشود تمام باشد والله العالم و بعضی گفته اند که قالب مثالی هر کس را بعد از موت از خلق
میشود و بعضی گفته اند همه قالبهای مثالی خلق شده اند و در عالم مثال موجودند و بعضی گفته
اند که قالب مثالی عبارتست از بدن لطیفی که در میان این بدن کثیف است

مصباح ششم

در اعتقادات متعلقه بعالم برزخ است و آن چند نور است نور اول
بدانکه برزخ بمعنی واسطه میان دو چیز را گویند و عالم برزخ واسطه میان دنیا و آخرت است
نه بکثافت دنیاست و نه بلطافت آخرت است و در عالم برزخ خلاف است بعضی گفته اند عالم

در تحقیقات متعلقه بعالم برزخ است

مثال است و بعضی گفته‌اند عالم حقیقت است و بعضی گفته‌اند عالمی است غیر عالم دنیا و آخرت
و خارج است از این دو عالم از عالم دنیا است لکن اوضاع او غیر از اوضاع عالم دنیا است نظر باخبار
و آیات وارده در این باب زیرا که خداوند میفرماید که در صبح و شبانگاه آتش بآل فرعون عرضه
میشود پس معلوم است که عالم برزخ همین در روی زمین است که ماه و آفتاب در او میتابد که صبح
و شب دارد و هم چنین در اخبار وارد است که بهشت دنیا در وادی السلام و طرف مغرب است
زیرا که دنیا دو بهشت دارد و در اخبار ایضا وارد است که جهنم دنیا در طرف مشرق است
و در وادی برهوت است و روح بعد از آنکه سوار قالب مثالی شد چون لطیف است در وادی السلام
میرود اگر اهل بهشت است و در بعضی از اوقات یا در شب یا در روز سواره در میان
هوا پرواز میکنند و میروند به بهشت دنیا که طرف مغرب است و از آنجا نیز سواره در میان هوا
پرواز میکنند و میایند بوادی السلام که در پشت کوفه است که عبارت از نجف اشرف و هم
چنین ارواح کفار و منافقین بعضی از اوقات در وادی برهوت میباشند و بعضی اوقات
در طرف مشرق در آن آتش فروخته ایشان را با غل و زنجیر میبرند و انواع عذابها را بایشان
میکنند چنانچه ارواح مؤمنین انواع نعمتها و راحتها بایشان میرسد و ارواح مؤمنین با
یکدیگر آمد و شد میکنند و باهم مینشینند و صحبت میدارند و یکدیگر را چنانچه در دنیا
میشناختند در عالم برزخ هم میشناسند و حلقه حلقه و دسته دسته بر منبرهای از نور
نشسته‌اند و باهم حرف میزنند و صحبت میدارند و میخورند و می‌آشامند و جماع میکنند
و هر لذتی که بخواهند و نفسهای ایشان خواهش کند از انواع نعمتها میابند و از برای ایشان
مهیا میباشد نظر بعموم قوله تعالی و لهم فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین و زنده میباشند
و مرگی از برای ایشان نخواهد بود نظر بقوله تعالی و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا

در بیان اعتقادات متعلقه بعالم برزخ

بل احیاء عند ربهم یرزقون و هرگاه کسی از اهل دنیا بمیرد و اهل بهشت باشد روح او را
میبرند در وادی السلم اگرچه در مغرب عالم یا در مشرق عالم مرده باشد و چون روح او وارد
بر مؤمنین وادی السلم شد بر دور او جمع میشوند و میگویند او را بگذارید که آرام بگیرد که از
تلخ جان کندن و فشار و سؤال آرام بگیرد چون آرام گرفت احوال دوستان و قوم و خویشان
خود را از او میپرسند اگر گفت زنده است در دنیا دعا میکنند که خدا آنها را با ایشان برساند
و هرگاه گفت مرده است میگویند هوی هوی یعنی رفت بدرک بپایین افتاد دوم بدانکه ارواح
میایند بخانهای خود و سیر میکنند منزلها و دوستان و عیال و اطفال خود هر کس بقدر عمل خود پس کسی
هست که روزی یکدفعه میاید و کسی هست که هر روز یکدفعه و کسی که هر هفته یکدفعه و کسی هست
که هر ماهی یکدفعه و کسی هست که هر سالی یکدفعه و کسی هست هر چند سال یکدفعه بخانهای خود میایند
و بقدر عمل نیک ایشان ایشانرا رخصت میدهند پس اگر از اهل بهشت میباشند عمل نیک اهل
خود را می بینند و خوشحال میشوند و عمل بد ایشانرا نمی بینند که بدحال شوند زیرا که خداوند تعالی
پرده بر روی بد آنها میکشد که ایشان نه بینند و بدحال نشوند و در بعض اخبار وارد است که در
ظهر روز دوشنبه میایند بدیدن اهل و خانه خود یا در جمعه یا پنجشنبه و در حدیث وارد است
که بصورت مرغ سبزی میایند و بر سر بامها و دیوارها می نشینند و حرف میزنند لکن مردم دنیا
مشغول بدنیا میباشند و نمیشنوند حرفهای ایشانرا و کلمات ایشانرا نمی فهمند و هرگاه
کسی تحفه و هدیه از قبیل خیرات و مبرات مثل صوم و صلوة و تصدق از برای ایشان نماید
بایشان خواهد رسید و خوشحال میشوند و دعا میکنند از برای کسیکه این هدیه و تحفه را
از برای ایشان فرستاده است خواه حمد و سوره باشد و خواه چیز دادن براه خدا بکسی
باشد اگرچه یکدانه خرما باشد و هر کس هر چه میدهد همان چیز را بصورت طبق نور از برای آن شخص

میبرند

در اعتقادات متعلقه بعالم برزخ است

میبرند و میگویند این هدیه فلان است که از برای تو فرستاده است پس اگر در عذاب است
تخفیف عذاب او می شود و اگر در نعمت است نوع نعمتی تازه میشود با و میرسد و خوشحال
میشود و دعا میکند و از اینجاست که بسا کسی در دنیا عاق والدین شده است و چون والدین
او فرزند عمل نیکی از برای ایشان میکند ایشان از او راضی میشوند و بسا هست که کسی والدین
او در دنیا از او راضی میباشند لکن چون فوت شدند او را یاد نمیکنند و ایشان همیشه
منتظر میباشند چون مأیوس می شوند گاه هست که نفرین با و میکنند و او را عاق می نمایند
خصوصا در وقتی از برای دیگران هدیه بیاید و از برای ایشان نیاید و ایشان ملول
پس چون ملول و مأیوس شدند باعث عاق ولد میشود خصوصا هرگاه نفرین نمایند پس
من باید در دنیا از رفتگان فراموش نکند و بقدر مقدور سعی نماید که هدیه از برای ایشان
بفرستند تا باعث روسفیدی شود و این دنیای فانی باقی نمی ماند از برای کسی مخصوص و ضایع
و اموال دنیا آخر بدیگری از وارث میرسد و حسرت و ندامت و کتاب و حساب و عقاب از برای
تو باقی خواهد ماند پس از آنچه مذکور شد معلوم شد که ارواح مومنین مطلع میشوند
انکار اهل دنیا در بهشت دنیا متنعم می شوند و بخدمت پیغمبر و ائمه میرسند و دیگر تکلیفی
از قبیل نماز و روزه ندارند و آنجا خوانه استراحت و خوانه تکلیف نیست و مجرد میشوند
و انکشافات پاک و لطیف میشوند و غم و غصه و الم و درد و ناخوشی ندارند و هرچه بخواهند
از برای ایشان موجود است و عالم برزخ که نود هزار سال است چیزی کم یا بالا مانده است
بنا بر بعضی از روایات بمومنین نمی نماید و دعا میکنند که خداوند قیامت را نزدیک بگرداند
و وعده که خود را که در بابت بهشت آخرت کرده بما برساند و همین حالت تا قیامت باقی میباشد
و اهل بهشت دنیا که مرقوم شد اله نمیکنند و آنچه بعضی میگویند که رسول خدا و حضرت فاطمه در

در اعتقادات متعلقه بعالم برزخ است

بهشت گریه کردند بجهة شهادت حضرت سید الشهداء صحیح نیست نظر بانکه ایشان در جائی میباشند
که ملال وغم وغصه وگریه ودلسوزی در انجا نیست خواه در آسمان باشند وخواه در بهشت
دنیا باشند وخواه در عرش باشند وانچه از بعض اخبار معلوم میشود که حضرت رسول ص
امیر المؤمنین ع وفاطمه وحسن وسایر انبیاء که بدیدن وبزیارت آنحضرت میامدند وگریه بر آنحضرت
میکردند از بابت نزول ایشان است باین عالم خاک وفانی پس او چون هوای این عالم مقتضی غصه
والم وغم میباشد لا محاله گریه ایشان در این عالم نیست واما در آن عالم تجرد ولطافت است
غم والم وگریه نیست آن برای اهل بهشت واما از برای اهل جهنم غم والم دارند بدتر از دنیا میباشد
ودر بعض اخبار وارد شده است که مؤمن با حوری از حوریهای بهشت دست بازی میکند ومیخواهد با او
جماع کند دست میاندازد وگردن بند او را پاره میکند پس حوری بان میگوید که گردن بند مرا
جمع کن وبعد مشغول عمل شو پس چون مشغول جمع کردن دانههای گردن بند میشوند که تا
قیامت برپا میشود وبان مؤمن چنین مینماید عالم برزخ هیچ نمی نماید چنانچه کسی در شب وصل با
محبوب خود آن شب وی نمی نماید نور سیم در بیان ارواح بد است بدانکه ارواح کفار
ومنافقین در جهنم دنیا معذب بعذابهای مختلفه می باشند تا قیامت وگاهی ایشان را حضرت
میدهند که باغلهای آتشی وملائکه موکل بعذاب ایشان میباشند بجاهای خود واهل و
عیال خود را می بینند وهرگاه ایشان مشغول عمل بد باشند می بینند والم وغصه ایشان زیاد
میشود وفریاد میکنند که دنیا شما را فریب ندهد چنانچه مارا بازی داد وکسی سخن ایشان را
نمیشنود وتحمل او میشود لهذا مایوس وملول وبا درد والم برمیگردند بعذاب نعوذ بالله
واما ارواح دیوانها وابلهها ومستضعفین در قبرهای خود میباشند وقبر ایشان محل روح
وجسد ایشان است مثل زندان وتا روز قیامت در قبرهای خود باقی هستند اگرچه بدن

در اعتقادات متعلقه بعالم برزخ

عنصری ایشان میپوسد و روح ایشان در قالبهای مثالی ایشان در قبرهای ایشان میماند و مستضعفین کسانی میباشند که نه راهی باسلام دارند که مسلم شوند و نه راهی بکفر دارند که کافر شوند مثل عالجه از اهل بادیه و چادرنشینان و اما ارواح اطفال مؤمنین را بنا بر بعض اخبار میبرند در برزخ بحضرت ابراهیم هرگاه پدر باشند و حضرت متوجه ایشان می شود و خداوند درختی خلق فرموده است میوهها اند رخت مثل پستانهای پر از شیر است و آن اطفال از آن پستانها میخورند و اگر پدر نباشند ایشان را بنزد حضرت مریم میبرند و آنحضرت متوجه ایشان میشود و اما ارواح اطفال کفار بحال خود باقی میمانند باخوردن شیر از پستان بعضی از درختان تا قیامت بر پا شود و با ایشان تکلیف شود بلکه احتمال دارد که در عالم برزخ اطفال نمو نموده بزرگ شوند بسن سالگی و احتمال دارد که اطفال در عالم برزخ بهمین قدر باشند تا قیامت لکن از هر کو بند ازینکه باشد ببرند والله العالم و مؤمنین در عالم برزخ قوم و عشیرهای خود را که از اهل بهشت باشند میبینند و باهم می نشینند و صحبت میدارند و اما کفار و منافقین و گناهکاران شاید در جهنم نیز یکدیگر را ملاقات کنند و ببینند و شاید خداوند برایشان پرده بکشد که یکدیگر را نبینند بجهة اینکه خدا ستار العیوب است والله العالم چنانچه مرویست در تفسیر یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح که خداوند در عرش هر چیز را خلق فرموده است یا حقیقت یا بطریق عکس که عکس هر چیز یکه در عالم است بر عرش می باشد مثاله مثل خوانچه که سقف او آینهکاری باشد که هر چه در میان خوانچه است عکس در سقف میاندازد پس هر مؤمنی که مشغول عبادت و اطاعت است عکس صورت او را ملائکه و کروبیین و نفر حاملین می بینند و طلب مغفرت از برای آن مؤمن میکنند و هرگاه کسی گناه نماید خداوند بروی مثال و عکس صورت او پرده می اندازد که کسی مطلع بر معصیت و گناهان او نشود پس در دنیا که چنین نماید در عالم برزخ و قیامت البته چنین خواهد فرمود مگر منافقین و کافرین که در دنیا یکدیگر را

٧٥

روح صحیح است در وقت صحت مزاج اخلاط اربعه انسانی در وقتی که آنها فاسد شدند نیز روح نیز فاسد میشود چنانچه چراغ که نصب کرده ای خاموش میشود و غذا از برای این روح مثل روغن از برای چراغ است در وقت مردن این روح محو میشود انسان با حیوان در این روح شریکست و این روح علم و معرفت ندارد بلکه آن روحی که خاصه انسانست حاصل علم و معرفت است و او فانی نمیشود و باقی میماند یا در نعیم یا در جحیم است و این روح غم و غصه فرح و شادی را درک میکند لذت و عزت و ذلت و الم و درد را حق روح است و انتقال برای مثل شبکه است که صید در او مقید باشد و چون شبکه است که صید در او مقید شد

دربیان اعتقادات متعلقه بظهور حجت

میشناختند بنفاق وکفر وهم چنین یکی سائق ونام دیگر شهید است وصبح که میشود این دو ملك
فرود میایند واعمال خوب وبد هرکس را مینویسند وشب میروند ودو ملك دیگر فرود میایند
واعمال شب وی بیای او را مینویسند تا صبح وچون صبح میشود این دو ملك میروند ودو ملك
دیگر میایند واعمال او را مینویسند که ملك اوّلی غیر انکه گناهی که از او نوشته است دیگر مطلع
برگناه دیگر او نمیشود وهیچکس مطلع بغیر از خدا نمیشود وبرگناه مؤمن مگر پیغمبر وامام که
عرض اعمال را بایشان مینمایند وچون ایشان شفیع گناهکارانند لهذا دانستن ایشان عیب
نظر اینکه بمنزله پدر مهربان امت وشیعه میباشند با وجود اینکه هرگاه مؤمن معصیت کند
ملك دست چپ عمل بد او را تا هفت ساعت نمینویسد شاید که توبه کند وهرگاه توبه نمود انوقت
عمل بد او را مینویسند واگر توبه کرد او را هم نمینویسند وجمله انچه مذکور شد از اصول مذهب
وهم از اخبار ائمه اطهار ظاهر میشود فایده بدانکه نقل نمودن اموات را باماکن مشرفه مثل کربلا
معلا ونجف اشرف ودر نزد قبر نبی یا وصی نبی یا عالمی یا شهیدی پیش از دفن بی عیب است
نظر بسیرت قطعیه بین الشیعه ونظر بثبوت او در دین موسی وثابت نشده نسخ او ودر این دین
مبین واما نقل بعد از دفن جایز نیست مگر بموضعی که استثنا شده است در کتاب لآلی
الکلام وفقه بیان او را نموده ایم واما حکایة ملك نقاله حکایاتی چند مسموع میشود که دلالت
بر صدق او میکند اگرچه چیزی در این باب باجمال برنخورده ایم مصباح ششم در بیان اعتقادات
متعلقه بظهور حجت است واین اعتقاد از اصول مذهب است ومنکر او یا نقص مخلد در جهنم
ودر او چند نور است نور اول در غیبت انحضرت است بدانکه حضرت را دو غیبت است
یکی صغری ویکی کبری ویکی اصغر اما غیبت صغرای انحضرت مدت هفتاد یکسال کشید واول
او روز وفات حضرت امام حسن عسکری بود وبعد انتقال ودفن انحضرت در جمعه هشتم

ن شکه خراب شهید
ن میرد واین اصح اقوال است
که در روح دوشتن
ان شهادت که روح
های علم ومعرفت کامل
بی روح حیوانیت که در
بس حرکت ونموست وباعث
شرف وشعور است از حیث
بوش وذوق ولمس وشم وغیر از
اینها وروح اولی که او را نفس
ناطقه انسانی میگویند مختص
انسانست که صنایع بدیع
هم حیوانات دارند واین روح
چندان مرتبه ندارد پس مرتبه
وشرف انسانی باین روح
اولیات وتغییر پیدا از اول
عمر تا باخر عمر یکسان نیست

در بیان اعتقادات عامه به بودن رجعت

ماه ربیع الاول سنه ۲۶۰ هجری در زمان خلافت المعتمد علی الله که پانزدهم خلفای بنی عباس بود
و در این مدت شصت و نه سال چند وکیل آنحضرت داشتند که مردم بخدمت وکلای آنحضرت میرسیدند
و مطالب خود را بایشان عرض میکردند و ایشان بخدمت حضرت قائم میرسیدند و جواب
آنها را میشنیدند و بایشان میرسانیدند و وکیلهای آنحضرت چند نفر بودند اول ابو عمرو عثمان
ابن سعید عمری بود که حضرت امام حسن عسکری او را نصب بوکالت نموده دویم پسر او ابو جعفر
محمد بن عثمان بود که بامر حضرت قائم عثمان و او را نصب بوکالت نمود سیم حسین بن روح نو
بختی بود که محمد بن عثمان در حال حیوة خود او را بامر قائم نصب بوکالت نمود و چون وقت وفات
او رسید شیعیان باو عرض کردند که کسی را وکیل کن فرمودند که لله امر هو بالغه یعنی از برای خدا
امریست که او رساننده آن امر است یعنی دیگر وکالت و نیابتی نمی باشد و برحمت الهی واصل شد و
این اول غیبت کبرای آنحضرت است که دیگر کسی بخدمت آنحضرت نرسید و این در سنه ۳۲۹ واقع
و عمر شریف آنحضرت از اول تولد او تا زمان وفات حضرت امام حسن عسکری پنج سال بود
زیرا که تولد آنحضرت در نیمه شعبان در سنه ۲۵۵ واقع شد و در سنه ۲۶۰ غیبت صغری شد و در سنه ۳۲۹
غیبت کبری واقع شد و غیبت که از آنحضرت در سردابه که الحال مردم زیارت آنحضرت را در
آنجا میکنند در سر من رای واقع شد و کسی دیگر بخدمت او نرسید و غیر سه چهار موالیان خواص
آنجناب که نماز جمعه را با ایشان نماید و توقیعی از آنحضرت بیرون آمد بسوی ابی الحسن علی بن محمد
سیمری که آخر وکیلهای آنجناب بود باین مضمون که بتحقیق واقع شد غیبت تامه یعنی کبری پس ظهوری
نمیباشد مگر بعد از اذن دادن خدای تعالی و آن بعد از طول کشیدن مدت و قساوت قلبها و پر شدن
زمین است از جور و ظلم باشد که بیاید از شیعه من کسی که ادعای مشاهده و دیدن من نماید
آگاه باشید که هر کس ادعای مشاهده و دیدن من نماید پیش از خروج سفیانی و پیش از صیحه آسمانی

در بیان اعتقادات متعلقه بظهور رجعت

پس آن کذاب و مفتری است یعنی دروغگو است و افترا بسته است پس از این توقیع ظاهر میشود
که آنحضرت را دیگر کسی نخواهد دید اگرچه او را بعضی می بینند ولکن نخواهند او را شناخت
وهکذا دیگر نخواهد بود نظر بکلام علی بن محمد سمری پس در زمان غیبت کبری هر کس ادعاء
دیدن امام ع را در بیداری نماید یا ادعاء وکالت خاصه آنحضرت نماید کذاب و دروغگو
و ملعون است و هر کس نیز ادعا نماید که حضرت قائم ع مرا تعیین مخصوص فرموده است که در میان
مردم باشم و احکام را بایشان بگویم یا آنکه باب او باشم که حضرت مرا باب کرده است یا کتابی یا کاغذی
یا صحیفه بآن نوشته بمن داده است غلط است دیگر حضرت کاری ندارد که باید تعیین باب و
نجوم نماید و وجوب تعیین باب آنحضرت یا بر خدا از باب قاعده لطف تخصیص باین زمان ندارد
بلکه باید در هر زمان یک باب تعیین فرمایند و ادعا نمودن اینکه قرآنی دیگر بر آنحضرت نازل
شده است یا نازل میشود غلط است و کفر بلی آنحضرت تمام احکام شریعت غرای محمدیه را اجرا
نمود چون آن زمان زمان نور است و مقتضای آن زمان بیان تمام احکام است اگرچه حکم بباطن نماید
یا اینکه بعضی از حکمهای ظاهر را تغییر بدهد بلکه خدا وند بحکم آن نسخ فرموده است در زمان
رسول خدا و زمان عمل بناسخ را در زمان آنحضرت قرار داده است مثل نسخ قبله و مثل نسخ روزه
و مثل نسخ عده زنان که در اول بعثت یکسال بود و غیر از اینها و تفصیل هر یک را در مشکوة
الانوار میگوید پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت باقی بماند تا وقتیکه خود آنجناب
ظهور نماید و حسین ابن منصور حلاج ادعای وکالت و نیابت و مشاهده امام را نمود و در زمان
خلیفه آن زمان او را گرفته بدار کشیدند و جمعی در زمان غیبت صغری نیز خدمت او رسیدند
و بآنحضرت کاغذها نوشتند و جواب شنیدند مثل محمد بن عماره و اسحق بن یعقوب و ابو القاسم
حبیس و ابو عبدالله بن روح و هرون الفراء و مسرور طباخ و اسحق کاتب و ابن کشمرد و حسن بن

۴۸
نمو
او استمر روح ... نیز تعلق ببدن گرفته مشغول
میشود و همین خواب انسانها
معلوم میشود که او دو روح دارد
زیرا که چون انسان بخواب میرود
روح انسانی او در حرکت و سیر است
و روح حیوانی او در بدن
مشغول است لهذا در خواب
انسان نمو میکند و احتلام
برای او دست میدهد و خبر
نمیفهمد زیرا که روح او متوجه
سیر است چون بیدار میشود روح
او از سیر بر میگردد بحال خود و اما
حیوانات که بخواب میروند
قوه ممیزه آنها در سیر است
روح انسانی که اختلاف بهم
میرساند لهذا هر گاه انسان
ناخوش شود یا دست او
مثلا و ابو عبدالله

در بیان اعتقادات متعلقه بظهور حجت

هرون دینوری و ابن بادشاله اصفهانی و حسن بن نصر قمی و حسن بن یعقوب و قاسم بن موسی
و علی بن محمد و محمد بن کلیلی و عمرداس قزوینی و ابن خال شهرزوری و ابن تاینه مرو و فضل بن
زید یمنی و ابن الاعجمی و صاحب مولود مصری و ابو رجا مکی و ابو محمد و جناط شمشاطی و حاجز
و بلالی و عطار و عبدالله عاصمی کوفی و محمد بن ابراهیم مهزیار اهوازی و محمد بن اسحق قمی
و محمد بن صالح همدانی و ابو جعفر و محمد بن عبدالله رازی و قاسم بن علاء آذربایجانی و محمد بن
شاذان نیشابوری و غیر ایشان از شیعیان خالصین و اما غیبت اصغر آنحضرت از ظهر جمعه
است تا صبح شنبه عاشورا که ظهور میکند و سید و نجم کرهن خطیب مکه را امر میکند و غایب
شود تا صبح شنبه چنانچه خواهی دانست بدانکه کسی از طول عمر آنحضرت تعجب نباید نمودن که
خداوند و مؤمن و لکن خضر و الیاس باشند و معکافرها که سامری و شیطان باشند عمر زیادی
داده است که پیش از آنحضرت بوده و الآن هم می باشند پس محل تعجب نیست بدانکه غیبت آنحضرت
از جمله اسرار الهی است یا جهة امتحان است که ایمان آوردن و ایمان نیاوردن مردم معلوم شود
یا جهة خوف است از مردم و وقتی معین از برای ظهور آنحضرت قرار داده نشده است و مفضل بن
عمر از وقت ظهور آنحضرت قرار داده نشده است و مفضل بن عمر از وقت ظهور آنحضرت از حضرت
صادق ع سؤال نمودند حضرت فرمودند که حاشا که خدا وقتی از برای ظهور او قرار داده باشد
که شیعیان ما بدانند و هر کس وقتی قرار دهد از برای ظهور آنحضرت پس ادعاء شراکت با خدا
نموده است در علمی که مختص اوست و حدیثی که بالثانون مشهور است یعنی بنوع کهف انه
انها که وقتی از برای ظهور آنحضرت قرار داده اند و میگویند قول است از حضرت امام محمد
باقر که فرمودند هر گاه بشنوید وقت ظهور قائم ع را در سنه ثمانین شاید مراد بودن از وفات
رسول خدا باشد پس چون مردم شهید کردند امام حسین را خدا شدید نمود غضب خود را

[illegible]
این شده اند پس چون
انسان بخواب میرود این
روح انسانی در سیر و حرکت
است یا بعالم باطن و یا بعالم
مثال یا به بهشت یا جهنم یا از
علویات و سفلیات پس
تعلقش در بیداری
و [illegible]
[illegible]
[illegible]
و خواب [illegible]
[illegible]
[illegible] اضغاث و احلام
میگویند

بدانکه ظهور آنحضرت دو علامت دارد

بر اهل زمین و ظهور آنحضرت را بتأخیر انداخت تا صد و چهل بعد از وفات رسول خدا
علی احتمال پس ما شما را خبر دادیم و شما یقین نموده پرده برداشتید و خبر مردم گفتید پس خداوند دیگر
وقتی از برای قرار نداد از برای ظهور او که بدانیم او را خدا محو میکند هر چه را که میخواهد و در نزد
اوست ام الکتاب بهر حال جز حدیث دلالت دارد بر که علم ظهور آنحضرت از جمله بدا است که مخصوص
خداوند است که دیگری او را نمیداند حتی امام هم نمیداند و لکن از برای ظهور آنحضرت علامات
چند میباشد که در اخبار مذکور است و بعضی از آنها را ایراد مینمائیم بدانکه ظهور آنحضرت
دو علامت دارد یکی خاصه که مخصوص نیست که خود آنحضرت بداند که در چه وقت باید ظاهر
شود و یکی دیگر علامت عامه است اما علامت خاصه آنجناب یکی شمشیر اوست که از غلاف بیرون
خواهد آمد و عرض خواهد کرد یا ولی الله بیرون برو و با دشمنان خدا جنگ کن که دیگر جایز
نیست نشستن از برای تو با امر الهی دیگر آنکه یکی علم آنحضرت است که افتاده است و هر وقت که خدا
وند عالم مصلحت ظهور او بداند علم امر میکند که خود بخود بر میخیزد و عرض میکند که ای ولی خدا
برخیز و ظاهر شو و اما علامت عامه او چند است اول خروج سفیانی است و اسم او عثمان است
و پسر عنبسه از اولاد یزید بن معاویة بن ابی سفیان است و مرد پست چهار شانه بد صورت آبله
رو و سر کنده و ازرق چشم بد که خدا را هرگز نکرده است و مکه و مدینه را ندیده است و چشم او
اعور مینماید و از طرف دیگر بیابان بنی اربعه علم ظاهر میشود در ماه رجب و لشکر بطرف مغرب بغداد
میفرستد که خرابی بسیار و بیشتر مینمایند و طرف نجف اشرف را خراب میکند و مدینه را تا سه روز
تاراج میکند و بکوفه منزل میکند و فریاد میکند که هر کس سر یکی از شیعه علی را بیاورد هزار اشرفی
باو میدهم پس مردم یکدیگر را بدست ملعون میدهند و از اعاظم زمان همراه زاده اند و یک
پادشاهی و مستولی است و پنج شهر در دست او ست دمشق و حمص و فلسطین و اردن و قنسرین

بدانکه ظهور آنحضرت ده علامت دارد

وزوال ملک او متصل بظهور دولت حقه است وجمعی کثیر از لشکر او در بیدا که نزدیک
مدینه است واسم زمینی است فرو میروند دوم خروج شعیب بن صالح است از شهر سمرقند
سیم خروج عوف نام سلمی است در زمین جزیره وجای او در مکانی است که اسم او کریت است
ودر مسجد دمشق کشته میشود چهارم خروج حسنیست وآن مرد نیست حسن نام دارد ودر مکه
در پای حجر الاسود کشته میشود وبعد از کشته شدن او پنج روز حضرت قائم ظهور میکند
پنجم اختلاف بنی عباس است در ملک وسلطنت ششم گرفتن آفتاب است در نیمه ماه مبارک رمضان
وگرفتن ماه است در آخر ماه بر خلاف عادت هفتم فرو رفتن لشکر سفیانی است بزمین وفرو رفتن
جمعی است در مغرب بزمین هشتم ایستادن آفتاب است از ظهر تا عصر وشاید مراد از آن
خود آنحضرت باشد چنانچه در حدیثی باشد دهم کشته شدن نفس زکیه است در پشت کوفه
با هفتاد نفر از صلحا ظاهرا وقوع یافته باشد در زمان نادر حکایت پنجم یازدهم سر بریده
شدن مردیست که سید هاشمیست در میان رکن ومقام دوازدهم خراب شدن دیوار مسجد کوفه
است ظاهرا وقوع یافته است سیزدهم خروج شخصی است در یمن که او را یمانی گویند وخروج شخصی
در مصر که او را مغربی گویند ومالک میشود شام واطراف شام را ظاهرا محمد علی پادشاه باشد
چهاردهم پاریدن لشکر ترک است در جزیره روم پانزدهم بیرون آمدن ستاره روشنی دهنده آ
مثل ماه در مشرق وکشیده میشود بحدیکه نزدیک است دو سر او بهم رسد شانزدهم ظاهر
شدن آتشیست در طرف مشرق که تا سه روز در میان آسمان وزمین بماند هفدهم ظاهر شدن
سرخیست در آسمان که پهن بروی آسمان میشود هیجدهم ظاهر شدن آتشی است در آسمان که همه
مردم بترسند واز گناهان متنفر شوند نوزدهم مطلق العنان شدن عرب است که در هر جا
که بخواهند بروند وانچه را مالک شوند بیستم خارج شدن از سلاطین عجم است بیست ویکم

بدانکه ظهور آنحضرت علامتها دارد

کشتن اهل مصر است امیر خود را بیست و یکم خراب شدن شام بیست و دوم بیرون آمدن سلم است
از او یکی از آنها بطرف مصر برود و یکی دیگر بطرف خراسان بیست و سیم وارد شدن سوارهاست
از مغرب و منزل نمودن ایشان است بجزیره و دمشق بیست و چهارم جدا شدن نهرهای از شط
فرات و جاری شدن او است بکوچهای کوفه و واقع است بیست و پنجم بیرون آمدن شصت دروغ گو
که همه ادعای نبوت کنند بیست و ششم بیرون آمدن دوازده نفر از آل ابوطالب است که همه ادعای امامت
کنند بیست و هفتم سوزانیدن مرد جلیل القدری است از شیعه بنی عباس در مابین جلولا و خانقین
بیست و هشتم بستن جسر است در بغداد از سمت محله کرخ و ظاهرا وقوع یافته باشد والحال
موجود است بیست و نهم وزیدن باد سیاه است در بغداد در اول روز و واقع شدن زلزله
در بغداد که بسیار اهل بغداد غرق شوند و اضطراب بسیار در اهل بغداد بهم رسد که آرام نداشته
باشند و همچنین است اهل عراق و عرب ظاهرا وقوع یافته است سی ام فرود رفتن جمعیت بسیار در
زمین و خون بسیار ریخته در او و خراب شدن خانهای او و بطرف شدن اهل او است
شاید وقوع یافته باشد یا وقوع نیافته باشد سی و یکم واقع شدن مرگ بسیار است بطاعون و وباء
و نفوذ مردن مردم است از بغداد و غیره سی و دوم آمدن ملخ بسیار است در هنگام و غیر هنگام
آن سی و سیم خونریزی بسیار است در میان دو طایفه از عجم سی و چهارم مسخ شدن طایفه ایست
بصورت میمون و خوک سی و پنجم بیرون رفتن غلامان است از اطاعت آقایان و کشتن آقایان
خود را است سی و ششم ظاهر شدن سینه و صورتیست که در پیش قرص آفتاب سی و هفتم بیرون
آمدن مردها از قبرهاست و زنده شدن ایشان است سی و هشتم [illegible]
از آسمان است که زمین را پاک نشسته نماید سی و نهم [illegible]
و بسیار شدن قتل و کم شدن [illegible] ایشان [illegible] و بسیار [illegible]

بدانکه ظهور بخت نصر و علامات دارد

وخیانت و بسیار شدن شعرای جهال مسجد شدن قبرها و زینت کردن قرآنها و مسجدها و
بطلا و غیر طلا جهل بکم زیاد شدن ظلم و ستم و جور و فساد و کردن امرا کفر و دوستان الیتا
فجره و اعوان ایشان ظلمه و صاحب رای و تدبیر ایشان فسقه جهال دویم خوارج بصره است بدست
از سادات که تبعه او زنجی و سیاه باشند و ظاهر او وقوع او با مه باشد یا اگر بده سنه که سال بعد
از ولادت حضرت قایم است علی ابن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین خروج در بصره نمود
واکثر تبعه ان غلامان سیاه بودند و بصره را خراب کرد و اطراف صاحب الزنج نمودند جهال پنجم
آنچه در حدیث رسول خدا وارد شده است که فرمودند که در سال ششصد خروج قتل بسیاری
میشود و پر میکردد زمین از ظلم و جور و در بیست بعد از ان واقع میشود موت علما یکی بعد
از یکی و باقی نمیماند کسی و در سی بعد از ان کم میشود آب نیل و فرات بمرتبه که مردمان در وسط
شط زراعت کنند و در چهل بعد از ان سنگ میبارد از آسمان بمرتبه که تمام زرع و تمام حیوانات
هلاک میکردند و در پنجاه بعد از ان درندگان مسلط بر مردمان میشوند و در شصت بعد
از ان آفتاب میگیرد پس نصف جن و انس میمیرند و در هفتاد بعد از ان دیگر میمیرند مومن از
مومن و در هشتاد میکردند زنها میکردند مثل بهایم و در نود بعد از ان بیرون می آید دابة الا
الارض و در هفتصد طلوع مینماید آفتاب از مغرب و دیگر بعد از ان سوال میکنند و ظاهر
است والله العالم که این سالها بعد از ششصد از هزار دویم بعد از هجرت باشد که الان هزار و دویست
شصت سال است و در حدیث دیگر وارد شده است که در سال هشتصد و هشتاد ظاهر میگردد
شخصی که اسم او سعید است و صاحب ریش و سبیل است مثل مردها و می آید از صحرا بسوی عراق و با او
هزار سوار و در سال هشتصد و هشتاد ظاهر میشود از سمت روم مردی که اسم او مرتدیا
با هفتصد علم که بر هر علم یک صلیب یعنی خواجی که نصاری امر مینمایند و بر شکل دار کشیدن حضرت عیسی

بدانکه ظهور آنحضرت و علامات دارد

اویخته است و در زیر هر علم و صلیبی هزار سوار فرنگی و نصرانی می باشند و در آنوقت خروج میکند
مردی از طرف مکه که اسم او سفیان بن حرب است و شاید همان سفیانیست که مذکور شد پیش از
این که سال او هشت ماه است و متصل است بظهور دولت فرخنده آل محمد و شاید حرب پدر او باشد
و عتبه پدر او باشد چهل و ششم از علامات ظهور خروج دجال است و اسم ملعون صاید بن صید
و اخبار در باب او مختلف است بعضی دلالت دارد که از زمان آدم بوده است تا بحال چنانچه
در حدیث است که رسول خدا تشریف بردند بخوانه از خوانهای مدینه و در آن خوانه مرد دیوانه
هرزه گوئی بود با مادر او حضرت او را باصحاب خود نشان دادند و فرمودند که هر پیغمبران خدا
که فرستاده است هیچ پیغام او نبرا مگر آنکه ترسانیده است امت را از دجال و او را مهلت
داده است و واگذارده است او را تا زمان شما و خروج خواهد نمود تا یمن یا کوه های آن
و نهرهای آب و در زمان قحطی ظاهر میشود و اکثر شیعه و یهود و زنها و اعراب و صحرانشینها
میباشند و داخل میشود بتمام آفاق و اطراف زمین مگر مکه و دو کوه آن و مدینه و دو کوه آن
و هر وقت خروج نمود ادعای خدائی میکند و حال آنکه اعور است و خدا اعور نیست و در بعض اخبار
وارد شده است که در زمان آنحضرت متولد شده است و پدر داشت و در وقت تولد خود
حرف میزند و پیغام او ریحانه او رفت و ادعای نبوت کرد و گفت من فرستاده خدا میباشم بعد
حضرت امر نمود ملکی را که بصورت مرغ زنگی بود که او را ربود و در چاهی که در قریه یهود به
بود از دهات سجستان یا اصفهان است انداخت و در زنجیر است تا وقتیکه اذن خروج او بشود
و خری دارد که گام او یکمیل راه است که سیر میل یکفرسخ است و خر او خالهای سفید در یک او است مثل
پلنگ و صفت دجال اینست که چشم راست او مالیده شده است و چشم چپ او در پیشانی او است
و میدرخشد نحویکه گویا ستاره صبح است و در او پاره خون نیست چنانچه گویا مخلوط بخون شده

و در

بدانکه ظهور آنحضرت دو علامت دارد

است که در یمانی و چشمش نوشته است که کافر است و هر کس او را نه ملا و غیر ملا او را میتواند بخواند
و سلاح ماهر بیت که بسحر فرو میرود و در دریاها سیر میکند با آفتاب و بند پیش راه او کوهی
از دود و در پشت سر او کوه سفیدیست و بسحر بچشم مردم میآید که دو کوه آب و نان است و حال آنکه
حقیقت ندارد بلکه سحر است و همه دریاها را سیر میکند تعبر دریا و آنچه میکند زدن آب فرو میرود
و دیگر نار و رقیامت بیرون بخواهد آمد و شیطان در پیش رو او رقاصی میکنند و شیاطین او را
دخر او را در نظر مردم زینت میدهند و این فتنه ایست جهة امتحان خلق و فریاد میکند که آواز
او را خلق مشرق و مغرب از جن و انس میشنوند و میگویند ای دوستان من منم خدائیکه خلق
کردم و تسویه اعضا و اجزاء عالم را نمودم منم خدائیکه تقدیر امور بندگان نمودم و هدایت و
رهنما کردم خلق را منم پروردگار بلند شما و اکثر پیروان او زنان و یهودان و اولاد زنا و سایرند
میباشند و چون بعقبه افیق که کوهیست در شام میرسد در سه ساعتی از روز جمعه حضرت قائم
او را میکشد و عالم از کثافت و نجاست آن ملعون پاک میفرماید چهل هفتم و از خروج دجال و ظهور
قائم آل محمد ع چیزهائیست که حضرت امیر المؤمنین ع از برای صعصعة بن صوحان فرمود که از علامات
خروج دجال اینست که مردم بمیرانند نماز را و ضایع نمایند امانت را و حلال دانند دروغ را
و بخورند ربا را و بگیرند رشوه را و بنیان خانها را محکم بسازند و دین را بدنیا بفروشند
صاحب امور سفها را قرار دهند و مشورت با زنها نمایند و رحم را قطع نمایند و تابع هوا شوند
و استخفاف بکشتن و خون ریختن نمایند و علم ضعیف باشد و ظلم کردن فخر باشد امراء فجره و وزرا
ظلمه باشند و اهل معرفت خیانتکار باشند و قراء فسقه باشند یعنی عمل بقران نکنند و شهادتها
ناحق بنیاد شود و فسق و فجور علانیه و آشکار شود و بهتان بنیاد شود و در مسجدها گناه
کنند و اشرار مکرم و محترم باشند و نزدیک شود عذابهائیکه وعده داده است خدا

بدانکه ظهور آنحضرت را علامتها است

وزنها شریک مردها شوند در تجارت و بسیار اتفاق در امورات بلند شوند و پستترین
بزرگ قوم شوند و مردم تقیه از فاجر نمایند و تصدیق دروغگو نمایند و خیانتکار را امین
دانند و زنهای خواننده و غنا کننده پیدا شوند و ساز و طنبور پیدا شوند و آخرین لعن بر اولین
کنند و زنها سوار زین شوند و زنها شبیه بمردان شوند و مردان شبیه بزنها شوند و مردم
علم را یاد گیرند بجهة دنیا و عمل دنیا را مقدم دارند بر آخرت و مردم خود را مؤمن وانمایند مثل
گرگها که در لباس میش در آیند و دلهای ایشان گندیده تر از مردار و تلخ تر از صبر میباشد پس در آنوقت
خروج دجال نزدیک است و بهترین مکانها در آنوقت بیت المقدس است که مردم آرزو میکنند
که کاش ما ساکن آنجا میشدیم چهل و هشتم از علامات ظهور آنچه در حدیثی است که پیغمبر فرمودند
در تفسیر فقد جاء اشراطها پس فرمودند که ایا لخبرکم شما را باشروط و علامات ساعت
یعنی قیامت صغری پس سلمان عرض نمود بلی یا رسول الله حضرت فرمودند از جمله علامات آن ضایع نمودن
نمازها است و تابع شدن شهوتها است و میل نمودن بهوا است و تعظیم نمودن بمال است و فروختن
دین بدنیا است پس در آنوقت آب میشود دل مؤمن چنانچه آب میشود نمک در آب بسبب آنچه می بیند
از منکر و نمیتواند که او را تغییر دهد و نهی کند پس سلمان عرض کرد که یا رسول الله اینها از شدنیها است
حضرت فرمودند بلی بحق خدائیکه جان من در قبضه قدرت او است ای سلمان در آنوقت والی و حاکم
میشود بر ایشان امراء جور و وزراء فسقه و عارفان ظلم و امناء خیانتکار یا سلمان عرض کرد
که این امر شدنیست فرمودند بلی در آنوقت میگردد معروف منکر و منکر معروف میشود و امین
خائن میشود و خائن امین میشود و تصدیق کرده میشود دروغگو و تکذیب کرده میشود راست
گو ای سلمان در آنوقت امارت و بزرگی با زنان است و مشورت کردن با کنیزان است و طفلها نشستن
بر منبرها و دروغ صحبت و شوخی است زکوة دادن غرامت و غرض است و مال خدا را غنیمت

بدانکه [illegible]

میشمارند و مردم جفا مینمایند با پدر و مادر و حال اینکه نیکی مینمایند با دوست خود و قطع
میکنند ستاره دنباله داری ای سلمان در انوقت شریک میشوند زنان با شوهر خود در تجارت
و باران در تابستان میبارد و خوبان پامال میشود و عبادت کنندگان ذلیل و خوار میباشند و
بازارها متصل هم میشوند و مردم از خدا شکایت میکنند یکی میگوید چیزی نفروختم و یکی میگوید
نفع نکردم ای سلمان در انوقت مردم حاکم میشود بر انها قومیکه اگر حرف بزنند انها را میکشند
و اگر حرف نزنند مالهای ایشان را حلال میدانند و چیزهای ایشانرا مال خود میدانند و خون ایشانرا
میریزند و پر میکنند دلهای ایشانرا از خوف و ترس و نمی بینی ایشانرا مگر ترسیده و لرزنده
و گریزنده و بیایند بعضی از مشرق و مغرب و متوجه امر امت من میشوند پس وای بر ضعیفان امت من
از جور ایشان و ویل و جهنم باد بر ایشان رحم نمیکنند کوچک را و اکرام و احترام نمیکنند بزرگ را و
نمیگذرند از گناه گناهکاری صورت ایشان صورت ادمیست و دل ایشان دل شیاطین است ای
سلمان در انوقت اکتفا مینمایند مردان بمردان در شهوت و زنان بزنان و [illegible] میبرند
بر پسران چنانچه غیرت و رشک میبرند بدختران در خانه اهلشان و شبیه میشوند مردان
بزنان و زنان بمردان یعنی در لباس و زلف و زینت دادن خود و امر و نهی کردن در امر و سوار
میشوند زنان بر زینها پس بر ان زنان باد از امت من لعنت خدا ای سلمان در انوقت نقاشی و طلاکاری
میشود مسجدها هم چنانکه نقاشی و طلاکاری میشود معبد یهود و نصاری و زینت داده میشود
مصحفها بطلا و غیره یعنی قرانها طلاکاری میشوند و بلند کرده میشود منارها و بسیار میشود
صفهای جماعت با دلهای بغض دارند با نهای مختلفه ای سلمان در انوقت زینت مینمایند مردهای
امت من بطلا و میپوشند حریر و دیباج و استعمال مینمایند پوست ببر و حریرا و ظاهر میشود
ربا و معامله مینمایند بزیادتی گرفتن و رشوه میگیرند و دین را پست میشمارند و دنیارا

در بیان وقت ظهور و فنا آنحضرت

بلند میشمارند ندای سلمان در آنوقت ظاهر میشود زنهای خواننده و آلات لهو و لعب مثل ساز و مزمار و والی امیر میشود بر آنها اشرار امت من ای سلمان در آنوقت حج میکنند بزرگان امت من بجهة تفرج نمودن و اغنیا برای تجارت نمودن و فقرا برای ریا و سمعه نمودن و قومی یاد میگیرند قرآن را برای غیر خدا و قرآن را آلت خوانندگی میکنند و غنا کردن با قرآن خوانی اسم میکنند و زیاد عالم میشوند برای غیر خدا و زیاد میشوند اولاد زنا و خود را برای دنیا مینمایند ای سلمان در آنوقت پاره میشود پرده های احترام مردم و کسب کرده میشود گناهان و مسلط میشوند اشرار بر اخیار و فاش میشود دروغ و ظاهر میشود فقر و فاقه و فخر و مباهات مینمایند بر یکدیگر بلباس و پوشاک و باران بیارد در غیر وقت و انکار نمایند امر بمعروف و نهی از منکر را حتی اینکه مؤمن ذلیلتر از امت من میشود و ملامت کنند مردم متابعان قرآن و عبادت و عبادت کنندگان را و اسم مردم را اسم نهند باسم انجاس و انجاس که رجس و نجسها باشد بخوانند ای سلمان در آنوقت غمیر شوند مالدار بفقیر حتی آنکه سوال میکنند سائل بکف در میان دو جمعه و غیره مثلاً بکسی که چیزی در کف میگذارد و خوف میرسد در امور عامه امت من کسیکه قابل حرف زدن نیست و این شروط بسیاری از آنها ظاهر شده است امیدوارم است که باین نیز فرج شود انشاء الله تعالی **مصباح هفتم** در بیان وقت ظهور و رفتار آنحضرت است بدانکه از مضامین اخبار متفرقه ظاهر میشود که آنحضرت در سال طاق میباشد مثل پنج و هفت و نه و در روز شنبه عاشورا که دهم محرم الحرام است ظهور میکند که روز شهید شدن آنحضرت سید الشهداء است و در بعض اخبار دیگر است که و آنحضرت ظهور خواهد نمود و در اول روز جمعه ظاهر خواهد شد در وقت خطبه خواهد خواند خطیب مکه را خواهند زد و غایب خواهد شد و صبح شنبه ظاهر خواهد شد و در سر عمامه سوره و در دست عصای آنحضرت موسی و در پا نعلین آنحضرت را خواهد داشت و چند بز در پیش روی خود

خواهد

در بیان وقت ظهور و فتنهای آنحضرت است

خواهد انداخت و ابن هیئت داخل مسجد مکه میشود میان رکن و مقام بایستد و جبرئیل عرض کند
که ای آقا امر تو جاریست و حکم تو مقبولست پس حضرت دست بروی کشد و میگوید الحمد لله آنگاه
فریاد کنند که ای گروه بزرگان مخصوصان من بیایید بسوی من و قصد آنحضرت را داشته اند در مشرق و مغرب
برساند که همه مردم بشنوند پس سیصد و سیزده که بعدد اهل بدر است که در اطراف عالم هستند
و خداوند آنها را در همه جمع نماید در طالقان که همه با شمشیرها باشند و اسم هر یک و پدر
هر یک بشمشیر ایشان نوشته باشند و همه از اولاد عجم بعضی از آنها از اصحاب پیغمبر اوران گذشته اند
و بعضی از امت حضرت رسول اند و همه بسن جوانان نمایان باشند و حال آنکه همه پیران باشند
و بعضی از مخصوصان که از کردهای حضرت عیسی کرده اند ایشان از اولیاء الله میگویند مخصوصان
آنحضرت میباشند که در وقت ظهور او یا پیش ظهور میآیند شاید اوتاد و ابدال از آنها باشند
شاید بعضی آنها در این زمانها متولد شده باشند و خداوند عمودی از نور میان زمین و آسمان
برپا کند که نور او داخل در خانها شود و این سیصد و سیزده نفر که در طالقان اند در رختخوابها
خود باشند چون صبح شود هر یک در زیر سر خود صحیفه بیابند که نوشته باشد طاعة معروفة
پس بدانند که آنحضرت ظهور کرده است از جمله آنها رجال الغیب است که یا سی یا چهل نفر بوده هفته
ایام روی زمین را طی میکنند و در هر روزی در طرفی سیر میکنند و هر جمعه در نزد آنحضرت حاضر باشند جمعه
و جمعیت بیست و هفت نفر از مردگان امت پیش و این امت زنده شوند بجهة تمشیت امور آنحضرت
پانزده نفر از قوم موسی باشند و هفت نفر اصحاب کهف باشند و یوشع ابن نون وصی موسی
و سلمان فارسی و ابو دجانه انصاری و مقداد اسود و مالک اشتر و حضرت شعیب و حضرت صالح
باشند پس چون صبح شود بطی الارض یا بچشم برهم زدن در نزد آنحضرت حاضر شوند و یا ابر
سوار شوند و حاضر شوند و بعضی ایستند پس آنحضرت پشت بکعبه دهد و دست بگشاید

در بیان وقت ظهور و قیام آنحضرت

که از نور او عالم روشن شود پس بفرماید که هر که با این دست بیعت کند چنانست که با خدا
بیعت کرده است پس اول جبرئیل دست آنحضرت را ببوسد و بیعت کند پس ملائکه پس نجیبان جن
پس از سیصد و سیزده نفر که چون بزمین آیند زمین فخر میکرد که یکی از اصحاب قائم بروی من
راه رفت و جبرئیل در آن روز بصورت مرغ سفیدی بیعت میکند و یکپای خود را در مکه و یکپا را
در بیت المقدس میگذارد و باواز خوش بلند فریاد میکند که اتی امر الله فلا تستعجلوه پس مردم
مکه فریاد میکنند که این کیست بعضی گویند که این صاحب شماست گویند که اصحاب او را میشناسید
گویند نه مگر چهار نفر از اهل مکه و چهار نفر از اهل مدینه که اینها را می شناسیم و باقی دیگر را نمی
شناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتابست و چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی
از آسمان ندا کند که تمام اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه خلایق این مهدی آل محمد است
با او بیعت کنید تا هدایت یابید و با او مخالفت نکنید که گمراه میشوید و مردم از شهرها و صحراها
و دریاها رو بمکه آورند و چون نزدیک غروب آفتاب از آسمان میشنوند شیطان فریاد میکند
که ای جماعت پروردگار شما در وادی یابس ظاهر شده و او عثمان بن عنبسه از اولاد یزید بن معاویه
است با او بیعت کنید که هدایت یابید و مخالفت او مکنید که گمراه میشوید پس ملائکه و نقبای
جن و انس او را لعنت کنند و دانند که او شیطان است پس آنحضرت پشت بقبله داده فرماید که
هر کس میخواهد به پیغامبر او ری نگاه کند بیاید و بمن نگاه کند و هر کس کتابهای آسمانی را میخواهد
بشنود بیاید و از من بشنود پس بخواند صحف و زبور و توریة و انجیل و قرآن را چنانچه نازل شده
اند پس چند روزی در آنجا بماند و خلیفه بر اهل مکه قرار دهد و اهل مکه سر خلیفه آنحضرت را بکشند
باز حضرت دیگری را خلیفه نماید و در دفعه سیم یا چهارم عود بمکه کند و جمعی از اهل مکه را میکشد
و دستهای بنی شیبه که کلید داران مکه اند ببرد و بر مکه آویزان میکند و منادی آنحضرت

در بیان سلوک و سیر آنحضرت

ندا میکند که اینها دزدان خانهٔ خدا میباشند و خانهٔ مکه را خراب میکند و از اساس حضرت ابراهیم
بنا میکند و از آنجا بمدینه تشریف خواهد آورد و دو نفر را از قبر بیرون خواهد آورد و در درخت
خشکی آویزان میکند و آن درخت بجهت امتحان خلق سبز میشود و آن دو نفر تر و تازه اند پس میفرماید
که ایمردم بیزاری بجوئید از اینها پس دوستان ایشان میگویند که از تو بیزاری میجوئیم که اینها را ما بر
خواری پیروی آورده و حال اینکه از برکت ایشان درخت خشک سبز شده است و اینست ستمکار
بزرگ پس آنحضرت امر میکند دوستان ایشان را که بکناری میروند و امر میکند از زمین آتشی و بادی
بیرون میاید و ایشان را میسوزاند و آن دو نفر را میسوزاند و باز آن دو نفر زنده میشوند میسوزند
کرور چندین دفعه سوخته میشوند و زنده میشوند و بعد از آن میاید بکوفه و پای تخت او
کوفه میشود و مسجد کوفه را خراب میکند و از بنای اصل و بنا میکند و او را محل دیوان حکمش
مسجد کوفه خواهد شد و بیت المال او مسجد سهله خواهد شد و محل خلوتش نجف اشرف خواهد
شد و اصحاب او همه بده هزار خواهد رسید و در هر جا که لشکر خواهد برد فریاد میکند که لشکریان
نان و آب بر ندارند و سنگ موسی ع را بشتر بار کرده میبرد و عصا را برای او میبرند دوازده چشمه
از او ظاهر میشود کنار آب بحیره مردم احتیاج دارند از آن سنگ بیرون میاید برای مردم

مصباح هشتاد در سلوک و سیر آنحضرت بدانکه آنحضرت حکم بباطن خواهد نمود و شاهد
نخواهد طلبید و از کفار جزیه قبول نمیکند تا آنکه اسلام و ایمان را قبول کنند و الا ایشان را گردن
میزند و گردن مانع الزکوة را میزند و مسجدها را خراب میکند با منارها و مسجدها را مسقف مثل
عریش موسی میکند و مسجدها را تغییر میدهد مگر مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و مسجد کوفه و مسجد
بصره باشد و شارعها شصت ذرع کند و لشکر باطراف عالم میفرستد بجهت مسلمان کردن کفار
و بایمان داخل کردن مردم و مسجدی در نجف اشرف میسازد که هزار در داشته باشد و مقام

در بیان سلوک و سیر آنحضرت

ابراهیم را خراب میکند و بطریقه که در زمان رسول خدا بود بنا میکند و جویهای بسیار با خو
نهای کربلا متصل میشود که مردم با ... شد و بمرتبه رسند از کثرت مردم و بقدر
خوابیدن گوسفندی در کوفه از زمین هزار اشرفی قیمت پیدا میکند و سوار اسب سیاه
میشود و شمشیر خود را حرکت میدهد که همه شهرها و دهات از مشرق تا مغرب چنان میبینند
که آنحضرت در شهر ایشانست و خیمها زده میشود در کوفه و مردم تعلیم میگیرند قرآن را بطریقه
که بر حضرت رسول نازل شده است و بسیار حکمهای ظاهر را تغییر میدهد و بسیار اعتقادات را که
مردم عمل کنند ظاهر میکند و شش مرتبه گردن قریش را میزند و هر مرتبه پانصد نفر را و دست
خود را بر سر مردم میگذارد پس عقل مردم کامل میشود و اسلام و ایمان بر همه یهود و نصاری
و مجوس و خوارج و سایر کفار و منافقین عرض میکند هر که قبول کرد فبها و الا گردن میزند و
باید که ایمان ایشان از روی طوع و رغبت باشد و الا بعلم خود میداند و هر کسرا که از روی رغبت
ایمان نیاورد گردن او را میزند و زمین گنجهای خود را برای آنحضرت ظاهر میکند و عمودی از نور از زمین تا
عرش ملکی بر بالای سر او نصب میکند که نور مشرق و مغرب عالم را روشن میکند و فرو نمیاید
بر احدی مگر آنکه او را هلاک میکند و منصور برعب و موید بنصرت ... پستی و بلندی و کوههای
زمین از برای آنحضرت هموار میشود در راه رفتن و سیر کردن عالم را از مشرق و مغرب و صحرا
و دریا و ظلمات و کوه قاف همه را سیر مینماید و در بعض اخبار وارد شده است که آنحضرت
سوار بر ابر میشود و آسمانها را سیر میکند و تمام روی زمین را بمنزله کف دست آنحضرت است
که همه را میبیند و چنان قوتی دارد که هرگاه دست که درخت عظیمرا از زمین میکند و کوهها را
از جا میکند و اگر در میان کوهها فریاد کند کوهها از هم میپاشند و آنحضرت مثل رسول خدا
سایه ندارد و ابر بر سر آنحضرت سایه میاندازد و معجزات تمام پیغمبران در دست او است

در بیان سلوک آنحضرت

از عصای موسی و کیل شعیب و انگشتر سلیمان و پیراهن ابراهیم و نعلین آدم و شیشهٔ زمین
خلق است رسول خدا و حضرت عیسی از آسمان چهارم نزول میکند و در عقب سر آنحضرت نماز
میکند و آنحضرت از برای عیسی عروسی میکند و حکمهای عجیب و غریب میکند که گوش نشنیده
زیرا که کلام حق بیست و هشت حرف است و از زمان آدم تا زمان خاتم دو حرف او ظاهر شده است
که حکم همهٔ پیغامبران از این دو حرف است و بیست و شش حرف دیگر باقیست که آنحضرت همه آنها
ظاهر میکند و مردم همه را خواهند شناخت و خواهند فهمید و اوضاع عالم تغییر از این وضع
میشود ظلم برطرف میشود عدالت در میان مردم گسترده میشود بحدیکه گرگ و میش با هم آب
میخورند و آن زمان برکت زمین پیدا میشود رحمت آسمانی نازل میشود و بینایها بینا میشوند
و عقلها کامل و چشمها همه روشن و بدنها قوی چهل مرد پیدا میکند و مردم بنور جمال آنحضرت
روشن میشوند که دیگر محتاج بنور آفتاب نمیباشند و مردم اینقدر عمر میکنند که هزار اولاد
از برای ایشان زائیده میشود و غلبه عقل میشود و جهل برطرف میشود و صفات حسنه و
اخلاق پسندیده در میان مردم ظاهر میشود بخل و کینه و حسد و ریا و کبر و فخر و خودبینی و حب
ریاست و طلب دنیا کردن از مردم برطرف میشود و آنکسانیکه بازار شیطان است و تمام
عالم را نور روشن میکند و عالم عالم نور خواهد شد و ظلمت و جهل برطرف خواهد کرد اللهم
عجل فرجه و سهل مخرجه و اجعلنا من اعوانه و انصاره بمحمد و آله و چون ظاهر شود بسن چهل سال
یا بسن سی سالگی مینماید و حال آنکه از عمر تا بحال که سنه ۱۲۶۳ است هزار و هشت سال گذشته است
بجهت آنکه در نیمه شعبان در سال دویست پنجاه و پنج سال از هجرت گذشته بود که آنحضرت متولد
شد اگرچه بعضی اختلاف دیگر هم کرده اند و زمان خلافت المهدی بالله خلیفه چهاردهم خلفا

در بیان سلوک و بر آنحضرت

بنی عباس متولد شدند و از زمان ظهور تا زمان شهادت آن هفتاد سال خواهد کشید
و بعد از هفتاد سال زنی ملعونه نام جیری بفرق مبارک آنحضرت خواهد زد و آنحضرت را شهید
خواهد نمود و در این اثنا حضرت سید الشهدا ظاهر خواهد شد و این اول رجعت و قیامت
صغری است و آنحضرت را غسل میدهند و کفن میکنند و نماز بر او میگذارند و در نزد حضرت رسول
دفن میکنند و در بعضی اخبار وارد است که عمر آنحضرت تعدیه میشود که هزار سوار از اولاد
خود سوار کند بجهت جهاد و بعضی از حکما گفته اند که آنحضرت هفت عمر کرکس کند و شاید حال آنحضرت
هم اولاد و زوجات داشته باشد و در ایام غیبت صغری زنی از اولاد ابی لهب داشته که نام او و نسب
او معلوم نیست و منزل او و حال شاید در طرف مغرب یعنی در جزیره که در دریاها دارد با آنحضرت است با
چنانچه مشهور است در تواریخ از بعضی سیاحین که میگویند که در آنجا شهرها بزرگ است
که مشهور بشهرهای صاحب است و از اولاد آنحضرت قاسم و طاهر حاکم می باشند و العلم عند الله
بی اصل نمیباشد چنانچه در کتب مذکور است مصباح الظلم در بیان رجعت آل محمد است بدانکه
اعتقاد نمودن برجعت آل محمد از اصول مذهب و از خواص شیعه است پس واجب است اعتقاد
نمودن برجعت آل محمد و اول کسیکه رجعت میکند حضرت سید الشهدا است و با او زنده
میشوند از کسانیکه در طف کربلا با آنحضرت بدرجه رفیعه شهادت رسیده اند و از
پیغام او وان گذشته که هفتاد نفر زنده میشوند که از جمله آنها است اسمعیل صادق الوعد
و هفتاد نفر از قوم موسی نیز با آنحضرت زنده میشوند حضرت سید الشهدا با اصحاب
خود در کربلا فرمودند کلامیکه مضمونش اینست که بشارت باد شما را اگر بخدا قسم چون
ایشان ما را کشتند پس ما بار دیگر زنده میشویم و میرویم در نزد پیغمبر آخر الزمان و مکث
می نمائیم که آنقدر که خدا خواسته است بعد از آن من اول کسی هستم که بیرون می آیم از زمین

بقدر دو ماه راه چرا که مرغ شد و بپرو میاند که چه میشود حضرت فرمودند که عالم مدینه افضل است از علمای یمن شما آمد و عرض کرد که چه قدر میشود علم عالم مدینه شما حضرت فرمودند که عالم مدینه در یک صبح سیر میکند بقدر سیر نمودن آفتاب یک سال را بر آنکه امروز مأمور نیست که سیر نماید و هرگاه مأمور شود در یک صبح سیر مینماید دوازده آفتاب و دوازده ماه و دوازده مغرب و دوازده مشرق و دوازده دریا و دوازده عالم را چون

که شکافته

در بیان رجعت آل محمد است

که مقارنست با بیرون آمدن جناب امیر ع و قائم ما با جنود رسول خدا و بعد از آن فرود میاید
جبرئیل و میکائیل و لشکر بسیار از ملائکه بزمین و نزول میفرمایند پیغمبر و علی و همگی سوار میشوند
و بر اسبها از نور که هیچکس بر آنها پیش از این سوار نشده است لواء خود را رسول خدا بحضرت
امیر با شمشیر خود میدهد و بعد از آن تا مکث میکنیم بقدر آنکه خدا خواسته باشد بعد از آن
خداوند بیرون میاورد از مسجد کوفه یک چشمه از [illegible] از طلا و یک چشمه از شیر و بعد از آن
امیر المؤمنین میدهد بمن شمشیر رسول خدا و میفرماید مرا بمشرق و مغرب بهر دشمنی از
دشمنان خدا که میکشم خون او را میریزم و هر بتی را میشکنم و میسوزانم و همه دشمنان خدا را
میکشند و من نیز میکشم هر حیوان حرام گوشتی را تا آنکه حرام گوشتی بروی زمین نماند هرکس
اسلام آورد فبها و الا خون او را میریزم و باقی نمیماند بروی زمین بدی و دیگر کوری و
ناخوشی و بلائی و آسمان برکت خود را میبارد و زمین نعمت خود را ظاهر میکند و بیرون
انواع میوه‌ها میدهد و خداوند کرامت میفرماید بشیعیان ما کرامتی که پوشیده بر کسی نخواهد
ماند و بعد از زمان حضرت سید الشهداء هفتاد هزار سال پادشاهی خواهد کرد و طلا
از آسمان خواهد بارید و زمین گنجهای خود را ظاهر خواهد کرد و امیر المؤمنین ظاهر خواهد شد
و رسول خدا ظاهر میشود و همه ائمه ظاهر خواهند شد و تمکین امیر المؤمنین پادشاهی خواهد
کرد و ائمه عمال آن حضرت در شهرها خواهند بود و امیر المؤمنین چند دفعه رجوع خواهد
فرمود و در زمان قائم یا بعد از او و در زمان سید الشهدا و در زمان رجعت رسول خدا
و باید دانست که خداوند همه ائمه را بدنیا خواهند برگردانید در رجعت حضرت رسول
و همه شکایت از جفاهای اهل زمان خواهند فرمود و حضرت فاطمه شکایت از غاصبین حق
خود خواهند نمود و همه غاصبین و ظالمین آل محمد ظاهر خواهند شد و حضرت سید الشهدا

در بیان رجعت آل محمد است

باشیاین یزید ولشکر او دعوا خواهد نمود و همه را خواهد کشت و امیر المؤمنین با معاویه ولشکر او جنگ خواهد کرد و همه را خواهد کشت و هر کس با ایشان جنگ کرده است یا اینکه ایشان را شهید کرده است از بنی امیه و بنی عباس و خوارج و ظالمین و غاصبین همه زنده میشوند و ایشان با هم جنگ میکنند و همه را میکشند و باید دانست که رجعت نمیکند مگر مؤمن خالص و کافر خالص و کسانیکه بین بین میباشند رجوع نمیکنند یعنی تکلیف رجوع بایشان نمیکنند و ایشان قبول نمیکنند شاید بعضی قبول کنند و رجوع کنند و بعضی قبول نکنند و رجوع نکنند و در بعضی اخبار وارد است که همه پیغمبران از آدم تا خاتم رجوع میکنند و در بعضی اخبار آنکسانیکه قصاص ایشان لازم است باید رجوع کنند بجهة قصاص و در بعض اخبار قاتل و مقتول زنده میشوند و مقتول قاتل را میکشند و بعد از سی ماه زندگی میکند و در بعض اخبار است که ملائکه بمردگان مژده میدهند که دولت آل محمد ظاهر شده است و اموات بدیدن هم میروند و یکدیگر را بشارت بظهور دولت قائم میدهند و در بعض اخبار است که حضرت قائم ندا میکند که هر کس قرض و حقی از شیعه ما دارد بیاید و بگیرد از ما که ما دین ایشان را ادا میکنیم و باید دانست که حضرت امیر المؤمنین با لشکر از در وادی روحا که پشت کوفه است با لشکر شیطان جنگ خواهد کرد و شیطان تمام لشکر و اولاد خود را جمع میکند و چنان جنگی میشود که از زمان آدم تا آنوقت کسی ندیده است چنان جنگی و لشکر امیر المؤمنین بعقب می نشینند و پای بعضی در میان آب فرات میرود و بعد از آن لشکری از ملائکه از آسمان نازل میشود و حضرت رسول پیش روی آنها میباشند با حربه از نور یا از آتش و چون لشکر شیطان می بیند آنرا شیطان رو بعقب فرار میگذارد و لشکر او باو میگویند کار را تمام کردیم بکجا میروی میگوید که من می بینم آنچه شما نمی بینید و من از خدا میترسم و میگریزد بطرف دریا و حضرت رسول باو میرسد

بعضی و احمد لقد خلق الله تبارک و تعالی الف الف عالم و الف الف آدم انت فی آخر تلک العوالم و اولئک الآدمیون یعنی بخدا قسم است اینکه بتحقیق که خدا خلق فرموده است هزار هزار عالم و هزار هزار آدم که تو اینجا بر در آخر این عالمها میباشی و عالم تو آخر این عالمها میباشد و همه اینها آدم بودند و ایضا در خصال مرویست از حضرت صادق که فرمود بدرستی که از برای خدا میباشد دوازده هزار عالم که هر عالمی از آنها بزرگتر است از هفت آسمان و هفت زمین که اهل هر عالمی نمیدانند که غیر از ایشان خداوند عالمی دیگر خلق فرموده است و من حجت خدا میباشم بر آنها میباشم و در تفسیر علی ابن ابرهیم مرویست از ابن عباس در معنی الحمد لله رب العالمین که خداوند سیصد عالم خلق فرموده است

زمان رجعت آل محمد است

وخروج به پشت ایشان او میزند و او را میکشد و زمان وقت معلوم که خدا شیطان را مهلت داده است
تا آن زمانست و چون شیطان کشته شد تمام شر و فساد و ظلمت از عالم تمام میشود و همه عالم خوب
می شود و همه کس اطاعت عبادت خدا را میکنند که دیگر هیچ کفری و معصیتی در روی زمین
باقی نخواهد ماند و حضرت امیر المؤمنین بعد از اینها باز عود میکند و در آنوقت او را باسم دابة
الارض میخوانند و با اوست عصای موسی و انگشتر سلیمان بدست عصا را به پیشانی هر کس که میگذارد
نقش میکند که این کافر است حقا و انگشتر را به پیشانی هر کس که میگذارد نقش میکند که این مؤمن است
حقا و این نزدیک بقیامت است بعد از آنکه ائمه همه رجوع بدنیا کرده اند و سلطنت کرده اند و
از دنیا باز رفتند و بعد از آن امیر المؤمنین نیز از دنیا میرود که کسی از رسول خدا و ائمه هدی
دیگر در دنیا نمیماند پس در توبه بسته میشود و شاید در آنوقت آفتاب از مغرب طلوع کند بنا
بروایتی و تا چهل روز دنیا هرج و مرج میشود و هر کس بهر کس میشود و در اینوقت سد یاجوج
و ماجوج گشاده میشود و ایشان سه طایفه هستند و از اولاد یافث بن نوح هستند بنا بروایتی
و بیرون می آیند و بهر زمین که میرسند اهل آنرا میکشند و میخورند آنچه گیاه و علف و خوراکی
در روی زمین است و بهر دریائی که میرسند آنرا خشک میکنند و صدای همه ایشان تا صد فرسخ
میرود و آنوقت بسوی عالم افق میگیرد که دنیا تاریک می شود و در بعض اخبار وارد است که
آتشی پیدا میشود از قعر عدن و مردم را بجهت حساب جمع میکند و علت مکان عیوبات و در روایات
دیگر نیز وارد است پس اسرافیل مامور میشود که بدمد در صور و میدمد بصور و این اول قیامت کبری است
چنانچه سابقا دانستی بدانکه در میان این حدیث و حدیث پیشتر که زمین هرگز خالی از حجت و امام
نمیماند تعارض است پس میشود که حمل حدیث اخیر این بنمود که زمین در غیر این چهل روز خالی از
حجت و امام نخواهد ماند یا آنکه امام و حجت هست لکن مامور می باشد که پنهان باشد و از انظار این

در بیان رجعت آل محمد است

بنا جمع است و جمع دیگر هم وارد شده است از حضرت صادق که رسول خدا در زمان رجعت
امام بسوی بزمین آید و حضرت امیر المؤمنین چهل و چهار هزار سال پادشاهی خواهد فرمود
پنجاه هزار سال پادشاهی خواهد نمود و در روایتی وارد شده است که رسول خدا و امیر
المؤمنین در رجعت در نجف اشرف یکدیگر را ملاقات میکنند و مسجدی در نجف اشرف بنا میکنند
که دوازده هزار دروازه داشته باشد و ابن طاوس ره روایت کرده است که عمر دنیا صد
هزار سال است بیست هزار سال از مردم است و هشتاد هزار سال سلطنت و مختص آل محمد است و حضرت
صادق فرموده اند که گویا می بینم که تختی از نور گذاشته باشند و قبه از یاقوت سرخ بر او زده
باشند که مزین بانواع جواهر باشد و حضرت امام حسین بر آن تخت نشسته باشد و در اطراف
او نود هزار قبه سبز باشد و مؤمنین فوج فوج بدیدن آنحضرت آیند و سلام کنند پس ندا از جانب
خداوند با ایشان برسد که ای بندگان من یا اینکه آنحضرت با ایشان فرماید که ای دوستان من
هر چه خواهید سؤال نمائید که بسیار آزار کشیدید و مظلوم شدید پس هر حاجت که داشته باشند
خواهش نمایند و روا شود و در حدیث دیگر وارد است که حضرت سید الشهداء با هفتاد هزار
صدیق رجعت خواهد نمود و در آن زمان بهر مؤمنی خداوند یک ملک یا دو ملک موکل میفرماید
که اخبارات واقعه در مشرق و مغرب را باو خبر میدهد و هر یک این قدر عمر میکنند که هزار اولاد
ایشان را می بینند و هر کس بخواهد در آن زمان باشد مداومت باین دعا نماید بسم الله الرحمن الرحیم

اللّهم عرّفنی نفسک فانّک [ان لم تعرّفنی] نفسک لم اعرف نبیّک اللّهم عرّفنی رسولک فانّک ان لم تعرّفنی رسولک
لم اعرف حجّتک اللّهم عرّفنی حجّتک فانّک ان لم تعرّفنی حجّتک ضللت عن دینی رسولک لم اعرف حجّتک
اللّهم عرّفنی حجّتک ضللت عن دینی فائده بدانکه در بعض اخبار وارد است که بعد از حضرت قائم
دوازده نفر دیگر از نسل حضرت سید الشهداء سلطنت میکنند و آنها را در آن وقت باسم دوازده مهدی
خوانند و در بعض اخبار وارد است که ایشان امام نیستند لکن قومی می باشند از شیعیان ما

که مردم را بموالات و دوستی ما میخوانند و در بعضی اخبار است که پیغمبر فرمودند که امامان دوازده
مهدی میباشند و چون وقت وفات قائم میشود تسلیم میفرماید او را به پسرش که اول از دوازده
مهدیست و او سه اسم دارد یکی اسم من که احمد است و یکی اسم پدرش که عبد الله است و یکی مهدیست و در
حدیث دیگر میباشد که وفات مهدی این امت پیش از قیامت بچهل روز و در آن چهل روز
مردم بی امام میمانند و دنیا هرج و مرج میشود و در بعضی اخبار وارد است که امیر المؤمنین چند رجعت
دارد یکی با حضرت سید الشهداء و یکی با رسول خدا و یکی خودش و چهل هزار سال سلطنت خواهند
نمود و از برای هر شیعه او هزار پسر خواهد شد و مکرر حضرت امیر میفرمود و اعجبا کل العجب بین
جمادی و رجب شخصی سؤال کرد که این چه عجب است فرمودند چگونه تعجب ننمایم از اموات و مردها
که خداوند ایشان را زنده میفرماید با شمشیرها و داخل کوچهای کوفه میشوند و گردن کفار و جبابره
و اتباع ایشان را از اولین و آخرین میزنند **مصباح دهم** در اعتقادات متعلقه بقیامت
کبری و در آن چند مصباح است **مصباح اول** بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه
خداوند در قیامت بندگان را مبعوث میفرماید ببدن اصلی عنصری که در دنیا داشتند بعینه
و این از اصول دینست و منکر معاد جسمانی کافر و نجس و با تقصیر و مخلد در جهنم است پس قول باینکه
روح بتنهائی بر میگردد بهمین جسم دنیائی غلط است و قول باینکه با قالب مثالی در قیامت
عود میکنند غلط است و قول باینکه بدن انسانی را صاف و زلال میکنند و چیزها از بدن او میبرند و عود
میکنند غلط است بلی چون این بدن در این نشأه دنیا قابل فنا است زیرا که نشأه دنیا
دنیا فانیه است نشأه عالیه آخرت باقیه است و چیزیکه قابلیت فنا دارد قابلیت بقا ندارد
لهذا خداوند همین جسم فانی دنیائی را بر میگرداند و در قیامت قابلیت بقا باو میدهد
مثل مس که اکسیر باو زده میشود و طلا میشود و سر قیمت و قابلیت و دوامی علیحده

در بیان رجعت آل محمد

داد پس همین بدن که خاک میشود پس همان بعینه طلا میشود خداوند باز در قیامت همین جسم را از قدرت کامله خود بصورت مثل صورت اول بنیانی او را خلق میکند و چیزی از او زیاده نمیشود مثل خشتی که او را خراب کنند و باز او را خشت بزنند که خاک خشت دویم عین خاک خشت اول است و چیزی از او نیفتاده و زیاده بر او نشده است و مثل مومی که از او صورت حیوانی بسازند و بعد از آن صورت را خراب میکنند و دو دفعه باز موم صورت همان حیوان را درست میکنند که ماده و اصل هر دو یکیست بی تفاوت و زیاده و کم لکن صورت که امر اعتباری است دیگر میباشد و هرگاه کسی بگوید که چگونه خداوند خاک کسی را که مرده است و باد او را باطراف عالم برده است جمع میکند جواب او اینست که همینکه نزدیک قیامت میشود خداوند امر میفرماید بحر مسجور را که دریائیست در میان زمین و آسمان خداوند در القرآن مذکور فرموده است و آبی دارد که رنگ و بوی او مثل منیست آن دریا چهل روز بر زمین میبارد آب خود را و این باریدن در میان دو نفخ صور است پس همه روی زمین را آب میگیرد و تمام روی زمین مثل دریا میشود و بعد خداوند بادها را امر میفرماید که این آب را بهم زنند پس خاک اجزای متفرقه انسان را اگر در هر جای عالم باشد بمحل خود در یکجا جمع میشود از قدرت الهی مثل کره که در میان دوغ است و او را در مشک میزنند کره او یکجا جمع میشود و آن آب مثل باد بهار آنجا که رفته پرورش و بالیدن میدهد و خداوند امر میکند آفتاب و باد را که آن آب را خشک میکنند و هر یک از خاکهای بدنهای مردم بجای قبر خود جمع میشوند تا وقت دمیدن اسرافیل در دفعه دویم بصور در طرف زمین که روحهای مردم داخل بدنهای خود میشوند و قیامت بر پا میشود و همین مضمون حدیثی در تفسیر علی بن ابراهیم مسطور است و هرگاه کسی بگوید که انسان را اگر یا حیوان میخورد چگونه میشود که در قیامت بدن از اصلی هر دو عود میکند

در بیان رجعت آل محمد است

زیرا که گوشت بدن آنکه خورده شده است جزء بدن آنکسیکه اورا خورده است میشود
پس اگر جزء خورده شده را در هردو جمع کنند که محال است واگر در اولی جمع شود دویم
بدون اصلی زنده نخواهد شد وهرگاه در بدن دویمی جمع شود اولی زنده نخواهد شد بدن
اصلی وهرگاه در یکی از این دو بدن جمع شود ترجیح بلا مرجح است وهم قسم او باطل است پس باید
نه غیر بدن اصلی انسان مبعوث شود وعود کند تا مستوجب اثابه او نیست که اولاً خداوند
قادر است که هر دو را ببدن خود خلق نماید وهر یک را مبعوث نماید چنانچه اول دفعه نموده و صورت
او را صورت او را خلق فرموده و دویم آنکه خداوند جزء اصلی را خلق میفرماید در قیامت چنانچه
او را اول مرتبه خلق فرموده است و جزء فضلی خورده شده است نه جزء اصلی وهمان جزء اصلی
در قبر بطریقه استداره باقی میماند چنانچه در کافی منقول است از عمار بن موسی که سوال نمود
از حضرت صادق از میت که بدن او از هم متلاشی و متفرق در قبر میشود حضرت فرمودند نعم
حتی لا یبقی لحم ولا عظم الا طینته التی خلق منها فانها لا تبلی وتبقی فی القبر مستدیرة حتی یخلق منها
کما خلق اول مرة یعنی بلی پوسیده و متفرق میشود بدن میت تا آنکه باقی نماند گوشتی و نه
استخوانی مگر طینت آن چنانکه خلق شده است انسان از او پس بدرستیکه آن طینت باقی
میماند در قبر مستدیره یعنی دوری تا اینکه خلق میکند خدا از آن طینت انسان را همچنانکه خلق
شده بود اول بار و مراد از این طینت همان طینت اصلی انسانیست که مبدء نشو و نمای اوست
و او محسوس بحس ظاهری نمیشود و سوال و جوابهای دیگر را که بعضی از علما و حکما متعرض
شده اند در دفع شبهه آکل و ماکول در کتاب سیف الشیعه بیان نموده ام با معنی استداره
طینت اصلیه را در قبر فائده بدانکه قیامت میدن اول اسرافیل است در صور و آن میدن
چهار مرتبه است دو مرتبه بطرف زمین و دو مرتبه بطرف آسمان میدمد اما دو مرتبه زمین

در بیان رجعت آل محمد

یکی جهت بیرون آمدن ارواح اهل زمینست از بدنهای ایشان و یکی جهت دمیدن روحهای ایشان
است در بدنهای ایشان و همچنین است در مرتبه دمیدن بطرف آسمان و صور اسرافیل دو شاخ
و دو سر دارد یکی بطرف زمین و یکی دیگر بطرف آسمان اما آنطرفی که بزمین است بعدد ارواح صاحبان
روح از اول خلقت مخلوقات تا قیامت از انسان و حیوان و جن و غیره و دد و وحوش و طیور
هر چه صاحب روح است در آنطرف شاخ صور سوراخ است و در هر سوراخی نوشته است که
این محل روح فلان و فلانست مثل خانه زنبور و خداوند اسرافیل را امر میکند که میدمد در
صور و کیفیت این دمیدن مثل کشیدن قلیانست که بدمیدن میدمد که عبارتست از حبس نفس
خداوند جزئیه در این نفس کشیدن اسرافیل گذاشته که مثل آهن ربا ارواح تمام صاحبان روح را
بسوراخ ان یکطرف شاخ صور جذب میکند و میکشد و یکدفعه تمام روحها از قالبهای اصلی
و مثالی بیرون می آیند و مثل زنبور بسیار پرواز میکنند و هر یک داخل سوراخهای خود میشوند که در
میان شاخ صور میباشد و دیگر روح داری در روی زمین باقی نمیماند و همه متعین روح میشوند
بغیر از اسرافیل و ارواح چهارده معصوم و اما آنطرف شاخ صور که بطرف آسمانست نه شاخ بترتیب
در میان او میباشد و هفت شقه او مختص ارواح اهل هفت آسمانست و یکی مختص اهل ارواح کرسی
است و یکی دیگر مختص ارواح اهل عرش است پس بعد از نه میدمد اول اسرافیل بزمین که ارواح تمام
صاحبان روح میروند در میان سوراخهای خود بهمین حال باقی میمانند بعدد تمام ایام خلقت اهل
زمین بعد از آن بطرف آسمانها میدمد و ارواح اهل آسمان اول داخل در سوراخهای خود می
شوند و بهمین حال باقی میمانند بقدر خلقت اهل زمین و اهل آسمان اول و بعد میدمند
اهل زمین و بعد از آن داخل میشوند ارواح اهل آسمان دویم در سوراخهای خود باقی میمانند بعد
خلقت ایشان و بعد میدمند اهل ایشانرا و همچنین تا آسمان هفتم بترتیب داخل میشوند ارواح

اهل

در بیان رجعت آل محمد است

اهل آسمانها در سوراخهای خود و بعد از آن ارواح اهل کرسی و بعد از آن ارواح اهل
عرش چنانچه شنیدی و از این قدرت کامله الهیه است که بیکدفعه اهل هر آسمانی در مدت خود
داخل میشوند در سوراخهای خود بترتیب و در این مدت هر یک در مدت خود و همچنین است
مردن هر یک از جبرئیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل با باقی ماندن اضعاف زمانهای گذشته
و بهمین حال بعد از مردن اسرافیل که صاحب صور است چندین وقت باقی میماند تا چهل سال
یا چهار صد سال یا چهار هزار سال و هیچ صاحب روحی را نمیدانیم باقی نیست مگر ارواح چهارده
معصوم که آنها داخل در صور اسرافیل نمیشوند بجهة آنکه اسرافیل اینقدر قوت ندارد که بدمید
او جذب ارواح چهارده معصوم نماید و داخل در سوراخ صور خود نماید زیرا که قوت
ارواح ایشان بیش از اسرافیل است و آنها در مقام خود مشغول تسبیح و تهلیل و تقدیس الهی میباشند و
در این زمان خداوند میفرماید لمن الملک از برای کیست پادشاهی بعد خود میفرماید لله الواحد
القهار یعنی پادشاهی و ملک و سلطنت از برای خدای یکتای بسیار قهر کننده است و در بعض
اخبار وارد است که اینکلام را در جواب خداوند چهارده معصوم میگویند و چون ایشان وجه
الله و روی خدا میباشند باین معنی که پیش ما گفتیم هلاک نمیشوند یعنی در تحت تصرف اسرافیل در
نمیآیند و ارواح ایشان منتقل بسوراخهای شاخ صور او نمیشوند و اینست معنی کل شیء هالک
الا وجهه یعنی هر چیز هلاک شونده است مگر روی خدا و امام فرمودند که نحن وجه الله یعنی مائیم روی
خدا که هلاک نمیشویم یعنی در حبس سوراخ شاخ صور اسرافیل داخل نمیشوند و بعد از مردن
و داخل شدن ارواح ایشان در آن سوراخها خداوند امر میفرماید که دریای صبح چهل روز آب خود را
بزمین می بارانند بجهة رویانیدن گوشتها و استخوانهای متفرق شده مردم و جمع شدن آنها در یکجا و
بعد باز اینقدر یکه خدا میخواهد بهمین احوال ارواح مخلوقات در حبس سوراخها میمانند پس خداوند

در بیان رجعت آل محمد است

امر میکند روح اسرافیل را که داخل بدن اسرافیل میشود خداوند امر میکند که بطرف شاخ صور
که در طرف آسمانست یکدفعه اسرافیل صور میدمد مثل یک کرنای که ناچی بکر تا همینکه اسرافیل
دمید در صور یکدفعه روحهای اهل آسمانها از سوراخهای خود بیرون میآیند مثل پروانها مثل
زنبورها بسیار و هر یک باذن و قدرت الهی داخل بدنهای خود میشوند چنانچه پیشتر بودند و خداوند
الهام میکند هر یک از روحها که داخل بدن خود میشوند و بغلط داخل بدن دیگری روح دیگر
نمیشود پس از آن خداوند امر میکند که بطرف شاخ زمین صور بدمد پس میدمد و ارواح تمام اهل زمین
همه یکدفعه مثل زنبور از آن سوراخها بیرون میآیند و هر یک بدون غلط یکدفعه داخل بدنهای
خود میشوند که بواسطه آن آب باران دریای مسجور بمحل قبرهای خود جمع شده اند و همه خلایق
یکدفعه زنده میشوند و سر از قبرهای خود بر میدارند و هر یک برمیخیزند از قبر خود و خاک از
سر و روی ایشان میریزد و همه سر و پای برهنه بطرف آسمان نگاه میکنند و از خوف و وحشت میکند
صورت موهای جوانان سفید میشود و زنهای بار دار حمل خود را بزمین میگذارند و مردم مثل مست
و دیوانه میشوند از ترس و حال آنکه مست و دیوانه نمیباشند و این اول قیامت کبری است
بدانکه چون مردم محشور شدند و از قبرهای خود با بدن اصلی و عنصری برخواستند و روحهای
ایشان ببدنهای ایشان دمیده شد و سر و پای برهنه برخواستند ظلمتی ایشان را فرو خواهد
گرفت زیرا که نه ماه هست و نه آفتاب پس مردم در حیرت و ظلمت باقی خواهند ماند و نفسهای ایشان
بر ایشان بسیار تنگ میشود بجهت ظلمت و درد دیگر ایشان را فرو میگیرد و از شدت خوف
عرق بسیار میکنند بحدیکه از عرق هر یک از مردم چندین شتر سیراب میشود و مردم استغاثه
میکنند بخداوند خدا ایشان را بنور محمد و آل محمد روشنی میدهد و واجبست اعتقاد نمود
باینکه در قیامت آسمانها شکافته پیچیده میشوند هم مثل پیچیدن لوله کاغذ و بکناری افتاده

در بیان اعتقادات میزانست

میشوند کقوله تعالی یوم نطوی السّماء کطی السّجلّ للکتب و دیگر واجب نیست که بدانند که با نها چه
میشود خدا میداند که با نها چه میشود آیا معدوم میشوند یا آنکه بدرد گوشه محشر افتاده میشوند
یا بعالم دیگر میبرند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه این زمین مبدل بزمین صاف دیگر میشود و
دانستن اینکه آیا چگونه مبدل میشود واجب نیست لکن احتمال میرود که این زمین بالمره معدوم نماید
و زمین دیگر را خلق فرماید که تبدیل حقیقی باشد که معصیت الهی در آن زمین کرده نشده باشد چنانچه
این ظاهر است از آیه تبدیل این زمین بزمین دیگر و احتمال دارد که تبدّل صفتی باشد که صفت این زمین
مبدل بصفت زمین دیگر بشود که پستی و بلندی این زمین برطرف شود و زمین صاف پیدا شود که گویا
این زمین نیست چنانچه در بعضی روایات دارد که اگر تخم مرغی در مغرب بگذارند و در مشرق
اگر کسی بایستد آن تخم را می بیند بجهه صافی و هموار بودن آن زمین و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
ستارها منطمس و بیضیا و بی نور میشوند یا آنکه برطرف و معدوم میشوند بغیر از آن ستارها
یکه مردم آنها را پرستیده اند که باید آنها را با عبادت کنندگان آنها را بجهنم ببرند و واجبست
اعتقاد نمودن باینکه خداوند جنّ و انس و وحوش و طیور را مبعوث میکند با شیاطین بجهه حساب
کشیدن از ایشان و بجهه آنکه هر کسی بکسی ظلم کرده باشد دادخواهی نماید حتّی آنکه در بعض اخبار
وارد است که اگر مرغی بمرغی منقار زده باشد یا اینکه گوسفندی بگوسفندی شاخ زده باشد
باید قصاص شود و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند مدّت روز قیامت را بقدر
پنجاه هزار سال دنیا قرار میدهد و حساب مردم بیک چشم بهم زدن میشود چنانچه نمیباشد امر قیامت
مگر بیک چشم بهم زدن و مرویست که قیامت پنجاه موقف دارد و مردم در هر موقفی باید هزار
سال بایستند بجهه سؤال نمودن از اعتقادات و اعمال ایشان که مجموع پنجاه هزار سال میشود
مصباح دویم در اعتقادات میزانست پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه میزان جسمانی

در اعتقادات نامهٔ اعمال است

که ترازوی سنجیدن اعمال نیك و بد خلق است و تاویل نمودن از آنچیز دیگر یا انکار نمودن نمودن میزان حسیما غلط است و در بعضی اخبار وارد شده است که باطن میزان محبت محمد و آل محمد است و این حق است زیرا که کسیکه محبت ایشان دارد پله اعمال نیك و زیاد در کفه اعمال بد او میشود و هر کس محبت ایشان را ندارد کفه اعمال بد او زیاد تی بر کفه اعمال خوب او میکند و آیا هر کس یك ترازو دارد نظر بعموم و نضع الموازین القسط لیوم القیمة یا اینکه همه مردم یك ترازو دارند احتمال هر دو میرود یا احتمال اینکه از برای هر کس چندین ترازو باشد نظر بتغایر افعال و اعتقادات هر کس پس بالنسبه بهر فعل و اعتقادی میزانی ترازوئی هر کس داشته باشد نظر بعموم فمن ثقلت موازینه فاولئك هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئك الذین خسروا انفسهم بما کانوا بایاتنا یظلمون و میزان در چندین جا است در بعضی اخبار اول آنکه ترازو جسم است اما بعضی فائل شده اند باینکه مراد از میزان عدل و تعدیل است و باین مضمون حدیثی از حضرت صادق مرویست و باین سبب شیخ مفید علیه الرحمه نقل عنه پس وا جب است اعتقاد نمودن باینکه ترازو جسم است و مثل ترازوی دنیا دو کفه دارد در یکی از آنها اعمال خیر شخص را میگذارند و در کفه دیگری اعمال بد او را میگذارند و میکشند پس اگر عمل خیر او زیادتی نمود از اهل سعادت است و اگر عمل شر او زیادتی نمود از اهل شقاوت است دویم اینکه چگونه است کشیدن اعمال و اعتقادات حسنه و سیئه یعنی افعال خوب و بد و در این دو قول است قول اول آنکه اعمال خوب و اعتقادات نیك و حقه انسانی مجسم میشود بصورتهای نیك و نورانی و خیرها لطیف و نفیس و خوب و اعمال و اعتقادات بد و مجسم میشود بصورتهای بد و چیزهای تاریك و ظلمانی پس اعمال بد او را که مجسم شده است در یك کفه ترازو و اعمال نیك او را در یك کفه ~~ترازو و اعمال بد او را~~ در یك کفه دیگر ترازو میگذارند و میکشند و اینجا عقب میگویند که اعمال بندگان در دنیا عرض و فعل میباشند و در نشأ آخرت مجسم میشوند که نفع یا ضرر بصاحب خود و هرگاه مجسم نشوند نفع

بسم الله
بجای اعتقاد جاهلیت را هیچ خبر علیاست و نمیدانند زیرا که آفتاب بر آنها نمیتابد پس کسی عرض کرد یا امیر المؤمنین پس چگونه ایشان زندگی میکنند و حال آنکه نور آفتاب بایشان نمیتابد حضرت فرمودند که ایشان بنور خدا روشنائی میبینند که روشن تر از نور آفتاب است و نمیدانند که خدا آفتاب و ماه و ستاره را خلق فرموده است یا نه پس بعضی مردم عرض کردند یا امیر المؤمنین شیطان کجاست حضرت فرمودند ایشان شیطان را نمیشناسند و اسم او را هیچ نشنیده اند و بغیر از خدا کسی را نمی شناسند

وضرر

در بیان اعتقادات میزان است

وضروری نخواهد داشت قول دویم آنکه خداوند امر میفرماید بدو فرشته که در دنیا یکی موکل
بدست راست شخص بوده است واعمال خوب او را نوشته است و دیگری موکل بدست چپ او بوده است
واعمال بد او را نوشته است واسم یکی سائق واسم دیگری شهید است که طومار اعمال نیک وبد او را
در دو کفه میگذارند هر یکرا در یک پله و میکشند و براین مضمون بعضی از اخبار وارد است پس
هرگاه عمل نیک او زیاده است آن پله سنگین میشود و هرگاه عمل بد او زیاد است آن پله که عمل بد او زیاد
سنگین میشود سیم آنکه میزان یعنی مقابل انداختن عمل نیک و بد است باهم و خداوند در قیامت عمل نیک
وبد خلق را مقابل می اندازد و حساب میکشد هر کدام زیادتر بود دیگری محو بود باو قرار همان عمل را میفرماید
اگر خوبست خوب واگر بد است بد مجملا اعتقاد بودن میزان حسیما نمود و خصوصیات کیفیات او و دانستن
کیفیت بحث او واجب نیست **مصباح سیم** در اعتقادات نامه اعمال است که بدست و میدهند
واو را بگردن او میاندازند بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند در قیامت امر میفرماید
که طومار عمل نیک و بد هر کس را بگردن او بیفکنند اگر عمل او خوبست لطافتی خواهد داشت و سبک و روشن
و نورانی و خوشحال خواهد شد واگر عمل او بد است سنگین و غمین و ظلمانی و بدحال خواهد شد نظر بعموم
وکل انسان الزمناه طائره فی عنقه و واجبست اعتقاد نمودن باینکه نامه عمل هر کس را بدست او میدهند
میگویند که بخوان اعمال خود را و خود حساب خود را بکن نظر بعموم ونخرج له یوم القیمة کتابا یلقیه
منشورا اقرء کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا پس عمل بد او را بدست چپ و یا از پشت سر او باو
میدهند وعمل خوب او را بدست راست میدهند و انچه کرده از خیر و شر خدا بخاطر او میآورد
پس اولی روسیاه و دومی روسفید میشود و واجبست اعتقاد نمودن باینکه انچه هر کس عمل کرده آ
همه در آن طومار نوشته است از خوب و بد و انسان او را میخواند اگرچه ملا نباشد و میگوید نیست
کوچک و بزرگی مگر آنکه در اینجا نوشته شده است از علمای من این خواندن او بجهت اینست

در بیان اعتقادات نامهٔ اعمال است

که کسی مطّلع بر عملهای بد او نشود از خلایق و ملائکه مگر خدا و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
خداوند از نعمت خود بر بندگان که داده است سؤال میکند و از محبّت و موالات و تشیّع محمّد و آل
محمّد است نظر بعموم ثمّ لتسئلنّ یومئذ عن النعیم چنانچه در تفسیر صافی قید است و چون محبّت و ولایت
ایشان از دار گناه او را بدل بثواب خداوند میفرماید و در نظر خلایق جلوه میدهد ثوابها را
نظر بعموم تاویل اولئک یبدّل الله سیّئاتهم حسنات و در بعضی از روایات وارد شده است که حساب
خلایق را خدا با ئمّهٔ هدی وا میگذارد پس انچه حقّ الله است ایشان شفاعت شیعیان خود را میکنند و انچه
حقّ ایشان است ایشان می بخشند و امّا حقّ الناس در روایات دارد که داخل بهشت نشود مگر آنکه
در حساب از او بگیرند یا اینکه از ثواب این شخص بقدر حقّ او بصاحب حقّ میدهند یا از گناه صاحب حقّ
بدوش ظالم مردم خور میگذارند و امّا نعمتهای الهی که در دنیا بادمی داده است و از انها خورده و پوشیده
است پس ظاهر بعضی از اخبار اینست که از انها سؤال میکند و در بعضی اخبار وارد است که خدا بزرگتر
از اینکه از اینها از بنده سؤال نماید و واجبست اعتقاد نمودن باینکه هر کس انکار کند عملهای بد خود را
جوارح او مثل دست و پا و چشم و گوش او شهادت براو میدهند و در بعضی اخبار وارد است که این
شهادت اعضا و جوارح مختص بکافر نیست به مؤمنین گناهکار و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
مردم در قیامت از یکدیگر میگریزند برادر از برادر و مادر از فرزند و فرزند از پدر و مادر
حتّی انکه پدر آرزو میکند که کاش فرزند مرا بجای من عذاب میکردند و از من برستند میداشتند
و باید دانست که روز قیامت زمین مثل کوره اهنگران گرم و سرخ میشود و افتاب بقدر یک نیزه
بالای سر مردم می ایستد تا انکه روی او که از پردهٔ اتش است بسوی خلایق می ایستد زیرا
که افتاب هفت طبقه است یکی از اب و یکی از اتش و طبقهٔ اخرین او از اتش است که روی باسمان پنجم
است و حال در قیامت رو بروی اهل محشر میکند و از اینجهت است که افتاب سرخ رنگ و گرم

است

است بخلاف ماه که پرده آخر نور او از تست و باین سبب ماه سرخ و سفید است مصباح

چهارم در اعتقادات متعلقه باهل جهنم است پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند
جهنمی خلق فرموده است و پر از آتش است و انواع عذابها و المها و مرضها در او یافت میشود
و جهنم دو تا است جهنم دنیا و جهنم آخرت اما جهنم دنیا دو تا است یکی در طرف مشرق است و یکی
در وادی حضرموت که وادی برهوت است و در یمنست و صحرائیست که رود و بیشه و کوه
که کسی نمیتواند در آنجا عبور و مرور بکند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه جهنم دنیا و آخرت
هر دو را خداوند خلق فرموده است و الآن موجود میباشند نظر باخبار معراج که رسول خدا
او را مشاهده فرمودند بنابر تجسم اعمال افعال نیز انواع عذابها و شدتها میشوند بر اهل جهنم
و قول باینکه خداوند او را خلق نفرموده است غلط است و قول باینکه بعد از این در قیامت
او را خلق میفرماید غلط است و قول باینکه جهنم جسمانی نمیباشد غلط است و قول باینکه جهنم
عبارتست از قوه غضبیه انسانی و دیگر جهنمی نیست غلط است و قول باینکه جهنم هر کس الم روح
اوست در دنیا و بعد از مردن صاحب اعمال بد بجلد سگ و خوک و غیره از حیوانات یا کسانیکه
با او بد بکنند در میروند و باز بدنیا برمیگردد غلط است و باید دانست که جهنم هفت طبقه بالای
یکدیگر است اول جهنم دویم سعیر سیم سقر چهارم جحیم پنجم لظی ششم حطمه هفتم هاویه و جهنم
اول جای موحدین است یعنی خداپرستها که معصیتها کرده اند و بی توبه مرده اند که
بقدر عملهای بد ایشان معذب میشوند و بعد بیرون می آیند یا بعد از تمام شدن عذاب
ایشان یا پیش از تمام شدن لکن بشفاعت شفاعت کننده از پیغمبری و امامی و عالمی و مؤمنی
و سعیر جای یهودانست و سقر جای یهودیست (نصارا) و جحیم جای صابئینست و ایشان طایفه
میباشند که ستارهها را مدبر امور عالم میدانند و هم والحی و ناطق میدانند و قائل بحلول

در بیان اعتقادات اهل جهنم است

و تناسخ میباشند و لظی جای مجوس است که آتش را میپرستند و حطمه جای مشرکین عرب میباشند
که بتها را میپرستند و هاویه جای کل منافقین است که منافق کسی میباشد که دل و زبانش دو تا باشد و آنچه
در زبان میگوید در دل اعتقاد ندارد بلکه خلاف او را اعتقاد دارد و میباید دانست که آتش اهل
جهنم افروخته میگردد و آتش از سر ایشان زبانه میکشد و میسوزد و خاکستر میشود و بپایین میاید و همچنین
آتش بپایین تا به پایین از گوشت بالا میسوزد و خاکستر میشود تا آنکه آتش بپایین پاهای او میرسد پس
از بالای سر او گوشت خداوند میرویاند و آتش از پای او باز دیگر او شعله میزند و همچنین است
احوال اهل جهنم تا در جهنم میباشند و خداوند پوست سوخته ایشان را بدل بپوست دیگر میفرماید
چنانچه آیه صریح كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها میباشد و در حدیث است که ساعتی صد بار
پوست ایشان را بدل بپوست دیگر میفرماید تا عذاب را بچشند و شاید تبدیل صورت پوست بشود و
احتمال تبدیل حقیقت پوست نیز میرود زیرا که اقتضای جهنم شاید چنین باشد والله العالم و باید دانست
که جهنم از روز یکه خلق شده است خالی از ارواح کفار نبوده است چنانچه در حدیث است و شاید ارواح
کفار از طایفه غیر از این آدم است از خلق عالمهای دیگر که پیش از این عالم و آدم خداوند خلق فرموده است
و در کتاب مشکوة الانوار و تفصیل این را با حدیث نوشته ام و باید دانست که اهل جهنم از کفار
مخلد در جهنم میباشند یعنی همیشه و بیرون نمیایند و آرام و آسایش از برای ایشان از عذاب الهی نمیباشد
زیرا که نیت کفار این بوده است که هر چه در دنیا بمانند بصفت کفر باقی باشند پس خداوند ایشان را
بنیت ایشان عذاب میفرماید و با آنکه بنا بر مجسم شدن اعمال اخلاق و کفر از جمله گناهانیست که بصورت
جسمیت که بیرون نمیاید از خلود در او میباشد و بعض گناهان دیگر که بصورت عذاب غیر مخلد مجسم میشود
پس بنا بر این تفاوت میانه عذابها بجهت تفاوت در اعمال است چنانچه تفاوت باقی ماندن مردم در جهنم
بجهت تفاوت افعال است و احتمال دارد بعضی اشخاص کافر نیز خداوند در جهنم مخلد بدارد نظر بعدل

9

قوله تعالی که میفرماید وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا و همچنین کردانیدیم از برای هر پیغام آوری دشمنی از شیطانها انس و جن که بعضی قول را بعضی میرسانند بجهت اذیت و از آن نبی نبی باید دانست که مؤمن همیشه مبتلا میباشد اگر در سوراخ موشی یا بقله کوه برود خداوند کسی را مقرر کند که او را اذیت کند تا او صبر نماید و اجر بیابد و در بعضی اخبار دیدم که حضرت موسی روزی ایشان عرض کرد پروردگارا چنان کن که مردم مرا دوست دارند و بدی

خود و لکن ایشان را عذاب بفرماید چنانچه در بعضی اخبار وارد شده است که حاتم کافر بود و بجهت جود

و سخاوت او خداوند او را در جهنم معذب نمیسازد و انوشیروان که کافر بود بجهت عدالت او را

معذب نفرماید که اگرچه این اخبار بصحت نپیوسته است و عموم آیه دلالت دارد بر عذاب ابدی کفار و

مخلد بودن ایشان در جهنم و قول باینکه خداوند در آخر آتش جهنم را بر کفار سرد میگرداند و طبیعت

ایشان را منقلب میگرداند که از آتش المی بایشان نرسد مثل ملائکه که در جهنم میباشند غیر صحیح است نظر

بعموم آیه عذاب و حدیثی که روایت میکنند که حضرت صادق فرموده اند که تره تیزک از زمین جهنم بلند

میشود موثق نیست و معتمد علیه نیست بلی در جهنم گیاه و علف خشک سفیدی میشود که آن زهر

کشنده است و آن علف را ضریع میگویند که طعام اهل جهنم است و همچنین خداوند درختی را

خلق فرموده است که میوه او تلخ و بدبو و زبر است و میوه او طعام اهل جهنم و شکوفه او گویا سر

شیاطین است و آن درخت را زقوم میگویند و ایضا طعام اهل جهنم از غسلین است و آن غساله چرک و

خونی است که جاری میشود از بدن اهل جهنم و آب جهنم را که از اهل آن او میآشامند صدید و حمیم

و غساق میگویند و حمیم آبی است که از گرمی جوشنده باشد و غساق آب سرد بدی است که از سردی میسوزاند

و بعضی گفته اند که حمیم چشمه ایست که زهر هر صاحب زهری در او جاریست و بعضی گفته اند که چرک و

خون اهل جهنم است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه در قیامت خداوند جهنم را در صحرای محشر حاضر

میفرماید و هفتاد هزار ملک با شترهای کبیر مهار او را گرفته اند و احاطه مینماید جهنم بکافرین و منافقین

و باید دانست که تخلف نمودن خدا از وعده جایز نیست و لکن تخلف از وعید عیبی نیست پس هرگاه وعده کند که

کسی را ببهشت ببرد واجبست وفا بوعده خود فرماید و هرگاه کسی را وعید فرماید که او را بجهنم ببرد جایز است

که او را عذاب نکند و خلف وعید کرده او را ببهشت ببرد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه جسر

بر روی جهنم خداوند میکشد که از موی باریکتر و از شمشیر برنده تر و از آتش گرمتر است و آن جسر را

چگونه اندر این ... ایشان را از کرم خلق کرده ام ... حیات و ممات و ... روزی ایشان با من است با وجود این شریک قرار میدهند و کفر میگویند و ... با بندگان ... معامله میکنم ... با ایشان ... دست ... میکردانم

و چون خداوند این دنیا را ... قرار داده است لهذا ... جزای هر کس را ... مدانکه از کتب ... منقول است که حضرت جبرئیل بر حضرت آدم ... دفعه نازل شد و همچنین بر حضرت شیث و نوح ۱۴ دفعه و بر ادریس چهار دفعه و بر حضرت ابرهیم ... پنجاه مرتبه و بر موسی ... نود دفعه و بر سلیمان چهل دفعه و بر حضرت محمد مصطفی ... چهار ... دفعه و اختلاف دیگر ... از مسطور ... والله العالم

در بیان اعتقادات متعلقه به بهشت

پل صراط میگویند بدانکه در اعتقادات پل صراط است پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه
پل صراط جسمانی است نه اعتباری و نه خیالی و نقلی است و نه قوه غضبیه است و سه هزار سال راهست
هزار سال بالا باید رفت و هزار سال صافست و هزار سال پائین است و واجبست اعتقاد نمودن
باینکه همه کس باید از او بگذرند حتی پیغمبران و اوصیا و اولیاء و ائمه و مؤمنین و مقدسین
و کافرین و فاسقین و فاجرین و منافقین و زن و مرد و سیاه و سفید و قول باینکه صراط جسمانی
نیست غلط است و قول باینکه صراط محبت امیرالمؤمنین است نه جسمانی غلط است بلکه باید اعتقاد
نمود باینکه ظاهر صراط جسمانی است و باطن آن ولایت امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین است که هر کس ولایت
ایشان را داشته باشد از صراط با آسانی میگذرند و باید دانست که بعضی از صراط مثل برق جهنده و بعضی
مثل اسب دونده و بعضی مثل آب رونده میگذرند و بعضی آهسته آهسته و بعضی به هروله و بعضی
بدست و بعضی بپا و بعضی برو و بعضی به پهلو و بعضی مثل طفل تازه راه بچهار دست و پا خود را کشیده
می گذرند و بعضی بدست که میگیرند صراط را و بعضی بپا و بعضی بمو آویخته اند و بعضی میلغزند
و بعضی مثل شب پره در آتش جهنم میافتند و ملائکه بر دور ایشان ایستاده اند و دعا میکنند
از برای امت محمد صلی الله علیه و آله و صراط سه قنطره دارد که یکی مخصوص امانتست و صله رحم و یکی عقبه قنطره نماز
است و یکی قنطره عدالت پروردگار عالمیانست پس انسان را بر هر یک از آنها نگاه میدارند تا جواب بدهند
و اگر جواب از خیانت مال مردم یا در صله نکردن یا در نماز نکردن یا در غلط کردن ندهد بجهنم
میافتند چنانچه هرگاه خدا را در افعال و عادل نداند او را هم بجهنم میاندازند و واجبست اعتقاد
نمودن باینکه خداوند در کمینگاه صراط است و ظالمین و کافرین و منافقین را در آنجا خواهد گرفت
و مراد اینست که امر و عقاب پروردگار در کمینگاه است و الا خدا جسم نیست که بکمینگاه بنشیند
و بعضی گفته اند که مراد از رب امیرالمؤمنین است که در کمین ظالمین و غاصبین و قاتلین خود و اولاد

فایده

بدانکه مردم میگویند
که خدا در اول خلقت
اولاد حضرت آدم
امر فرمود که دختران
خود را به پسران خود
بدهد غلط است بلکه
بعضی اخبار وارد است
از ائمه اطهار که خداوند
دو حوریه از بهشت دنیا
فرستاد اسم یکی [illegible]
و اسم دیگری منزله
و هر یک را حضرت آدم
بیک پسر خود داد و
از آنها دختر و پسر حاصل
شد که دختر عمو و پسر عمو
میشوند و آنها را بهم دادند
و اولاد از ایشان حاصل
شد و حضرت صادق
میفرماید که خدا اجل است
از اینکه پیغمبران و
معصومان را از حرام خلق بفرماید
هرگاه

طیبه

در بیان اعتقادات متعلقه به بهشت

طیبین و طاهرین خود میباشند و باید دانست که یکسر جسر بطرف محشر و یکسر جسر در در بهشت است
هر کس از او گذشت میگوید الحمد لله و داخل بهشت میشود خداوند بجاه محمد و آل طیبین و طاهرین
او ما را موفق بفهمیدن نماید و اعتقاد بصراط جسمانی و میزان جسمانی و جهنم جسمانی و میزان جسمانی و جمله اصول
دین است و منکر او کافر و با تقصیر مخلد در جهنم است **بدانکه** در اعتقادات متعلقه
به بهشت است پس واجب است اعتقاد نمودن بوجود بهشت جسمانی و این هم از اصول دین است
و بهشت فوقانی است یکی بهشت دنیا و یکی بهشت آخرت اما بهشت دنیا دو تا است یکی وادی السلام
است که در پشت نجف است و یکی بطرف مغرب است و از آب و در فرات چکیده میشود و بهشت
حضرت آدم او میباشد بنا بر روایت حضرت رضا و بهشت آخرت در آسمان چهارم است و هشت بهشت
میباشد و بهشت پنهانی افتاده است و واجب است اعتقاد نمودن باینکه اهل بهشت آخرت در
بهشت مخلد میباشند و هر یک بقدر خود درجه دارند و باید دانست که در بهشت مرتبه نیست
و بول و غایط نیست و هر چه میخورند بول و غایط ندارد مثل طفل که در شکم مادر است و باید دانست
که پیر و کور و زمین گیر و صاحبان مرض با مرض داخل بهشت نمیشوند و نجاست و کثافت از آدمی
بیرون رود و داخل بهشت میشود بلکه دیشهم چنین است و در بهشت آنچه نفس می خواهد از
روئیدنی و بوئیدنی و چشیدنی و نوشیدنی و پوشیدنی و دوشیدنی و خوردنی و امثال اینها ازبرای او
مهیا میباشد و آنچه چشم لذت برد در بهشت یافت میشود و بنا بر روایتی طفل هر گاه بخواهد اهل
بهشت در وقت یکساعت یا ساعتی ازبرای ایشان بهم میرسد و هر مرد را که بنا بر روایت مرحوم
صدوق در من لا یحضره الفقیه هزار زن دنیا باو میدهند بغیر از حور العین و در بعضی اخبار است
باشد که هر مؤمن را هشتصد زن باکره و چهار هزار زن ثیبه و دو حور العین کرامت میکنند که
مغز استخوان حور العین از زیر هفتاد حله نمایان است و کمترین اهل بهشت آنقدر میدهند از

در بیان اعتقادات متعلقه به بهشت

هر گاه چنان باشد که مردم میگویند و اگر حدیثی یافت شود این مضمون در کتب شیعه محمول بر تقیه است و در بعض اخبار وارد است که حوریه و جنیه آوردند و هر یکی را بیکی از اولاد آدم دادند آنچه خوش صورتان میباشند از حوریه اند و آنچه بد صورتان میباشند از جنیه اند اگر چه این حدیث تخلفات بسیار دارد زیرا که دو نفر از صلب یک پدر و بطن یک مادر همیشه یکی خوب صورت و دیگری بد صورت

در بیان اعتقادات متعلقه ببهشت

ملکت و انواع نعمتها که هر کدام تمام جن و انس وارد مهمانی او بشوند جا همه بوسعت هست با انواع نعمتها
و همین بدن عنصری دنیائی داخل بهشت نمیشود بلکه قابلیت بهشت را پیدا میکند و با بول و غائط
داخل بهشت نمیشود کسی بلکه اینها از او بیرون میرود و داخل بهشت میشود مثل مس که اکسیر باو بزنند طلا شود
چنانچه سابق بر این مذکور شد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه پیغام آوران و اوصیاء ایشان و اولیا
مؤمنین و صلحا شفاعت میکنند از گناهکاران خصوصاً محمد بن عبد الله و امیر المؤمنین و طیبین و طاهرین
ایشان که ائمه معصومین باشند و حضرت فاطمه و اینقدر پیغمبر شفاعت میکند و خدا باو عطا میکند
و میبخشد از گناهکاران که آنحضرت راضی شود و در حدیث است که آنحضرت راضی نمیشود که احدی
از مؤمنین و شیعیان باقی در جهنم بمانند و اختیار حساب بر بنا بر بعضی از تفاسیر و اخبار خداوند
بدست پیغمبر و ائمه میگذارد که حساب خلق را نمایند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه امیر المؤمنین
در قیامت قسمت میفرماید بهشت و جهنم را خدا از برای پیغام آور میفرستد و حضرت اینها را بدست امیر
المؤمنین میدهد و مهار جهنم را امیر المؤمنین بدست میگیرد و جهنم زبانه میکشد و حرارتش با بصد سال
راه میرود پس جهنم عرض میکند یا علی دور شو از من که نور تو آتش مرا فرو مینشاند حضرت میفرماید
که ساکت شو که اکنون باید تو اطاعت من نمائی و در حدیث است که در آن روز جهنم
اطاعت آنحضرت را چنان میکند که غلام سپاهی اطاعت آقای بزرگ خود را نمیکند و در
تفسیر علی بن ابراهیم منقول است از معصوم در تفسیر آیه مبارکه لا تختصموا لدی و قد قدمت
الیکم بالوعید که در روز قیامت سنگ گناهکار را میآورند و هر چه از گناهان او سؤال
میکنند میگوید شیطان مرا فریب داد پس شیطان را بصورت حیله و ظاهر میکنند و شیطان
باو میگوید که مرا دیده و میشناسی انکار میکند پس شیطان میگوید چرا هر گناهی که کرده بمن نسبت
میدهی میگوید مگر تو شیطان نمیباشی میگوید بلی میگوید ای ملعون تو مرا اکراه کرده میگوید تو

[حاشیه:]
چنانکه ... مستفاد میشود ... عالم ... بوده است و آن ... دنیا ولی دوری ... پس ... خداوند عوض ... و انجا لیف ... بر خلق ... و دوری ... آتش ... ایشان که از آن ... ایشان ... آدم بیرون ... ادم ... سؤال ... خداوند ... اختلاف ... و ممکن است که همه یکی باشند و ممکن ... مختلف باشند چنانچه ... راست و بعضی انکار ... کرده اند که میگویند عالم ... و این ... راست و بعضی میگویند ... هر کس ... باطن میگوید ... عالم دنیائی ... عالم ... نسبت ... قائل ... عالم ... میگویند چون

در بیان اعتقادات اعراف وغیره

ملعونی که معصیت خدا کرده پس نزاع میکنند بحدیکه مشتبه میکنند که هر از بهر خدا امیر فرماید
در نود من نزاع و جنگ میکنند و هر دو داخل جهنم شوید پس از عاصی و شیطان داخل جهنم میشوند
و باز گناهکار دیگر غیر شیطان میایند و شیطان میاید و او را باز با شیطان بجهنم میبرند و هم
تا باخر

فصل اول در اعتقادات اعراف است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه اعراف میانه
که نه بند جهنم و نه بخوبی بهشت است و جای که خوبیست و موضع بلندیست و بر سر پل صراط میباشد
و اعراف محل مستضعفین از مردها و زنها میباشد و کسانیکه قابل بهشت نیستند و مستحق جهنم
هم نمیباشند مثل ولد الحرام و اولاد کفار که گناه نکرده باشند و بعضی از اهل اعراف داخل بهشت بشفاعت شفاعت
کننده میشوند و در بیان کسانیکه در اعراف میباشند خلافست بنابر احادیثی بعضی گفته اند جای میدهند
در اعراف جماعتی را که استحقاق ثواب و عقاب و خلود در جهنم ندارند و ایشان از واهمه گناه است تا اینکه
بشفاعت پیغمبر آخر الزمان و ائمه هدی اذن داده شوند که داخل بهشت شوند و بعضی گفته اند که در
اعراف کسانی باشند که گناه و ثواب ایشان برابر باشد و یا آنکه پدر و مادر راضی از او باشد
و دیگری راضی نباشد و یا موحدی که تقصیر کار باشد و بعضی گفته اند که اعراف محل کسانی نیست که در
دنیا مکلف نبوده اند که مستحق بهشت و جهنم شوند بجهت گناه و ثواب مثل طفلها و دیوانها که اینها را
انجا جا میدهند که بعوض المهای دنیا نعمت آخرت بایشان برسد و در بعضی از اخبار وارد شده است
که در اعراف چند جایگاه و مقام است که جای مؤمنین جن میباشد و جای اولاد زنا میباشد که مستحق
جهنم نشده اند بجهت گناه بلکه تا هفت پشت از اولاد زنا بهشت نمیروند تا آنکه در پشت هشتمی پاک شود
و مستحق بهشت شود و بنابراین حدیث ولد الزنا تا هفت پشت پاک نمیشود و در هر پشتی یکی از اجزاء
او پاک میشود و در پشت اول بدن او پاک میشود و در پشت دویم پوست و گوشت او پاک
میشود و در پشت سیم خون و رگ او پاک میشود و در پشت چهارم نفس او پاک میشود و در پشت

دربیان اعتقادات اغراوات

پنجم طبیعت و پاک میشود و در پنجم ششم روح او پاک میشود و در بهشت هفتم عقل او پاک میشود

و اینها مراد از پاک شدن حیثیت چگونه پاک میشود و در مشکوة الانوار نوشته ام لکن مراد از

نجاست منافیست که مراد کثافت و قابل نبودن از برای داخل شدن در بهشت است و بدانکه اهل بهشت

و امراء ایشان با عقل و روح و نفس و طبیعت و جسم و شکل و بدن داخل در آنها میشود و عقل تعلقی با نهها

دارد که بنی نکویند که عقل از نور محمدی خلق شده است چگونه بجهنم میرود جواب اینست که عقل تعلق با ایشان

دارد و تفصیل این را در کتاب مشکوة الانوار بجوئید و واجبست اعتقاد نمودن به بهشت جسمانی

و اینکه الآن بالفعل مخلوق و موجود است و قول باینکه بعد از این موجود میشود غلط است و قول

باینکه مراد از بهشت لذت بردن روح است نه بهشت جسمانی غلط است نظر با خبار و آیات وارده در باب

معراج و غیره قیامت که میشود سقف بهشت عرش میشود و کشش بهشت و عرش در کوشه قیامت

واقع میشود و واجبست اعتقاد نمودن باینکه پیغمبر ما محمد بن عبد الله و امیر المؤمنین آب میدهند

از حوض کوثر دوستان خود را و دور میکنند از حوض دشمنان و قاتلان خود را و واجبست

اعتقاد نمودن بوجود کوثر و آن حوضیست و بنهر الکتاب و از شیر سفید تر و از عسل شیرین تر

و از روغن نرم تر و از برف سفید تر است و کاسها و جامها از بلور بهشتی در اطراف و نهاده شده است

بقدر ستارهای آسمان یا اکثر یا بیشتر هر کس از آن آب بخورد نه گرسنه میشود و نه تشنه میشود و نه

پیر میشود و نه ناخوش میشود و نه میمیرد و همیشه جوانست و در بعضی اخبار وارد است که

آب دادن پیغمبر و ائمه از حوض کوثر هم در دنیا میشود در زمان رجعت و واجبست اعتقاد نمودن

بوجود سدرة المنتهی و بدرخت طوبی و اندرختیست در بهشت که اصل او در خانه امیر المؤمنین

است و خانه در بهشت نمیباشد مگر آنکه یک شاخ یا یک برگ از آن درخت تمام آن خانه را و اسماء

اندا خته است مثل آفتاب که در ظهر تمام روی زمین را که بیمانع باشد نور افکنده است و همچنا

در بیان اعتقادات اعراف

و نعمتها که کسی نخواهد دانست در خاطر ظاهر میشود که گوشی نشنیده باشد و در حدیث است که رگی گوشت آ
و ساق و صرنا نه هر خداوند اولا اولا بکوش و میرساند و باید دانست که درختهای بهشت مجوف
از او بیرون میاید که میوه ها را میچیند میوه تازه فورا بجای او بیرون میاید مثل چشمه که میوه ها از او میتابد
بجای او میرسد و یکی میوه بهشت لذت و طعم انواع مختلفه را میدهد و همچنین یک نوع طعام از
لذت و طعم انواع و طعامهای مختلفه را میدهد بدانکه چون حساب مردم تمام کنند و اهل جهنم بجهنم
و اهل بهشت را به بهشت فرستادند مکانهای جهنم و مکانهای بهشت را می بینند مرگ را بصورت گوسفند
سیاه در میانه بهشت و جهنم سر میبرند و منادی ندا میکند از جانب خداوند که مرگی از برای اهل
بهشت و نه برای اهل جهنم نخواهد بود و چون اهل بهشت به بهشت میروند یکدیگر را میبینند
و مهربانی میکنند یکدیگر را صحبتها میکنند و غم و غصه و الم و بغض و حسد و کینه از سینهها ایشان کنده میشود
و هر کس هر مقامی که دارد بنظر او چنان میآید که مقام او بلند است و پست تر از مقام دیگری نمیبیند
مقام خوشحال است و طالب همین مقام است و آرزوی مقام دیگری را نمیکند مگر آنکه مقام انبیا
و اولیا بلندتر است خصوصا مقام محمد بن عبدالله و دوازده امام و حضرت فاطمه که از همه
مقامها و مرتبها بلندتر است و انبیا سید و بزرگ و آقای اهل بهشت میباشند و ساعت
بساعت آنا فانا فیض و نعمتهای الهی بر اهل بهشت زیاده میشود بیشتر از پیش و اما اهل جهنم که
داخل جهنم میشوند هر طایفه که داخل میشوند لعنت بر طایفه که پیشتر از ایشان داخل جهنم شده اند
میکنند و طایفه اخری میگویند شما ما را از راه بدر بردید خدا شما را لعنت کند که ما را بدین
روز گرفتار کردید آنها میگویند لعنت بر شما باد که شما خود را باین بدنامی انداختید و آنا
فانا عذاب بر اهل جهنم شدید میشود خصوصا بر قاتلین و غاصبین آل محمد و طایفه که زیاده از
و کافرانی که نکاح میکنند و کتابهای که کتمان میکردند که اهل باطل را تقویت میکنند چه گونه

در بیان اعتقادات اعراف است

کرنا مزمی بینیم گروهی را که ایشان از اشرار و فجار میشمردیم پس خداوند پرده را برمیدارد از میان
بهشت و جهنم و اهل بهشت اهل جهنم را می‌بینند و اهل جهنم اهل بهشت را می‌بینند اهل بهشت در نعمت
و اهل جهنم در عذاب مشغول میباشند اهل بهشت میگویند که آنچه خداوند بما وعده کرده بود
از نعمتها بما رسید و الحمد لله و آنچه بشما وعده کرده است آیا رسیده است بشما که انکار او را میکردید اهل
جهنم فریاد میکنند که قدری از آن آبهای سرد بما بریزید که ما بسوزیم اهل بهشت میگویند که این آبها بشما
حرام است و این است جزاء تکذیب کنندگان بوعده‌های پروردگار پس سرپوش اهل جهنم را می نهند و ندا زنند و
بهشت را میکشند کفار در جهنم مخلد میباشند و اهل اعراف در اعراف مشغول بحیرت میشوند و در بعضی
اخبار وارد شده است که در قیامت آتشی افروخته مینمایند و دیوانها و اطفال کفار و مستضعفین
و پیرهائیکه درک زمان پیغام اورا درک کرده اند لکن شعور نداشتند و ابلهان را امر میکنند که داخل
آتش بشوید پس هر گاه اطاعت نمودند و داخل آتش شدند آتش سرد میشود مثل بهشت زار و اهل
بهشت میباشند و داخل بهشت میشوند و هر گاه اطاعت نکردند و داخل آتش نشدند از اهل جهنم
میباشند و داخل در جهنم میشوند و فرداً از مستضعفین چنانچه در انس سابق بر این گذشت میباشند
کسانیکه نه راهی بکفر دارند که کافر شوند و نه راهی باسلام دارند که مسلم شوند مثل بیماران زنها و مردم
صحرانشین که چندان صفت اسلام و کفر بگوش ایشان نخورده است و اسلام و کفر را از هم تمیز نمیدهند
و حق و باطل را از هم فرق نمیکنند نه کافر و نه مسلمانند و در بعضی اخبار وارد است که مرجون لامر الله
میباشند یعنی منتظر امر خدا میباشند تا خداوند چه امر فرماید و در حدیثی وارد است که در قیامت
خداوند خلقی را تازه خلق میفرماید و به بهشت میفرستد و چون حساب و کتاب قیامت همه بر طرف
شد و بهشتی به بهشت و جهنمی بجهنم قرار گرفتند و بر بهشتها و جهنم افتاده شد خداوند عالم دو باره
در میوه های آنها دیگر و خلقی دیگر خلق میفرماید که از جنس مرد و زن نیستند و چون ... ایشان

بیاید

۹۸

کنیه امام علی النقی ابوالحسن ثالث کنیه امام حسن عسکری ابو محمد ثانی کنیه حضرت صاحب الزمان ابوالقاسم

فائده

بدانکه فقر بر سه قسم است اول قول رسول صلی الله علیه و آله که فرمودند الفقر فخری یعنی فقر فخر منست و مراد از این فقر احتیاج بخداست نه فقر و احتیاج بغیر خدا دویم قول آنحضرت الفقر سواد الوجه فی الدارین یعنی فقر سیاهروئی در دنیا و آخرت و این فقر احتیاج بخلق است نه بخدا سیم قول آنحضرت که فرمودند الفقر کاد ان یکون کفراً یعنی فقر

در بیان اعتقادات اعراف است

بسر میاید و قیامت ایشان قیام مینماید و حساب ایشان کشیده میشود و اهل جهنم ایشان بجهنم و اهل
بهشت ایشان به بهشت داخل میشوند باز خداوند عالمی دیگر و زمینی دیگر خلق میفرماید و همچنین
انقدر که خداوند بخواهد چنانچه باین مضمون اخبار وارد شده است و مرحوم مجلسی ره در کتاب
سماء العالم ذکر او نموده است که پیش از خلقت این زمین و آسمان هزار هزار عالم و هزار هزار آدم
خلق فرموده است و از برای هر عالمی مدتی قرار داده است که مدت آنها بسر رفت و قیامت آنها
قیام نمود و حساب اهل آن عالم کشیده شده است و اهل جهنم آن بجهنم و اهل بهشت آن به بهشت داخل
شده اند و در هر عالمی پیغمبر خدا محمد بن عبدالله و امیر المؤمنین و ائمه طاهرین حجت خدا بوده اند
بر مخلوقات آن عالمها و هر یک از مخلوقات آن عالمها بغیر از دیگری بوده اند و هم چنین ایشان حجت خدا
بوده اند و میباشند بر اهل آن عالمهائی که بعد از قیامت خلق شده است نظر بعموم و هم حجج الله
علی اهل الدنیا و الآخرة و الاولی و نظر باخبار وارده در این باب چون سر اینها بجهت عوام است و اعتقاد
از اجتهاد و لازم مختصر است اقتصار باولی است و تفصیل هر یک از اینها را در کتاب مشکوة الا
نوشته ام و در بعضی اخبار وارد شده است که روز قیامت اول صدا از طرف عرش میرسد به بندگان
و همه کس صدا را میشنوند و هر کسی هر عملی کرده است با آن صدا سؤال از عمل او میشود و بوجود
زود حساب مردم کشیده میشود و اینست معنی والله سریع الحساب یعنی خدا سرعت کننده است در حساب
بندگان اینست خاتمه و در او چند نور است نور اول در بیان کفر و اسلام است بدانکه کفر بچند وجه
چنانچه نسبت بکلام خدا کفر پنج معنی آمده است اول بمعنی انکار ربوبیت دویم انکار حق با دانستن
حق بودن حق کقوله تعالی فلما جائهم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین سیم بمعنی ترک نمودن چیزی
که باو امر فرموده است کقوله تعالی افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض چهارم بمعنی کفران نعمت
است کقوله تعالی فی حکایة سلیمان هذا من فضل ربی لیبلونی ءاشکر ام اکفر پنجم بمعنی تبرا کقوله تعالی

و در صورت احتیاج نزدیک است که بکفر برسد بدانکه در اعراف جمعی می‌ایستند که مردم ایشان را می‌شناسند بنجوای و بشفاعت کردن و ایشان مردم را میشناسند بایمان و کفر و آنها ائمه اطهار علیهم السلام میباشند و در بعضی اخبار وارد شده است که جعفر و حمزه و عباس نیز در اعراف با روهای سفید نورانی می ایستند

و واجبست اعتقاد نمودن باینکه بهشت هشت در دارد یکی از برای پیغمبران و صدیقان است که از آن در باید داخل بهشت شوند و یکی دیگر از برای شهیدان و صالحانست

در بیان اعتقادات اعراف

فی حکایة ابراهیم کفرنا بکم وبدا بیننا وبینکم العداوة والبغضاء بدانکه کفر بر سه قسم است کفر قلبی و کفر قولی
و کفر فعلی اما کفر قلبی آنست که در قلب اعتقاد بخدا و رسول و آنچه رسول از جانب خدا آورده است
نداشته باشد و این کفر مقابل اسلام است و مخلد در جهنم است با تقصیر و اما کفر قولی آنست که کسی
انکار کند چیزی را که بودن او در دین از ضروریات دینست اگرچه در ظاهر اسلام باشد اورا نگویند
کافر است با تقصیر مخلد در جهنم است و مثل کفر اولی نجس است و اما کفر فعلی آنست که کسی فعلی را بکند
که باعث استخفاف دین و اسلام و ایمان است مثل قرآن را بیندازد و آن العیاذ بالله در نجاست و اینهم
در جهنم مخلد است و نجس است اما ایمان و آن نیز بر سه قسم است اول ایمان قلبی که اعتقاد بخدا و رسول
و آنچه رسول از جانب خدا آورده است داشته باشد دویم ایمان زبانی که اقرار بآنچه پیغامبر آورده است
از جانب خدا دارد سیم ایمان فعلی که آنچه پیغامبر فرموده عمل نماید و ایضا کفر بر دو قسم است یکی
کفریکه مقابل اسلام است یعنی مسلمان نیست که منکر ربوبیت و الهیت و معاد و نبوت است یا
منکر یکی از ضروریات دین اسلام است و این شخص کافر و نجس است و با تقصیر مخلد در جهنم است و دیگری
کفری که مقابل ایمان است اگرچه بحسب ظاهر مسلمان باشند مثل سنی و شیعه غیر اثنی عشری که اینها مومن
نیستند و مسلمانند لکن اعتقاد بعضی جان و مال و عرض و اسیر کردن ایشان و زنان
و اطفال ایشان حرام است و نظر بظاهر اسلام ایشان نجس هم نمیباشند ولکن با تقصیر مخلد در جهنم
است و هم چنین هرگاه منکر یکی از ضروریات مذهب باشد نه اینکه منکر ضروری دین باشد و بعضی از
علما اینها را نیز داخل کفر مقابل اسلام شمرده اند و سنی را هم نجس میدانند [illegible] بعضی میگویند
کر نجاست ایشان عفو است پس مردم بر پنج قسم میباشند اول کافر دویم مسلم سیم مستضعف که واسطه
میانه کفر و اسلام اند که نه کافرند و نه مسلم [illegible] نمیشناسند و انکار حق را هم نمیکنند
و در شمر چون مسلم هم نیستند [illegible] نیستند یا آنکه اولاد کفر و اسلام نگویند

آسمان پنجم و وجود
اورا از آسمان چهارم
وخیال اورا از آسمان
سیم فکر اورا از
آسمان دویم وحیات
اورا از آسمان اول

ایشان

در بیان اعتقاد اهل اعراف

ایشان بر نحو دیده است و هیچ یک را نمیشناسند و ایشان بحق نیستند بنا بر اکثر صحیح است که بگویند
اینها کافر نیستند چهارم کسانیکه در ظاهر مسلمان میباشند و در باطن کافر میباشند مثل
شیعه و منافق و سایر فرقهای شیعه غیر اثنی عشری بلی کسانیکه تابع کفر میباشند مثل اولاد کفار
یا تابع اسلام میباشند مثل اولاد مسلمانان در احکام ملحق بآباء خود میباشند و امادیوانها
و ابلهان داخل در قسم مستضعفین میباشند مجمله هرگاه مقصر باشد در تحصیل دین یا اعتقادات
حقه و اسلام مخلد در جهنم است و هرگاه قاصر باشد که تقصیر نکرده و حقیقت دین کفر را نفهمید چنین
کافری در عذاب جهنم نخواهد بود و از جمله کفار است مرتد و او بر دو قسم است یکی مرتد فطری
و یکی مرتد ملی اما مرتد فطری دو شرط دارد اول آنست که نطفه او با سلام منعقد شده باشد
یعنی یکی از پدر یا مادر او در حال بسته شدن نطفه او مسلم باشد دویم آنکه او نیز قبول اسلام
کرده باشد و بعد از آن برگردد از دین اسلام و اختیار کفر را نماید یا اینکه انکار یکی از
ضروریات دین را بکند و ارتداد بمعنی برگشتن از دینست پس مرتد فطری یا مرد است یا زن هرگاه
مرد باشد باید او را کشت و زن او حتما بر او حرام است و زوجه مرتد فطری باید عده وفات
که چهار ماه و ده روز باشد نگاه میدارد و بعد بی طلاق میرود و شوهر میکند هرگاه بخواهد
و اموال او را در میان ورثه اش باید قسمت نمود و مجرم میباشد و آیا توبه او قبول است
هرگاه توبه کند یا نه در او دو قول است اول آنست که توبه او مطلقا مقبول نمیشود نه
در دنیا و نه در آخرت پس این احکام بر او جاری است در دنیا و آخرت مخلد در جهنم است دوم
آنست که در دنیا توبه او قبول نیست و اما در آخرت قبول است اما قبول نشدن توبه او
در دنیا بجهة اجماع و بجهة عموم صحیحه محمد بن مسلم از حضرت باقر ع است که فرمودند من رغب
عن الاسلام و کفر بما انزل الله علی محمد بعد اسلامه فلا توبة له و قد وجب قتله و بانت منه امرأته

حدیث گذشته معلوم
شد که جز داخل بهشت
نمیشود بلکه مومنین جز
در اعراف میباشند و در
ایمان سه قول است یکی آن
علما اول آنست که شخص تصدیق
نماید بخدا و رسول و ائمه
در قلب خود نه مجرد دانستن
بدون اعتقاد قلبی و
تصدیق و این قول
جمعی از امامیه قائلند
دوم آنست اعتقاد
بقلب و اقرار بزبانست
و این قول خواجه نصیر
طوسی است در تجرید علی
ما حکی عنه سیم آنست که
اعتقاد بقلب و اقرار به
زبان و عمل بارکان
و جوارح باشد و این
مذهب شیخ مفید است

در بیان اعتقاد اعراف است

و تقسیم ما ترک و نکاح و نظیر روایت عمار از حضرت صادق ع قال کل مسلم من المسلمین ارتد عن الاسلم
و جحد محمدا نبوته و کذبه فان دمه مباح لکل من سمع ذلک منه و امرئته بائنة منه یوم ارتد فلا تقربه
و یقسم ماله علی ورثته و تعتد امرئته عدة المتوفی عنها زوجها و علی الامام ان یقتله و نظیر عمو
بعض وصیت تنبیه تعرض تقتل و لا یستتاب نظیر عموم و من یبتغ غیر الاسلم دینا فلن
یقبل منه و عموم اما قبول بودن توبه او در آخرت جهة اینکه هرگاه در حال حیوة مکلف باشد
تکلیف ما لا یطاق لازم میاید و هرگاه مکلف نباشد بتکلیفی این باطل است اجماعا بجهة اینکه
شخص ... غافل نمیشود و تکلیف نداشته باشد و این قول قویست چنانچه جماعتی مثل مرحوم شهید
و مرحوم فیض و فاضل معاصر و غیر هم از علما ابرار اختیار کرده اند پس هرگاه توبه کند حکم ظاهر
از کشتن و تقسیم اموال و جدا شدن زن و از او ساقط نمیشود پس هرگاه ممکن نشود کشتن
یا اینکه کسی مطلع نشود بر رده او یا اینکه تاخیر بیفتد کشتن او و قبول میشود توبه او و هرگاه توبه
... توبه او در میان خود و خدای خود صحیح و قبول است که عبادات و معاملات او صحیح
خواهد بود و بدن او پاک میشود و لکن کشتن از او ساقط نمیشود و زنش باو بر نمیگردد
مگر نکاح و مال دیگر پیدا کند و زن خود را بعد از عده او عقد کند یا زن دیگر بگیرد و یا در ایام
عده میتواند زن خود را عقد کند یا نه بعضی گفته اند میتواند بعضی گفته اند میتوا ند
و از برای وجهی هست مثل عده باین بالنسبه بشوهر و بعضی دیگر گفته اند که مطلقا در دنیا توبه
او مقبول نیست و لکن در آخرت مقبول است که مخلد در جهنم نخواهد بود هرگاه توبه هم نکند در
جهنم مخلد خواهد بود و اما هرگاه مرتد زن باشد چه فطریه باشد و چه ملیه باشد کشتن بر
او لازم نیست و لا باید توبه داد هرگاه توبه کرد فبها و الا او را باید
حبس کرد و اوقات نماز را بد بخورد بدهند و لباس درشت بپوشانند و در وقت نمازها

و آسمان پنجم فلک مریخ است و از زر و اسم او داناست و آسمان چهارم فلک شمس است و از زر... و اسم او ... است و آسمان سیم فلک زهره است و از سیم است و اسم او ... و آسمان دویم فلک عطارد است و از ز... سرخ است و اسم او ... و آسمان اول فلک قمر است و از زبرجد سبز است ... و اسم او برقیا است و در کتاب معالم آورده است که آسمان اول ...

در بیان اعتقاد اعراف است

او را بیرون میآورند و توبه بدهند هرگاه قبول نکند او را بزنند و باز داخل در حبس کنند تا آنکه
یا بمیرد یا در حبس توبه کند نظر بصراحت صحیح حلبی از حضرت صادق و امّا مرتدّ ملّی را توبه باید بدهند
مثل اینکه شخص یهودی مسلمان شد و بعد باز یهود شد پس هرگاه توبه کرد و عود باسلام نمود فبها
و الّا او را باید کشت و مال او را میانه ورثهٔ مسلمانش قسمت باید نمود هرگاه دو دفعه توبه کرد
و باز مرتدّ شد بعضی گفته اند در دفعهٔ چهارم و این احوط است و توبهٔ مرتدّ زبانی است که اقرار کند
بآنچه انکار او را کرده است و همچنین هرکه کسی پیغمبر یا یکی از ائمه بحق العیاذ بالله بد بگوید حتّی
بحضرت فاطمه العیاذ بالله باید هرکس شنید او را بکشد پس انکار ضروری دین نمودن کفر است مثل
انکار نماز و روزه و حجّ و جهاد و زکوة و خمس و فضیلت نماز جماعت و حرام بودن شراب و
گوشت خوک و ربا و زنا و غیر از اینها از آنچه ضروری دین است خواه کلّی باشد یا جزئی باشد و هم
چنین انکار یکی از آنچه خداوند آنها را تصریحاً در قرآن بیان فرموده است مثل انکار هفت آسمان و
هفت زمین کردن و باید اعتقاد نمود بعصمت ملائکه و اینکه ایشان جسم لطیف میباشند و صاحب
دو بال و سه بال و چهار بال میباشند و کاری نمیکنند مگر باذن الهی و باید اعتقاد نمود بوجود
عرش جسمانی و لوح و قلم و کرسی و فحش دادن بملائکه خواه جبرئیل باشد یا عزرائیل یا غیر اینها [illegible]
است و قول باینکه ملائکه جسم ندارند غلط است و قول باینکه ملائکه دختر خدا میباشند کفر است
و عبادت کردن ملائکه کفر و شرکست و واجبست احترام کتابهای آسمانی بخصوص قرآن را
و همچنین کتب احادیث ائمه اطهار را و استخفاف و بیحرمتی نمودن باینها غلط است و از دین و مذهب
خارج است و هرچه در دین جهان دارد و ضروریست کسی انکار کند او از دین خارج است
و هرچه از ضروری مذهب است کسی انکار او را نماید از مذهب خارج است فائده بدانکه ایمان
درجات دارد و هرکس بقدر درجات ایمان که دارد ایمان و بقدر کامل است و بالنسبه بما فوق

در بیان اعتقاد از اعراف است

اولا فقها هست که هر مؤمن است هر جا که ایمان هست اسلام نیز هست و هر کس اسلام دارد لازم
ندارد که ایمان هم داشته باشد و ایمان بر پنج قسم است اول ایمان اعم است که لا اله الا الله محمد
رسول الله را بگوید و در این ایمان سنی و شیعه و منافق و فرقهای شیعه همه داخلند دویم ایمان عام
که شهادت بوحدانیت الهی و برسالت رسالت‌پناهی و بولایت امیرالمؤمنین میدهد که آن
حضرت را خلیفه بلافصل رسول خدا میداند و در این سنی داخل نیست لکن فرقهای شیعه مثل
کیسانیه و زیدیه و فطحیه و اسمعیلیه و واقفیه و ناوسیه و اثنی عشریه مجموع داخل میباشند
سیم ایمان خاص است که اقرار بوحدانیت خدا و رسالت رسول و امامت دوازده امام دارد
ولکن باقی دیگر از عملیات و اعتقادات او بر وجه کمال نیست چهارم ایمان اخص است که ایمان بمحمد و در
و ائمه هدی دارد و اعتقادات و عملیات او همه کامل است پنجم ایمان خاص الخاص است که ایمان به همه دارد
و عملیات و اعتقادات او همه بر وفق شرع انور است و معاصی کبیره و صغیره نمیکند که مرتبه عدالت
دارد و اخلاق و احوال و اطوار و اعمال و افعال و اعتقادات او مجموع صحیح است و هیچ نقصی ندارد
و بعد از این مرتبه از ایمان ایمان اکمل است که مرتبه عصمت باشد و او ایمان پیغمبر و ائمه است و
مرتبه ایمان سه است اول ایمان علم الیقین است که ایمان عامه عوام باشد دویم مرتبه ایمان عین الیقین
است و این ایمان علما است سیم ایمان حق الیقین است و این مرتبه انبیاء و اولیاء است و مثلی بیان
شود تا آنکه سه مرتبه معلوم شود مثلا آتشی که بیافروخته است اول آنکه مثلا کسی وصف آتش را
بشنود و او را ندیده است لکن علم بوجود آن آتش بهم رسانیده و این مرتبه علم الیقین است
دویم آنکه آتش را هم دید و از گرمی و روشنی و چیزها بوی رسید و این مرتبه عین الیقین است سیم آنکه
دست بآتش بزند و همه چیزهای آتش را دانست این مرتبه حق الیقین است بدانکه مؤمن چون گناهی میکند
در آن حالت گناه کردن مؤمن نیست زیرا که روح ایمان از او مفارقت میکند و چون از آن گناه

فارغ

در بیان اعتقاد اعراف است

فارغ شد روح ایمان برمیگردد با و نظر تحقیق کرد در این باب با مضمون وارد است خصوصا با توبه
نمودن باید دانست که همه گناهان را خدا میآمرزد غیر از کفر و شرک را چنانچه فرموده قل یا عبادی
الذین اسرفوا لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم فایده بدانکه
حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند که اسم توبه بر شش چیز واقع میشود اول پشیمانی از کارهای بد گذشته
دویم عزم کردن بر نکردن آن گناه سیم حق هر کس در ذمه او باشد حق او را ادا کند یا انکه از او
حلالی طلبد چهارم آنکه هر عبادتیکه واجب بوده است و او بجا نیاورده است او بجا بیاورد
بطریق قضا پنجم آنکه آنچه گوشت حرام در بدنش روییده است او را بحزن و اندوه بریزد تا آنکه
پوست او با استخوان او بچسبد و گوشت تازه بروید ششم آنکه ایشغده شیرینی معصیت و گناه را
چشیده است آن نفس را تلخی صبر در عبادت و طاعت را بچشد و استغفر الله گفتن نیز خوبست با پشیمانی

و آنچه مذکور شد از مسطورات در گناه کار شیعه است و الا کافر که احوال او
معلوم شد چنانچه در النسخه والحمد لله من علی با الاتمام و صلی الله علی محمد
خیر الانام و السادات الکرام و سلم تسلیما کثیرا

قد انطبع هذه النسخة الشریفة المسمی بعقائد الشیعة من مؤلفات
جناب مستطاب فضائل ماب وحید الزمان قبلة الانام الشیخ الشیوخ
علی اصغر بروجردی طول الله عمره و مد الله عمره باهتمام عالیحضرت
گرامی منزلت آقا حاجی آقا خلف مرحوم حاجی اسمعیل صورت اتمام پذیرفت

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه از حدیث اذا اراد الله بعبد خیرا نکت فی قلبه نکتة بیضاء وفتح مسامع قلبه ووکل به ملکا
یسدده و از سایر اخبار دیگر مستفاد میشود که خداوند عالم قلب انسان را که خلق فرموده است
بشکل صنوبر است و سه گوشه دارد یکی بطرف راست و یکی بطرف چپ یکی در وسط و هر یک از گوشه
ملکی موکل فرموده است که تسدید میکنند قلب را و خیرات و مبرات و معارف و حکمتها یا انوار
عالم عقل داخل در او میکنند و از نور از دایره عقل کل ممتد کشیده شده تا آنکه متصل و منتهی شده
است هر یک از سه گوشه قلب و هر یک از آن سه ملک ادخال نور در فضای هوای قلب میکنند
و در مقابل هر یک از سه ملک یک شیطان از عالم جهل موکل است که ادخال ظلمت را از دایره جهل که محیط
است بر عوالم سفلی و از ماتحت الثری صعود نموده بطرف قلب بطریقیکه نور عقل نزول نموده
و افکار نفسانی و خیالات و از خیرات و مبرات و فسادات و شهوات و طاغات که در نفسانی نفسیه منبعث و ظاهر
از اثر ادخال نور و ظلمت است در قلب انسان بنحویکه هر یک از ملک و شیطان اعانت نمود او غالب
میشود و دیگری مغلوب میشود و در وقت غلبه ملک نور داخل در قلب او میشود و در وقت
غلبه شیطان ظلمت قلب او را میگیرد و اعانت نمودن انسان بجهت اختیاریست که دارد و باین غلبه
و اذن مثاب و معاقب میشود و کیفیت و از شکل دایره اول معلوم میشود

و در صفحه پشت است کیفیت شکل دایره دوم

چنانکه در کافی منقول است از سماعة بن مهران که گفت من و جماعتی در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودیم و کلام کشید بعقل
و جهل پس آنحضرت فرمودند بشناسید عقل و لشکر او را و جهل و لشکر او را تا هدایت بیابید سماعه میگوید که من عرض کردم
فدای تو شوم ما نمیشناسیم مگر آنکه شما او را بما بشناسید پس آنحضرت فرمودند بدرستیکه خداوند تعالی خلق
فرمود عقل را و او خلق اول بود از روحانیین که از طرف راست عرش هستند که او را خلق فرمود

۸ صبر ۱ امانت ۹ ۳ اخلاص ۶ شهامه

وبزرگی ۲ ۶ فهم ۳ ۶ معرفت ۴ ۶ مدارا

۴ ۵ سلامت عیب ۶ صلوه ۴۷ صوم

جهاد ۹ ۶ حج وخمس وزکوه ۵ صون

والدین ۲ ۵ امر معروف ۳ ۵ انصاف ۴ ۵

۵ ۵ وسرور در دل مومن ۶ ۵ نصاقت و

۷ ۵ حیا ۸ ۵ قسط ۹ ۵ رحمت در عبادت

سهولت در امر دنیا و آخرت ۱ ۶ برکت

عافیت ۳ ۶ قوام جمع نمودن امر آخرت

حکمت ۶ وقار ۶ سعادت ۷ ۶

۸ ۶ محافظت ۹ ۶ عبا ۷ نشاط و خوشحالی

قلب در عبادت ۱ ۷ فرح ۲ ۷ الفت ۳ ۷

۴ ۷ سره ۵ ۷ کتمان و هریک از این مقامات

دایره عقل

والسموات سبع

ملک

شیطان

ملک

شیطان

ملک

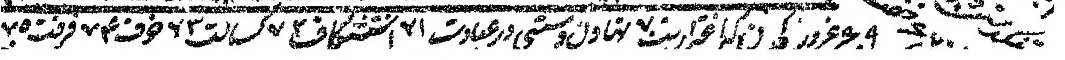
شیطان

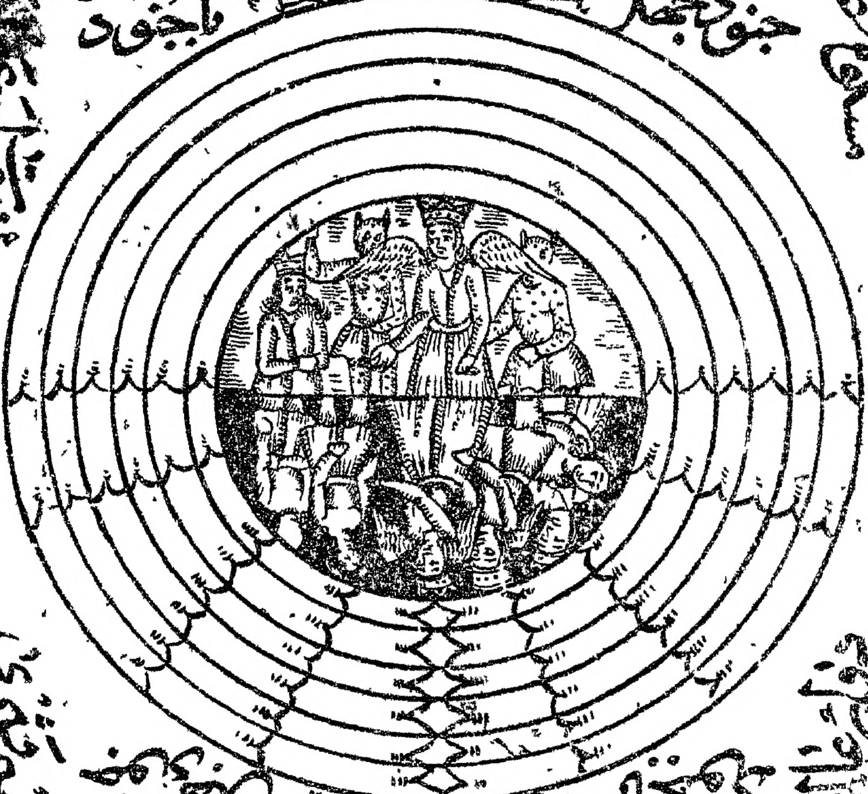
وجه اقبال عقل الی الحق

عقل

جنود جهل

وجه ادبار جهل الی الحق





مجمع قبائل عقل الى الحق
جنود جهل
جنود عقل

و بران قلاب ...

پرسید این کر ...

و مجوس ...

چیست گفت انواع زنگهاست که

بر دامان زبان فریب میدهم

فرمود این زنگ چیست گفت

مجموعه ایست که همه لذتها این جاست

از ساز و صرنا و طنبور و بربط و

غیر چنین جمیعی شراب میجوزند این زنگ

علیوارم و از صدای او بیخود شده

مشغول خواهند گردید و دیوانه میشوند

فرمود این خود چیست گفت خوذ را باینها

از ... صالحان محافظت میکنیم ...

این قلاب چیست گفت دلهای صالحان را

بسوی خود میکشم و چون لعنت خدا بر

جمع شود میروم به پیش زنان و از ایشان

دلخوش میشوم و این همان سلطنت

که همه مردم اطاعت او را میکنند و

او اطاعت شیطان را بر خود نمی بیند الغرض خدا بر او

۱۲۹۵ ہجری